

گزارش سیاسی پلنوم کمیته مرکزی

چهارمین پلنوم نویسی کمیته مرکزی برگزار شد. در دستور کار این پلنوم، بررسی اوضاع سیاسی و چشم‌انداز آینده کشور... قرار داشت. پلنوم ضمن بررسی موارد در دستور تصمیماتی را اتخاذ نمود. (اوضاع سیاسی، چشم‌انداز آینده و ضرورت آئیننامه) سند سیاسی مصوب پلنوم کمیته مرکزی است...

صفحه ۴

نگاهی به اوضاع چین جامعه چین، در تب و تاب تحولات

صفحه ۱۵

چین و رشد اقتصادی چشمگیر آن

صفحه ۱۷

بخش خصوصی و رواج افسار گسیخته استثمار

صفحه ۱۹

چین و مهاجرت وسیع روستائیان به سوی شهرها

صفحه ۲۰

سعید سلطانپور آمیزه شگفت دودنیا!

صفحه ۲۸



اتحاد

ارگان مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

خرداد ۱۳۷۴ * شماره ۱۴ * سال دوم

تحریم اقتصادی، شورشهای توده‌های و پیامدها

صفحه ۲

کنترل رژیم اسلامی آری! محاصره بازرگانی و مالی نه!

صفحه ۳۰

اطلاعیه سازمان درباره محاصره اقتصادی



بمناسبت فرارسیدن روز جهانی کودک

آیندگان جهان، در آینه امروز

صفحه ۶

جمهوری اسلامی و بی حقوقی کودکان

صفحه ۷

جهان و آئینه دربازتاب جهانی مبارزات بیژن و گروه

صفحه ۲۶

نگاهی به نشریات و نظرات اپوزیسیون

* ارزیابی از گذشته

* نقطه عطف به قید ملاحظات!

صفحه ۲۴

تحریم اقتصادی، شورشهای توده‌ای و پیامدها

با این وجود شرایط بحرانی جامعه و مبارزه آشکار مردم علیه جمهوری اسلامی خود نیروی محرکه مناسبی برای شکل دادن به چنین آلترناتیوی نیز هست. آنچه شرایط امروز ایران را نسبت به گذشته تغییر داده است، آن عاملی که کشور ما را بسوی یک تحول سیاسی سوق میدهد، تنها شدت فقر و التهاب شورشهای موردی نیست، جمهوری اسلامی در نتیجه ماهیت فوق ارتجاعی و سیاستهای ضد مردمی خود از سالها پیش با شورشهای مردمی روبرو بود. این شورشها امروز توالی نزدیکتری یافته و مستقیماً خود حکومت را زیر ضرب گرفته‌اند. وجود این شورشها در شرایط بن‌بست حکومت معنای دیگری پیدا می‌کند. جمهوری اسلامی علیرغم بحران دائمی، قدرت یکپارچه و پر طول و عرضی را در برابر مردم نمایندگی میکرد. این طول و عرض امروز به دست‌وپای خود رژیم پیچیده و تشدید شکاف در راس آن زمینه‌های اصلی بحران را تقویت کرده است، این مجموعه خود اختلافات درونی آنرا بیشتر میکند و به عمق بحران می‌افزاید. تنها حربه رژیم شلیک بسوی مردم است که با قساوت تمام به این کار مبادرت می‌کند.

جنبش مترقی برای دخالت فعالانه در وضعیت بحرانی کشور از همینجا باید آغاز کند. باید توجه تمامی محافل بین‌المللی را و همه مدعیان حقوق بشر را که امروز معطوف به محاصره اقتصادی است، بسوی فجایعی جلب کرد که در جریان هر اعتراض توده‌ای بر سنگ‌فرش خیابان و صحنه‌های تیرباران اوین نقش سرخ می‌بندد. شلیک علیه تظاهرکنندگان باید متوقف شود.

ما می‌باید با غلبه بر عقب‌ماندگی‌های جنبش نسبت به تحولات، امروز جنبشی را سازمان دهیم که ضمن مبارزه قاطع با سرکوب جمهوری اسلامی و حمایت از زندگی اقتصادی مردم سرنگونی رژیم اسلامی را در راس وظایف خود قرار دهد. چپ ما باید آهنگ حرکت بسوی ایجاد یک آلترناتیو دمکراتیک را تسریع بخشد.

به انقیاد کشیدن هرچه بیشتر این جامعه هدفی را دنبال نکرده‌اند. با این تفاوت که آنها امروز حکومتی را زیر فشار برده‌اند، که بزرگترین بلائی جان مردم است. بهمین دلیل این فشار زمینه تبلیغات مناسبی برای سلطنت‌طلبان و جریانات اپوزیسیون لیبرال بورژوازی بدست می‌دهد، تا با توهم‌پراکنی نسبت به دولت آمریکا و غرب ابتکار عمل را از مردم بگیرند و راه را برای قدرت گرفتن خود هموار کنند. همچنانکه خود سران جمهوری اسلامی نیز برای تحمیل بیشتر فشار بحران اقتصادی روی مردم، بهمین نمایشهای مضحک ضدامپریالیستی روی می‌آورند و همانند خامنه‌ای دعا می‌کنند که «خدا را شکر آمریکا ما را تحریم اقتصادی کرد، ما خود کفا می‌شویم!» و رفسنجانی در «همشهری» نغمه سر میدهد که: «برای استقلال باید سختی کنید». با اینحال هیچکدام نتوانسته‌اند دلهره خود را از تداوم این وضع بحرانی پنهان کنند. حقیقت هم اینست که این دلهره بیشتر از آنکه ناشی از تحریم اقتصادی باشد، نتیجه ترس از گسترش شورشهایی است که مدتی است آغاز گشته، نه تنها سر خاموشی ندارند بلکه با تشدید بحران اقتصادی میتوانند شدت پیدا کنند.

فشار بین‌المللی علیه ایران نیز علیرغم اهدافی که دنبال می‌کند، خود می‌تواند توازن قوای سیاسی جامعه را در مواردی دچار تغییر کند.

اما توده‌های مردم تنها و بشرطی میتوانند از موقعیت این تغییر سود بجويند، که متشکل گشته و برای دخالت در سرنوشت خود آلترناتیو مناسب اهداف انقلابی خویش را از قبل آماده کرده باشند. چنین آلترناتیوی متأسفانه هنوز در چشم‌انداز وجود ندارد. در حالیکه شرایط تحول در کشور ما رو به پیش دارد، اما تا به ظهور رسیدن یک آلترناتیو دموکراتیک راه زیادی در پیش است. نیروی چپ که باید ثقل این آلترناتیو باشد خود هنوز از وجود تنگ‌نظریهای کهنه فرقه‌ای رنج میبرد. برخی نیروهای دمکرات و مترقی نیز در غیاب چپ به جریانات و محافل بورژوازی روی می‌آورند.

هنگامیکه کلینتون رئیس جمهور آمریکا تصمیم لغو قرارداد نفتی با ایران را اعلام میکرد، گفت هیاتی را مامور کرده است تا برای مقابله با تروریسم جمهوری اسلامی راه‌های جدیدی بیابند. این راه تحریم اقتصادی ایران بود که طی ماه گذشته رسماً توسط کاخ سفید اعلام شد. (که بررسی انگیزه‌ها و دلایل آن خود بحثی جداگانه می‌طلبد) هرچند اروپا با تصمیم دولت آمریکا موافقت نکرد، ولی وزن سرمایه‌های آمریکایی و وابسته‌های آن در اقتصاد ایران کافی بود تا لنگر شکسته این اقتصاد را در اعماق بحرانی بیشتر رها کند. شایعه کوچوبازار در آستانه روی کار آمدن کلینتون این بود که او یک اسکناس یک دلاری را در دست گرفته و رو به سران جمهوری اسلامی می‌گوید هزار تومان! در واقعیت امر نیز با توجه به روند رشدی که طی ماههای اخیر قیمت از آغاز کرده است تا تحقق این شایعه فاجعه‌بار فاصله‌ای در پیش نیست. این شعار خود بیان بیم‌و امید توده‌های مردم از وضعیت موجود است. بیم در هم‌شکستگی زندگی اقتصادی، بیم فقر و سختی و تنگدستی، و امید به مرگ حکومتی که اسباب همه این مذلت است. امید به سرنگونی جمهوری اسلامی. اما همانقدر که بیم و هراس از سقط زندگی اقتصادی رواست، امید بستن به دولت آمریکا و دلخوش داشتن باینکه این تحریم اقتصادی به سقوط این حکومت بیانجامد، امیدی ناروا خواهد بود. او با تشدید بحران اقتصادی ناشی از این تحریم، رژیم بار سختی و فشار اقتصادی را بدوش مردم سنگین‌تر میکند. ثانیاً فرض کنیم که تمامی دولتهای غربی همدوش با آمریکا این حکومت را به سقوط کشانند، از بار مردم آیا چیزی کاسته خواهد شد؟ کسی آیا روی آزادی را خواهد دید؟ جز بخشهایی از صاحبان سرمایه که با پیام کلینتون قند در دلشان آب گشته است آیا کسی میتواند امید ببندد که دولت آمریکا از فشار علیه جمهوری اسلامی، آسایش مردم ایران را منظور داشته است؟ قطعاً پاسخ منفی خواهد بود. این دولتها در تمام طول تاریخ ایران، در تمامی دورانی که در وضعیت سیاسی ایران دخالت کرده‌اند جز منافع خود، جز

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

اطلاعیه خبری در رابطه با تظاهرات اخیر در شهرتهای حومه تهران

در حمایت ماموران مسلح، سوار بر ماشین در خیابانهای شهرک اکبرآباد به مردم حمله کرده و آنها را مورد اصابت قرار می‌دهد. سپاه با بستن راههای ورودی به این شهرکها، حکومت نظامی برقرار کرده و با بلندگو اعلام می‌کند که کسی حق ندارد از خانه خود خارج شود. تعداد زیادی از مردم دستگیر می‌شوند بطوریکه پاسگاههای طول مسیر مملو از بازداشت‌شدگان می‌گردد. دستگیرها در بعدازظهر ابعاد گسترده‌تری یافته و دستگیرشدگان به تهران انتقال می‌یابند. مردم تا ساعت ۳ بعدازنیمه شب، در کوچه و خیابان و جلوی درب منزل خود به انتظار آزادی دستگیرشدگان خویش بوده‌اند.

شعاری که روز ۱۵ فروردین زیاد تکرار می‌شده، «خامنه‌ای چلاقه رفسنجانی الاغه» بوده است که جوانها آنرا ساخته و پرداخته بودند. عده زیادی نیز با موزیک روی دیوارها و محل‌هایی که در معرض دید عمومی بود، شعارهایی علیه رژیم نوشته بودند.

پس از کشتار و تسلط نیروهای سرکوبگر، سیل نیروهای سپاه و گارد شهربانی بطرف این شهرک سرازیر گشته و از طرف دیگر به تمام نیروهای بسیج کارگری کارخانه‌های اطراف و جاده کرج اعلام آماده‌باش داده می‌شود که تا شب در منطقه بمانند. از صبح روز بعد در تمام شهرکها، گارد شهربانی با کلاه خود و سپر و بساطوم‌های چوبی، وجب‌به‌وجوب ایستاده و گشت می‌دهند. روز ۱۶ فروردین نیروهای بسیجی‌ای که از مناطق دیگر آورده شده بودند، دست به تظاهراتی به نفع رژیم می‌زنند. بلافاصله نیز چند دستگاه اتوبوس نو از طرف شرکت واحد به هریک از شهرکها اختصاص می‌یابد و کرایه‌ها نیز به حد گذشته (۱۰ تومان) تنزل داده می‌شود. پیروزیاد مبارزات کارگران و زحمتکشان ایران، سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران فروردین ۱۳۷۴

رفسنجانی نقاشی شده بود. تخریب می‌گردد. بانک اسلام شهر نیز مصادره و پول موجود در آن تقسیم می‌شود. جمعیت بقدری زیاد می‌شود که پایگاه‌های بسیج و پاسگاهها نمی‌توانند در مقابل آنها مقاومت کنند و در نتیجه اسلحه‌ها و دیگر وسائل آنجا به دست مردم می‌افتد. خیر بلافاصله به تمام شهرکهای منطقه و تهران رسیده، مردم شهرکهای دیگر نیز بطرف اسلام‌شهر حرکت می‌کنند. تظاهرکنندگان در طول مسیر حرکت خود ۲ پمپ بنزین، ۳ بانک، اداره بازرگانی و اداره آبیاری اکبرآباد، فروشگاه شهر و روستای سلطان‌آباد، یک پاساژ در شهرک گلستان، دیوارهای مجتمع شهید امین‌زاده، چند اتوبوس شرکت واحد و دو ماشین آتش‌نشانی را به آتش کشیده یا تخریب کردند.

رژیم تا ساعت ۱۱ قادر به کنترل اوضاع نبوده و ارگانهای سرکوبگر نیز نتوانسته بودند جلوی مردم را بگیرند. مردم به قصد تسخیر پاسگاه نیروهای انتظامی اسلام‌شهر به آنجا حمله می‌کنند، اما نمی‌توانند پاسگاه را در دست بگیرند و تصمیم می‌گیرند تظاهرات را به طرف تهران ادامه دهند. حدود ۱۱ صبح، رژیم توسط هلی‌کوپترهای هواپرد نیروهای ویژه گارد ریاست جمهوری وارد عمل شده و مردم را که در میان راه اسلام‌شهر و تهران بودند، هدف گلوله و گاز اشک‌آور قرار می‌دهد. مزدوران رژیم بی‌رحمانه هر جنبنده‌ای را به گلوله می‌بندند. همزمان با این حمله وحشیانه یک گروه فیلم‌برداری نیز از تظاهرکنندگان عکس می‌گرفت تا بعد بتوانند تظاهرکنندگان را مورد شناسایی قرار داده و دستگیرشان نمایند. پس از یک ساعت جنگ و گریز و کشته شدن ۳۰ تا ۴۰ نفر، مردم متفرق می‌گردند. این درگیری‌ها تا ساعت ۲ بعدازظهر در بعضی از خیابانهای چند شهرک از جمله اکبرآباد، ادامه می‌یابد. تظاهرکنندگان با حمله به ساختمان محل کار امام جمعه اسلام‌شهر، ۲ عدد اتوموبیل متعلق به این مزدور را به آتش می‌کشند. امام جمعه نیز

رفت و آمد به تهران و یا به محل کار نیز یکی دیگر از مسائلی است که روزمره با آن درگیرند. شرکت واحد اتوبوسرانی کمترین و نازلترین خدمات را به این شهرکها می‌دهد. مینی‌بوس رانی تحت نظارت شرکت واحد نیز تفاوت چندانی با شبکه اتوبوس‌رانی آن ندارد. بطور معمول مینی‌بوس‌های ۱۹ نفره، بیش از ۴۰ تا ۵۰ مسافر را سوار می‌کنند.

در برخی از این شهرکها عده‌ای نیز که به طرق مختلف از بابت دلالتی و یا سوءاستفاده از اوضاع بحرانی کشور به ثروت بادآورده‌ای رسیده‌اند، چندین پاساژ و فروشگاه بسیار لوکس را بوجود آورده و ساختمانهای بسیار زیبا و گرانتیمتی را به بهای خانه‌خرایی اکثریت زحمتکشان این شهرکها ساخته‌اند.

تظاهرات ۱۵ فروردین از اوائل صبح آغاز گردید. مردم در اعتراض به گران‌تر شدن کرایه مینی‌بوس‌ها که به ۲۰ تومان رسیده بود، به شهرداری اکبرآباد رفته، اما پاسخ قانع‌کننده‌ای دریافت نمی‌کنند. پس از ناامید شدن از شهرداری، راهی پاسگاه نیروهای انتظامی می‌گردند تا مشکل خود را با آنها طرح نمایند. مسئولین پاسگاه از وحشت این جمعیت انبوه، اعلام می‌دارند که ۸ ساعت فرصت می‌خواهند. مردم در جواب می‌گویند: «ما امروز می‌خواهیم به سرکار برویم و شما وعده ۸ ساعت دیگر را می‌دهید. دیگر صبر ما تمام شده است.» از همین جاست که تظاهرات آغاز می‌گردد. لحظه‌به‌لحظه به تعداد جمعیت افزوده می‌گردد. بچه‌ها و نوجوانان پیشاپیش و زنان و مردان به دنبال آنان بطرف اسلام‌شهر حرکت می‌کنند. در بین‌راه عده زیادی به آنها می‌پیوندند. تظاهرکنندگان اقدام به تعطیلی مغازه‌ها، ادارات و مدارس می‌کنند. کسانی که از این کار خودداری می‌کردند با زور و تعطیلی اجباری روبرو می‌شدند. در بین‌راه اموات اکثر فروشگاه‌های دولتی مصادره می‌گردد. در سلطان‌آباد یک فروشگاه شهرروستا که بر روی دیوار آن تصویر بسیار بزرگ

در تاریخ ۱۵ فروردین ماه زحمتکشان ساکن شهرکهای اسلام‌شهر، سلطان‌آباد، میان‌آباد، اکبرآباد، گلستان، نوری، مجیدیه، واوان، قائمیه، محمدیه، موسی‌آباد و زرافشان با شورش خود علیه سیاستهای ضدانسانی رژیم، حماسه دیگری از مقاومت توده‌ها را به نمایش گذاردند. به گفته شاهدین عینی در این حرکت اعتراضی بیش از ۲۰۰ هزار نفر از ساکنین منطقه شرکت کرده بودند. این شهرکها که ۳ میلیون جمعیت را در خود جای داده‌اند، از پاسگاه نعمت‌آباد و چهاردانگه در ابتدای جاده ساوه تا سه‌راه آدران و رباطکیریم محدوده‌ای به طول ۲۸ تا ۳۰ کیلومتر را شامل می‌گردند. اکثر این شهرکها فاقد آب لوله‌کشی دائم بوده و هر هفته فقط ۳ تا ۴ ساعت آب در اختیار آنان قرار می‌گیرد. هر خانواده با خرید یک بشکه آب به قیمت ۴۰۰ تومان، منبع ذخیره آب را پر کرده و تا نوبت بعدی از آن استفاده می‌کند.

مشکل نبود آب یکی از مشکلات اساسی مردم این منطقه است، اما تظاهرات و درگیری‌های گسترده ۱۵ فروردین ماه بطور مشخص، نه صرفاً دلیل مسئله کمبود آب، بلکه در رابطه با افزایش بی‌رویه و وحشتناک قیمت‌ها آغاز گردید. کرایه وسائل ایاب‌وذهاب که در اسفندماه بالا رفته بود، از ابتدای سال جاری با دوبرابر کردن رسمی قیمت مواد سوختی از سوی دولت، دوبرابر گردید ساکنین این شهرکها اغلب کارگرانی هستند که در کارخانه‌های غرب و جنوب تهران خصوصاً در هردو جاده کرج، جاده ساوه و کارخانه‌های اطراف کار می‌کنند. بخش عمده مردم را کارگران ساده، کارگران فصلی ساختمانی و دستفروشان کنار خیابان تشکیل می‌دهند. بخشی از آنان نیز روستائینی هستند که با جریان بدون وقفه مهاجرت، از روستاها به حاشیه شهرها آمده و در آنجا ساکن گردیده‌اند. بیکاری گسترده، فقر و فساد، فحشاء، اعتیاد و توزیع مواد مخدر بیاد می‌کنند. مشکل

در ارتباط با تظاهرات مردم در شهرک «اکبرآباد» و به ویژه در رابطه با خطری که جان دستگیرشدگان را تهدید می‌کند، اطلاعیه‌ای از سوی «انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی ایران» در پاریس منتشر گردیده که ذیلا جهت اطلاع خوانندگان درج می‌شود.

اطلاعیه

هم‌میهنان به دنبال سرکوب خونین تظاهرات کارگران و جوانان شهرک اکبرآباد ملایان برای مرعوب کردن مردم و انتقام‌کشی از تظاهرکنندگان، علاوه بر ساستقرار حکومت نظامی - دست‌دهسته جوانان این شهرک را بازداشت می‌کنند.

یزدی رئیس قوه قضائیه در نماز جمعه برای توجیه این قتل‌عام و بازداشت‌های متعاقب آن، مردم به جان آمده و لگدمال شده را، بی‌شرمانه آشوب‌گر نامید و اعلام کرده است که سرکوبشان می‌کند!

هم‌میهنان همه می‌دانیم که روحانیت مردم‌فریب و «مستضعف‌پناه» در کشتار مردم بی دفاع و اعمال شکنجه و قتل‌عام زندانیان مرزی نمی‌شناسند و همواره همچون شعبده‌بازی برای توجیه جنایاتش نمایشات تلویزیونی در آستین دارد. دور نیست که این بار نیز چون گذشته از این ترفند بهره جوید.

ما ضمن محکوم کردن رژیم جمهوری اسلامی ایران در کشتار مردم بی‌دفاع اکبرآباد توجه شما را نسبت به سرنوشت جوانان بازداشت شده جلب می‌کنیم و از شما دعوت می‌کنیم تا فرصت از دست نرفته از هر طریق ممکن به ویژه با بسیج افکار عمومی مردم مترقی جهان و افشای جنایات ملایان مانع از قتل‌عام این جوانان شویم.

گزارش سیاسی پلنوم کمیته مرکزی

اخیرا چهارمین پلنوم نوبتی کمیته مرکزی برگزار شد. در دستور کار این پلنوم، بررسی اوضاع سیاسی و چشم‌انداز آینده کشور، بررسی گزارش عملکرد ارگانهای مرکزی و گزارش مالی سال ۹۴ سازمان و... قرار داشت. پلنوم ضمن بررسی موارد در دستور تصمیماتی را اتخاذ نمود. «اوضاع سیاسی، چشم‌انداز آینده و ضرورت آلترناتیو» سند سیاسی مصوب پلنوم کمیته مرکزی است که در این شماره «اتحاد کار» منتشر می‌شود.

اوضاع سیاسی، چشم‌انداز آینده و ضرورت آلترناتیو

شکندنه حکومت امروز به گونه‌ای است که هیچکدام از جناحها با دیگری و بدون دیگری قادر به بقاء خود بصورت گذشته نیستند و این نمایش مضحک را نمی‌توانند ادامه بدهند.

نتیجه این وضعیت برای مردم از همه فاجعه‌بارتر بوده است. سقوط زندگی اقتصادی، گسترش دائمی خط فقر و بی‌آیندگی هراس‌آور. امروز مردم کمترین آمادگی را برای دخالت در وضعیت خود نمی‌بینند. دو جناح اگرچه یکدیگر را ضعیف کرده‌اند، اما در کشتار مردم، در سلب مطلق آزادیها، در بگیر و ببند و شکنجه با هم متحد بوده‌اند و هنوز هستند. فقط یک خیزش وسیع و ادامه‌دار توده‌ای می‌تواند این اتحاد را نیز در هم‌بریزد و راه دخالت مردم در زندگی خویش راهوار نماید. تازه این بشرطی است که جامعه آگاه حرکت کند و یک آلترناتیو دمکراتیک و مترقی پیش‌اروی خود ببیند. جامعه ما هنوز از شکل‌گیری چنین آلترناتیوی محروم مانده است.

آیا چشم‌انداز موقعیت بهتر از این را نوید خواهد داد؟ قدر مسلم اینستکه بدون کوشش همه جانبه و جدیت در خور و با توجه به توازن قوای سیاسی موجود، چنانچه از همین امروز اقدامی جدی از سوی اپوزیسیون مترقی ایران صورت نگیرد، حتی در شرایط اوج‌گیری مبارزات عمومی هیچ‌امیدی به آینده بهتر نخواهد بود.

ارایش قوای سیاسی جامعه را امروز چنین میشود تصویر کرد:

اوضاع حکومت:

دو جناح اصلی جمهوری اسلامی یکدیگر را فلج کرده‌اند. هیچکدام از دو جناح جز از طریق کودتائی نظیر آنچه که سرنوشت سیاسی بازگان و بنی‌صدر و منتظری را رقم زد، قادر به غلبه بر دیگری نیستند. آنچه مسلم است ادامه این وضعیت در هر حالت جز سقوط هرچه بیشتر زندگی اقتصادی اکثریت عظیمی از جامعه و تمرکز غول‌آسای سرمایه‌های کلان در میان اقلیتی از سرمایه‌داران و شرکای آنان در حکومت، نتیجه دیگری در بر ندارد و این یعنی رشد نارضایتی، جنبش‌های موسمی و دور تسلسلی از طغیانهای شهری، ادامه این وضعیت در غیاب یک آلترناتیو انقلابی حتی اگر به تغییر حکومت منجر شود، همچنان جناحهای ارتجاعی‌تر بورژوازی را در قدرت خواهد داشت.

۲- وضعیت اپوزیسیون

الف- اپوزیسیون داخل حکومت: قوی‌ترین اپوزیسیون درون حکومت را گروه‌های مذهبی متعصبی تشکیل می‌دهند که در دورانی طولانی از متحدین پریاقرص یکی از دو جناح حکومت بوده و در استحکام بنیانهای این حکومت، بویژه دستگاههای سرکوب آن،

مستقیم جامعه، رشد اعتراضات عمومی و نتیجتاً درهم ریختن توازن منفی تاکتونی دو جناح و پایان یافتن عمر این همزیستی، آشکار ساخته است.

تا پیش از این رفسنجانی برای بالا کشیدن خود از نردبان قدرت به جناح مقابل احتیاج مفرط داشت. اگر جناح مخالف او را مسبب نارسائی‌ها معرفی می‌کرد، او نیز فقط با بنمایش گذاشتن مواضع فوق‌ارتجاعی این جناح می‌توانست موقعیت خود را تحکیم کند. موقعیت رفسنجانی موقعی بیشتر تثبیت شد که مقایسه میان ادعاهای او و مواضع علنی جناح دیگر بویژه در ظاهر مسائل روینائی، حتی در دوره‌هایی توهم مردم را نیز نسبت به او برانگیخت. این توهم اما زود شکست. چرا که عامل شکست همان نیاز رفسنجانی به موجودیت جناح دیگر بود. عاملی که قبل از همه ماهیت واقعی خود رفسنجانی را عریان می‌کند. او بدون وجود «خشکه مقدسان» درون حکومت نه می‌توانست میلیاردها دلار اندوخته کند و نه توهم‌برانگیز کسی باشد. رفسنجانی یک دوره طولانی از یک طرف خامنه‌ای و لشکر حزب‌الله حکومت را پیش می‌انداخت و از طرف دیگر آنان را مانع و رادع برنامه‌های اقتصادی «بزرگ» معرفی می‌کرد. راز قدرتمندی رفسنجانی در برزخ مثبت و منفی این نمایش مسخره بود. اما سرانجام محتوم این نمایش قدرت، رئیس جمهور را نمی‌توانست تثبیت کند و نکرد. مترسکی که رفسنجانی برای مردم ساخته بود، علیه خود او باید جان می‌گرفت و گرفت.

قوه مجریه امروز فقط در برابر رشد نارضایتی‌های عمومی قرار ندارد. وقتی ارباب اقتصاد کشور از حرکت باز می‌ماند، اسب‌های گاری برای نجات خود یکدیگر را گاز می‌گیرند. همه ترفندهائی که رفسنجانی تاکنون برای حفظ قدرت بکار گرفته بود، امروز علیه او بسیج شده‌اند. خامنه‌ای و گروه مذهبی متعصب مجلس که تاکنون مترسک مقابل رفسنجانی شناخته شده بودند، تلاش دارند برای نجات حکومت، رفسنجانی را قربانی کنند. آنها هر اعتراض و انتقاد عمومی را بسوی قوه مجریه هدایت کرده‌اند تا رفسنجانی را از موقعیتی که تاکنون در حکومت داشت، بزیر بکشند. انتقاد این جناح به سیستم اجرائی و برنامه‌های شکست خورده‌ای که روی دست دولت مانده است، بهترین حربه برای تضعیف موقعیت هاشمی رفسنجانی است. آنان سلاح نقد خود را بسوی آن اهداف شکست خورده‌ای نشانه می‌گیرند که خود آن را به شکست محکوم کرده‌اند. محتوای واقعی این تضاد آن جبر ناگزیری است که حیات کل جمهوری اسلامی را به خطر انداخته است. حقیقت روشنی است که جمهوری اسلامی دیگر قادر نیست به شیوه تاکنونی حکومت کند. موقعیت

وضعیت جامعه همچنان به سوی بحرانی زرفتر است. جمهوری اسلامی با بن‌بست سیاسی غیرقابل مهاری روبروست. شانزده سال حیات این حکومت مذهبی، نتایج واقعی خود را به بار آورده است. اقتصادی درهم‌شکسته، تولیدی روبه نابودی و فقری جانکاه، که زندگی دهها میلیون انسان را بلعیده، زندگی کارگران و زحمتکشان کشور ما را به نابودی کشانیده و میلیونها نفر از آنها را به زیر خط فقر سوق داده است. کشور ما در هیچ دورانی از تاریخ معاصر خود چنین شکاف عمیقی مابین ثروت و فقر به خود ندیده است. در ازاء کل جامعه، اقلیت ناچیزی همراه با باندهای حکومتی، از طریق کاریست اشکال مافیائی غارت کشور، بزرگترین اخاذی‌ها را سازمان می‌دهند. یک قلم، فقط ۱۲۳ میلیارد تومان، دزدی آشکار از بانک صادرات، در اختلافات میان باندها، لو رفته است.

رها شدن یکباره قیمت ارز، که تاکنون زیر پوشش سیاست‌های اقتصادی روزمره دولت، عدم تعادل واقعی تولید داخلی را پنهان کرده بود، بیان انقباض حکومت و به بن‌بست رسیدن راه‌حل‌های مقطعی آن است. نتیجه ناگزیر این فلج اقتصادی، بحران سیاسی عمیقی است که تمامی دستگاه حکومت را در پایانه راه تاکتونی خود قرار داده است. حکومتی که همه ترفندهایش به آخر رسیده و جز به تسلیم در برابر بحرانی که دهان گشوده است، چاره‌ای ندارد. یک‌سو شکل‌گیری اعتراضات آشکار مردم علیه نظام موجود و دیگر سو شکست توازن درونی خود حکومت. این همه خبر از تحولی می‌دهد که جامعه ما آبتن آن است.

بن‌بست جمهوری اسلامی را دوگانگی و استیصال جناح‌های غالب آن بهتر توضیح می‌دهد: دو هرم قدرت به مرحله‌ای از تضاد رسیده‌اند که هیچکدام قادر نیستند بدون تغییر توازن موجود به حیات خود ادامه دهند. صف‌آرایی کنونی یکی راد مقابل دیگری خنثی کرده است. چیزی که یک جناح نسبت به جناح دیگر، که از مختصات تاکتونی جمهوری اسلامی بود، به شکلی از یک موازنه منفی تنزل یافته است.

هاشمی رفسنجانی که تمامی هستی خود را برای قبضه قوه مجریه بکار گرفته بود، امروز قوه مجریه‌ای را در دست دارد که جز تشدید سرکوب، قادر به اجرای هیچ نقشی نیست. در مقابل دولت و دستگاه اجرائی او مجلس، مقام رهبری و جناح‌هایی از سلسله مراتب مذهبی صف کشیده‌اند که هر تصمیم هیات دولت را در نقطه سنگ می‌کنند. هر دو جز به چپاول هرچه بیشتر مردم به چیزی نمی‌اندیشند.

نتیجه این شکل از غارت، تبعات خود را در تقابل

پیروزی انقلاب اجتماعی، هر جنبش دمکراتیک محکوم به شکست خواهد بود و نظام استعمارگرانه سرمایه‌داری را حفظ خواهد کرد. کشور ما این تجربه را پشت سر گذاشته است که بدون وجود یک چپ متحد و دارای هویت اجتماعی، حتی جناحهای معتدل و لیبرال بورژوازی قادر به گشایشی در وضعیت خود نبوده، راه فقط برای ارتجاعی‌ترین جناحهای سرمایه‌دای هموار خواهد. گشت، بر این مبنا مهمترین وظیفه ما عبارت از وحدت کمونیست‌هاست. اما این بمعنای آن نیست که تا رسیدن به این وحدت، کمونیستها باید دست روی دست بگذارند و منتظر فرصت مناسب برای رسیدن به وحدت بنشینند و جنبش را بحال خود رها نمایند. بعکس هر تحرک سیاسی نسبت به جنبش توده‌ای و تقویت و گسترش صفوف نیروهای دمکرات و ترقی‌خواه در عین تقویت جنبش، خود زمینه‌ساز اتحاد کمونیستها نیز هست. ما باید در عین تلاش برای وحدت درون چپ، فعالانه در مبارزه برای ایجاد یک ائتلاف بزرگ سیاسی جهت تقویت مبارزه مردم و دستیابی به حقوق پایه‌ای و دمکراتیک آنان شرکت نماییم. ما میتوانیم با متمرکز کردن بحث حول پایه‌ای‌ترین مفاد مورد توافق اپوزیسیون دمکراتیک، سازماندهی یک اتحاد پایدار در میان این نیروها را جامه عمل بپوشانیم.

چنین اتحادی را می‌توان حول مبانی زیر سازمان داد:

۱- مبارزه در جهت سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، با تمامی اشکال و تاکتیکهای ممکن، که سطح، پتانسیل و توان مبارزاتی مردم ایجاب می‌نماید.

۲- دفاع از آلترناتیوی دمکراتیک در مقابل این رژیم و مرزبندی با تمامی اشکال استبدادی حکومت در رژیمهای سلطنتی، ولایت فقیهی و یاد دیگر اشکال نوتالیتر قدرت).

۳- پذیرش آزادیهای بی‌قید و شرط سیاسی و آزادی فعالیت تمامی احزاب سیاسی و تشکلات صنفی و فرهنگی.

۴- پذیرش حق ملل ساکن ایران در تعیین سرنوشت خویش.

۵- پذیرش حق رای همگانی و آراء مردم و تبعیت از نتایج حاصل از آن.

۶- پذیرش جدایی کامل دین از دولت و جلوگیری از هرگونه ایدئولوژیک کردن شئون جامعه (اعم از دستگاههای آموزشی یا اجرائی و یا قضائی کشور).

۷- دفاع از حقوق زنان و مبارزه با تمامی تضحیقاتی که رژیم جمهوری اسلامی علیه زنان اعمال می‌کند.

۸- سد دفاع از مبارزات خلقها و خواستها و مطالبات کارگران، کارمندان و زحمتکشان

۹- افساء دستگاههای سرکوب رژیم، دفاع از قربانیان شکنجه، ترور و اعدام و همبستگی با زندانیان سیاسی.

ما صریحا اعلام می‌کنیم از مبارزه همه کسانی که برای دفاع از آزادیهای دمکراتیک و حقوق پایه‌ای مردم مبارزه می‌کنند، فارغ از اینکه چه هستند و چه گذشته‌ای داشته‌اند، پشتیبانی می‌کنیم و در چارچوب پلانفرم مبارزه برای دستیابی به این حقوق، هرگونه همکاری را لازم می‌دانیم.

فروردین ۱۳۷۴

از طریق سازماندهی طبقاتی کارگران و اتحاد گسترده نیروهای روشنفکر و ترقی‌خواه به خنثی کردن و انزوای کامل سیاستهای ضددمکراتیک این جریان قادر خواهد گشت.

۴- جریانات دمکرات و مترقی: این جریانات، کانونها، شخصیتها و... عموما از حقوق دمکراتیک مردم دفاع کرده، برای تحقق آنها مبارزه می‌کنند. بجز نیروهای متشکل دمکرات و مترقی که نظیر حزب دمکرات کردستان ایران از تشکیلات محکمی برخوردارند، تعداد وسیعی از هنرمندان، استادان، متخصصین، شخصیتهای سیاسی و سندیکائی قوای این جریان را تشکیل می‌دهند که بی‌تردید قدرت واقعی آنها، به دلیل عدم اتحاد بایسته هنوز منعکس نشده است.

۵- احزاب و جریانات رفرمیست: این جریانات در خلاء یک حزب سیاسی مستحکم کمونیست، بیشتر در آستانه بورژوازی سرخ می‌کنند و خط سازش را با حکومت مذهبی کنونی آشکارتر تبلیغ می‌کنند. تقویت این گرایش نتیجه منطقی خود را در ناپیگیری مبارزه آنان برای دمکراسی بنمایش می‌گذارد و دیدگاه آنان نسبت به لزوم دمکراسی را محدودتر می‌کند. وظیفه کمونیستها افشاء این ناپیگیری است از همین رو هرگونه تلاش برای اتحاد عمل سیاسی با این جریانات زمانی مجاز است که از دمکراسی و حقوق حقه مردم دفاع کنند. اینگونه اقدامات نه فقط در خدمت تقویت نیروهای طرفدار دمکراسی است، بلکه خود وسیله‌ای است برای افشای هرگونه ناپیگیری و محدودیت مبارزه برای دمکراسی و علیه حکومت دیکتاتوری مذهبی جمهوری اسلامی.

۶- کمونیستها: احزاب و سازمانهای کمونیست ایران، علیرغم تاریخچه طولانی و قدمت حیات، متأسفانه از هر زمان پراکنده‌تر و بی‌سازمان‌تر مانده‌اند. این پراکندگی خود روحیات فرقه‌ای را تقویت کرده است. این روحیه خود سبب تشدید پراکندگی موجود است. به همین دلیل جریانات کمونیست علی‌رغم کثرت نیروی بالقوه اجتماعی، از پیرانی حزب سیاسی محروم مانده‌اند و برای تاثیرگذاری بر روند تحولات جامعه از هر زمان دیگری ناتوان‌تر گشته‌اند. چپ کمونیست برای آنکه بتواند نقش موثری در جنبش انقلابی ایران ایفا کند قیل از همه باید خود را متحد سازد. بدون اتحاد گسترده نیروهای چپ، حتی پایه‌های اجتماعی کمونیسم یعنی توده‌های کارگر و زحمتکش نیز آترا جدی نخواهند گرفت.

پراکندگی کمونیستها تاثیرات خود را در عین حال بر وضعیت اجتماعی و دیدگاه‌های نظری سایر جریانات اپوزیسیون و بویژه چپ رفرمیست نیز باقی خواهد گذاشت.

ضرورت آلترناتیو

در شرایطی که جمهوری اسلامی در حل مسائل جامعه از هر زمان ناتوان‌تر گشته و جنبش‌های مردمی هرازگاه و به اشکال مختلف شکل آشکاری بخود می‌گیرند، کمونیستها تا سلف‌بارتر از همیشه از صحنه تحولات اجتماعی دور افتاده‌اند. این جنبش‌ها باید چپ ما را یاری کند، ما باید برای تاثیرگذاری بر شرایط موجود برنامه روشن و قابل تحقیق را در دستور داشته باشیم. اهمیت و ضرورت اتحاد وسیع کمونیستها را گذشته تاریخ کشور ما از همه بهتر مشخص می‌کند. واقعیت این است که بدون هدایت کمونیستها، بدون یک جنبش کارگری قدرتمند و با رهبری حزب کمونیست، بگونه‌ای که به هدایت جنبش بسوی یک جامعه رها از ستم طبقاتی قادر باشد و در یک کلام بدون سمت‌گیری سوسیالیستی و

نقش اساسی داشته است. گروهائی همانند محافل حول و حوش نشریه سلام، شخصیت‌های مذهبی نظیر محتشمی، خوئی‌ها و همچنین مجاهدین انقلاب اسلامی و امثال آنها، دستجاتی هستند که جز رادیکالیسم اسلامی و جز پان اسلامیسیم خمینی برای آینده ایران، آلترناتیو دیگری نمی‌شناسند. ایده‌آل آنان بازگشت به دوران «طلاتی» سالهای اولیه انقلاب اسلامی و عقب‌گرد به دوران اقتصاد جنگی موسوی است. این دسته‌ها اگر آلترناتیو قدرت نیستند، اما نیروی مسلح و سدره بزرگی در برابر هرگونه تحول دمکراتیک در ایران بشمار می‌روند.

ب- اپوزیسیون خارج از حکومت

۱- سلطنت‌طلبان: همزمان با تشدید اعتراضات عمومی علیه جمهوری اسلامی، ادعای آزادی خواهی و پایبندی به حقوق دمکراتیک مردم در عمده‌ترین بخش‌های طیف نیروهای طرفدار سلطنت شدت یافته است. اما هم تاریخچه گذشته و هم اراده امروز نیروی این طیف برای بازگشت دوباره سلطنت و احیای نقش کلیدی که در اقتصاد کشور داشته‌اند، در مغایرت کامل با هرگونه ادعای دمکراسی خواهی و حقوق مردم قرار دارد. هرگونه دامن زدن به توهم نسبت به این جریانات جز دشمنی با منافع مردم حاصلی نخواهد داشت.

۲- احزاب و محافل لیبرال بورژوائی: این محافل همچنان خواب دوران مصدق را برای آینده ایران می‌بینند و حسرت دارند که چرا عمر دولت بازرگان کوتاه‌تر از آن بود که قادر باشند مدینه فاضله خود را که مظهر انکشاف ملی کشور است، بنمایش بگذارند. اگرچه این نیرو بخشا پایبند مذهب بوده و همانگونه که خود می‌گویند گروه براندازی حکومت نیستند، اگرچه تغییرات اساسی در جمهوری اسلامی را مدنظر ندارند، اما موافق تلقیق دین و دولت نیستند و با شیوه ولایت فقیه حکومت در انطباق قرار نمی‌گیرند.

احزاب و جریانات لیبرال بورژوائی ایران چه زمانی که در حکومت‌اند و چه خارج از آن، در عین حال که درک سازشکارانه از مناسبات با سرمایه‌داری جهانی دارند، اگر به چیزی جز بقاء نظام سرمایه‌داری نمی‌اندیشند و اگر ضد کمونیست هستند، اما در شرایط تاریخی گذشته ایران غالبا طرفدار دمکراسی محدود بورژوائی بوده و در موقعیت اپوزیسیون همانگونه که امروز، از رفرمهای سیاسی در ساختار حکومت دفاع می‌کنند.

۳- مجاهدین خلق: تغییر در سیاستهای مجاهدین ظرف یکساله اخیر، در ادعاهای تازه ملی‌گرایی، به حاشیه بردن اسلام و تظاهر به نوگرایی خود را نشان داده است. این ادعا نیز به موازات حفظ سیستم ولایت فقیهی مجاهد و ضدیت آشکار آنها با دمکراسی، فریبی بیش نیست. ادعای دروغینی که تنها عوام‌فریبی رامدنظر ندارد، بلکه آترا وسیله‌ای نیز برای جلب توجه دولت‌های غربی بویژه دولت آمریکا تلقی می‌کند. این جریان ضددمکرات برای جلب حمایت آمریکا تا آنجا پیش رفته است که حتی در تاریخچه گذشته سیاسی خود نیز دست برده و آترا بگونه‌ای آمریکایسند تغییر داده است. این جریان با ارتش حاضر و آماده‌ای که به کمک دولتهای مرتجع منطقه و با حمایت مالی امپریالیستها ساخته است، بمثابة یک گروه مسلح خطر بزرگی برای هر تحولی در آینده ایران است، اگرچه با عملکرد تاکنونی خود شانس زیادی برای کسب قدرت سیاسی ندارد، اما سد راه هرگونه تحول دمکراتیک و عدالت‌خواهانه در کشور ماست، و اپوزیسیون چپ تنها

بمناسبت فرارسیدن روز جهانی کودک

آیندگان جهان، در آینه امروز

«هر کودکی که بدنیا می آید، با خود امید می آورد.» (تاگور)

بهداشت و تغذیه کودکان

در حالیکه در آغاز دهه هفتاد، هشت میلیون کودک در سال بععلت عدم دستیابی به واکسیناسیون جان خود را از دست می دادند. این رقم در حال حاضر به هفت میلیون کاهش پیدا کرده است. علیرغم بهبود واکسیناسیون، اما رقم مرگومیر کودکان هنوز اسفبار است. در آغاز دهه نود، ۸۰ درصد کودکان در ۶۶ کشور جهان علیه بیماریهای واگیر واکسینه شدند. اما برای ریشه کن کردن مرگومیر کودکان در این رابطه، لازم است سالانه ۱۴۰ میلیون کودک نوزاد، در اولین سال زندگی خود، ۵ تا ۵ بار واکسینه شوند. و این درحالیست که از سال ۹۰ تنها یک سوم کشورها توانسته اند تا ۸۰ درصد این مرز را تکمیل کنند.

در دهساله اخیر ابتلا به فلج اطفال از ۴۰۰ هزار مورد به ۱۰۰ هزار مورد کاهش پیدا کرده است و یونیسف امیدوار است که در پایان سال ۲۰۰۰ این بیماری کاملاً برطرف شده و حداقل ۵ میلیون کودک در جهان از این بیماری رهایی یابند. در دهه هشتاد، سالانه هشت میلیون کودک در اثر ابتلاء به سرخک، جان خود را از دست می دادند. در آغاز دهه ۹۰ این میزان به هفت میلیون کاهش پیدا کرد. و طبق پیش بینی یونیسف، ۵۴ کشور در حال توسعه باید در سال ۹۵، مرگ در اثر سرخک را به میزان ۹۵ درصد کاهش دهند.

دولتهائی که اینچنین به سرنوشت کودکان بی توجه اند. اما برای دفاع از منافع ستمکارانه و استثمارگرانه خود از صرف بودجه های هنگفت برای حفظ این منافع توسط قدرت اسلحه دریغ نمی ورزند. تنها در سال ۹۲ بیش از ۸۱۵ میلیارد دلار در جهان صرف تجهیزات نظامی شده و در کشورهای در حال رشد مخارج نظامی ۱۲۰ میلیارد دلار را به خود اختصاص داده است. و این در حالیست که مبلغی کمتر از این کفایت تا در کشورهای فوق احتیاجات اولیه و حداقل سطح زندگی و رهایی از وضعیت کنونی را امکانپذیر ساخت.

برای بهبود وضعیت کودکان، توجه به وضع زنان نیز از اهمیت زیادی برخوردار است، چرا که سرنوشت کودکان و زنان بطور تنگاتنگی با یکدیگر گره خورده است. کفایت بدانی که در سال ۹۰ بیش از ۵۰۰ هزار زن، بععل سقطنین، کورتاژ و سایر عواقب حاملگی جان خود را از دست دادند. تغذیه نادرست زنان از جمله مصرف کم مواد آهنی که حدود ۴۰ درصد زنان در کشورهای در حال رشد را شامل می شود، باعث می شود سالانه میلیونها کودک کم وزن بدنیا بیایند و در سال ۹۰ بیش از یک میلیون کودک شیرخوار جان خود را قبل از شش ماهگی از دست دادند فقط بدین دلیل که از تنها منبع تغذیه خود، یعنی شیر مادر محروم بودند. متأسفانه بعد از پنج سال، هنوز هیچگونه بهبودی در این وضعیت پیدا نشده است و زنان و کودکان مرکز بی توجهی همگانی بوده اند.

بشریت امروز، امیدهای فردای خود را فراموش کرده است. در جهانی که بعد از پایان جنگ سرد، نظم نوین حاکم شده است، در دنیائی که هر روز جنگی شعله ور می شود، کودکان فراموش شدگانی بیش نیستند. سازندگان فردای جامعه بشری، قربانیان اصلی تمام فجایعی هستند که بشر امروز با نظم نوینش، بیش از پیش بر جهان روا داشته است.

تنها در دهه اخیر، بیش از ۱/۵ میلیون کودک در جهان جان خود را در جنگلها از دست داده اند. بیش از ۴ میلیون کودک با از دست دادن عضوی، برای همیشه معلول شده اند. ۵ میلیون کودک در نتیجه سیاستهای ارتجاعی دولتها مجبور شده اند دیار خود را ترک کرده و پناهنده شوند و بالاخره ۱۲ میلیون از آنان از خانه و کاشانه خود آواره شده اند. درد آور است وقتی که بدانی وضعیت کودکانی که بدور از جنگها نیز بوده اند، چندان بهتر نبوده است. تنها هر ساله مرگ ۱۴ میلیون کودک بععلت فقر غذایی، بیماری و امثالهم، خانواده های آنان را داغدار می کند. و چه بسا که اگر از مرگ نیز جان سالم بدر برند، برای امرار معاش مجبور به کارهای سخت بوده و به جای بهره وری از کلاس درس، تفریحات و هر آنچه که یک کودک به آن نیاز دارد، از همان اوان کودکی با کارگاههای کار، اردوگاههای آوارگان، میله های زندان و تلهای زیاله و پلهای زیر خیابان خو میگیرند. و این بچه ها نه رنگ سینما را می بینند، نه برای بسیاری از آنها پارک مفهومی آشناست و نه بعضی از آنها حتی می دانند که می توانند خانه ای داشته باشند و می توانند با والدین خود گاهی برای خوردن بستنی به جایی بجز چهاردیواری که در آن محصور هستند بروند.

امروزه با عمیق تر شدن دره بین کشورهای فقیر و غنی و بدون تامین اجتماعی برای همه افراد کرده خاکی در اقصی نقاط دنیا، هیچگونه بهبودی در این وضعیت متصور نیست. آنچه که مسلم است بدون تامین اجتماعی، صلحی نیز در میان نخواهد بود. چنانچه جنگ و فقر بزرگترین مصیبت برای کودکان در سال جاری هستند و در مرکز این فاجعه کودکان رواندا قرار دارند. در دهه اخیر جنگهای ملی اکثر نقاط جهان را فرا گرفته اند که نه توسط مداخله نظامی و نه بزور اسلحه قابل حل اند و این واقعیتی است که از جمله مداوم چندسال جنگ در یوگسلاوی آنرا به بهترین وجه به اثبات رسانده است.

یونیسف و کودکان

اگر دولتهای حاکم توجهی به سرنوشت این آیندگان جهان ندارند، اما سازمانهای بشردوستانه و از جمله مهمترین آنها یونیسف، رنگ خطر را بصدا درآورده و به جهانیان درباره فردای خود هشدار داده است. یونیسف که در سال ۱۹۴۶ تاسیس شده است، فعالیت همه جانبه ای را برای بهبود وضعیت کودکان در جهان به پیش برده و هر سال یک محور را بعنوان مرکز خدمات خود اعلام کرده است. در سال ۱۹۹۰ با تصویب اعلامیه جهانی حقوق کودک، و امضای آن توسط بیش از ۱۰۰ کشور که ۹۰ درصد کودکان جهان را در خود جای داده اند، چشم انداز جدیدی برای بهبود وضعیت کودکان در جهان بوجود آمد. گرچه امروز، یعنی در اواسط سال ۱۹۹۵، کشور این اعلامیه را امضاء کرده اند، اما عدم اجرای مفاد این قرارداد از سوی اکثر دولتهای مزبور، باعث

شده است تا وضعیت اسفبار کودکان در این کشورها همچنان ادامه یابد. بطوریکه یونیسف نیز در گزارشی سال ۹۵ خود اعلام می کند که متأسفانه اهداف پیش بینی شده در سال ۱۹۹۰، کاملاً اجرا نشده اند و اگر اوضاع به همین منوال پیش برود، در دهه آینده نیز وضعیت بهتری در انتظار کودکان نخواهد بود. برنامه های یونیسف به لحاظ سیاسی از پشتیبانی چندانی توسط دولتهای صنعتی برخوردار نبوده است. بطوریکه کشورهای صنعتی تنها ۲۹٪ درصد و نروژ، دانمارک، سوئد و هلند تنها ۷٪ درصد کمکهای اجتماعی به کشورهای در حال توسعه را به این امور اختصاص داده اند. و این در حالیست که در پنج ساله اخیر، بودجه جهانی برای تضمین صلح! از ۳٪ به ۲/۴ میلیارد دلار و کمک به فجاج طبیعی از ۲۵ درصد بودجه کمکی به ۴۵ درصد این بودجه افزایش یافته است.

صورتیکه در این وضعیت تغییری حاصل نشود پیش‌بینی می‌شود که تا سال ۲۰۱۵، بیش از ۵۰۰ میلیون کودک در جو جنگ و تجاوزگری به دوران جوانی پا بگذارند.

کودکان و عواقب جنگها:

یونیسف در مجموعه سوالاتی که از بچه‌های رواندانی و بوسنیایی کرده است، تا حدودی وضعیت این کودکان در جنگ را از زبان خود آنان به نمایش می‌گذارد. بسیاری از این کودکان که خود شاهد قتل و شکنجه بسیاری از مردمان و چه بسا والدین و نزدیکان خود بوده‌اند، هرگز از کابوس فوق‌رہانی نمی‌یابند. و چه بسا سایه شوم مرگ همواره همراه بسیاری از آنان گام برمی‌دارد.

براساس این گزارش (به نقل از مجله نیوز) ۹۱ درصد بچه‌های رواندانی و ۸۵ درصد کودکان بوسنیایی اظهار داشته‌اند که مجبور به ترک خانه و پناهندگی شده‌اند. ۹۱ درصد از کودکان مورد پرسش در رواندا، و ۱۹ درصد در بوسنیا، اعضای از خانواده خود را از دست داده‌اند. در مقابل این سوال که «آیا احساس می‌کنی زندگی‌ات بدون معنی بوده است»، ۶۸ درصد کودکان رواندانی و ۸۲ درصد کودکان بوسنیایی جواب مثبت داده‌اند. ۶۴ درصد کودکان رواندانی و ۲۸ درصد کودکان بوسنیایی شاهد شکنجه بوده‌اند. ۵۶ درصد کودکان رواندانی شاهد زخمی شدن و قتل افراد بوده‌اند و این رقم برای کودکان بوسنیایی به ترتیب ۹۰ درصد و ۶۲ درصد بوده است. ۴۹ درصد کودکان رواندانی خود را بارها در خطر مرگ دیده، ۵۲ درصد آنان دچار کابوس می‌شوند و ۲۶ درصد آنان زخمی شده‌اند. این درحالیست که ۹۵ درصد کودکان بوسنیایی بارها با خطر مرگ مواجه شده، ۷۱ درصد آنان دچار کابوس می‌شوند و ۵۷ درصد آنان خود زخمی شده‌اند.

جمهوری اسلامی و بی‌حقوقی

کودکان

گرچه «اعلامیه جهانی حقوق کودک» در سال ۸۹ به تصویب سازمان ملل رسیده و از سپتامبر ۱۹۹۰ به مرحله اجرا گذاشته شده است، اما مجلس رژیم، تنها در دیمه سال ۷۲، یعنی پس از گذشت بیش از دو سال، آنرا آنهاهم به صورت زیر به تصویب رسانید: «چنانچه مفاد این کنوانسیون در هر مورد و هر زمان با قوانین داخلی کشور و موازین اسلامی در تعارض باشد از طرف دولت جمهوری اسلامی ایران لازم‌الرعایا نخواهد بود». و به این ترتیب دست خود را برای هرگونه تعرضی به حقوق کودکان باز گذاشت.

پاکستان، افغانستان و ایران را در قلب آسیا نام برد. به گزارش منابع غیردولتی، بیش از ۵۵ میلیون و به قولی ۱۰۰ میلیون کودک در هند به کارهای سخت از جمله فرش‌بافی، کار در کارگاه‌های چرم‌سازی، شیشه‌سازی، سیگارسازی و امثالهم مشغولند. با اینکه سازمان جهانی کار، و نیز قانون مربوط به کار کودکان، به کار گماردن کودکان زیر ۱۴ سال را ممنوع کرده است، اما این امر توسط از جمله بزرگترین تولیدکنندگان فرش در هند رعایت نمی‌شود. با وجود بازدیدهای نمایندگان سازمان جهانی کار و ممنوعیت کار کودکان در بعضی از کارگاهها که تحت حمایت کشورهای صنعتی همچون آلمان قرار گرفته است، مقاومت صاحب کاران و در مواردی والدین امکان هر پیشرفتی در این زمینه را بسیار ضعیف می‌کند. گرچه حتی خود کودکان علیه این بی‌عدالتی‌ها مبارزه می‌کنند، اما سرمایه‌داران هر اعتراض و مقاومتی را در نطفه خفه می‌کنند و دست به هر کاری برای سرکوب آن می‌زنند. قتل یک کارگر ۱۲ ساله در پاکستان توسط مافیای تولیدکنندگان فرش، آخرین نمونه این سرکوب است.

کودکان در جنگ

جنگ، یکی دیگر از عرصه‌های ستمی است که در حق کودکان جهان روا می‌شود. تنها در دهساله اخیر یک‌ونیم میلیون کودک در جنگ کشته شده‌اند. دهها میلیون کودک، در اثر فجایی که در طول جنگها تجربه کرده‌اند، دوران بچگی خود را از دست داده‌اند و از هر حقوق و توجهی که شایسته کودکان است، بی‌بهره مانده‌اند. حدود ۲۰۰۰۰۰ کودک، خود بعنوان نظامی، در جنگ و آنهاهم در خط مقدم جبهه شرکت دارند. در زبیر، در جنگی که ۴ سال ادامه یافته است، یک سوم ارتش را بچه‌های زیر ۱۷ سال تشکیل می‌دهند. در موزامبیک ۱۵۰۰۰ کودک در جنگ شرکت دارند که علاوه بر تمامی خطراتی که آنها را به مرگ تهدید می‌کند، به گرسنگی و آلوده شدن به مواد مخدر محکومند. در کامبوج ضمن تعلیم نظامی به کودکان، آنها را به قاتلین خونسردی تبدیل می‌کنند که برای بزرگترین تولیدکننده مواد مخدر بخدمت گرفته شوند، چرا که آنها کمتر مورد سوءظن قرار گرفته و راحت‌تر مشتری جلب می‌کنند. در رواندا حدود ۱۱۰۰ کودک به جرم قتل که در جنگهای داخلی به آن مرتکب هم نشده‌اند، از جمله در زندان کیگالی (پایتخت رواندا) که رسماً به مرکز ترانزیت مشهور است به سر می‌برند. برای روزانه ۳۰ تا ۴۰ کودک که به سوی این زندان رهسپار می‌شوند، این امر معنایی ندارد جز حرکت به طرف مرگ، ۷۰ کودک به همراه مادران خود در این زندانها به سر می‌برند و بسیاری نیز در زندان بدنیا آمده‌اند، در

در حال حاضر سالانه ۳ میلیون کودک تنها در اثر ابتلا به بیماری اسهال، که با ابتدائی‌ترین وسیله یعنی استفاده از آب و نمک و شکر قابل جلوگیری است، جان خود را از دست می‌دهند. طبق پیش‌بینی تا سال ۲۰۰۰ این رقم می‌تواند تنها به میزان ۵۰ درصد آنهاهم در بهترین حالت آن، کاهش یابد.

ابتلاء به سینه‌پهلو، سالانه به بهای جان بیش از ۳ میلیون کودک در جهان تمام می‌شود. بسیاری از موارد استفاده از آنتی‌بیوتیک می‌تواند کودک را از خطر مرگ برهاند و به این دلیل انتظار می‌رفت تا پایان سال ۲۰۰۰ بتوان مرگ‌ومیر ناشی از این بیماری را به میزان یک سوم کاهش داد. اما متأسفانه در شرایط عدم توجه فعلی به این بیماری ساده، نه تنها این پیش‌بینی عملی نگردیده است، بلکه تا پایان دهه اخیر، سینه‌پهلو بیش از ۳۰ میلیون کودک را به مرگ تسهید می‌کند. (آمار از گزارش سالانه یونیسف در مورد وضعیت کودکان در جهان منتشره سال ۹۵)

فقر غذائی

فقر غذائی، سوءتغذیه و تغذیه نادرست، هر ساله علت مرگ‌ومیر میلیونها کودک است. بیش از یک سوم کودکان در کشورهای در حال توسعه از سوءتغذیه که از جمله باعث کمبود ویتامین آ، آهن و ید می‌شود، رنج می‌برند. ایران نیز در سالهای سیاه حاکمیت جمهوری اسلامی به کشورهایی پیوسته است که زنان و کودکان در آن از چنین وضعیتی برخوردارند.

آموزش کودکان

۱۳۰ میلیون کودک در جهان از آموزش ابتدائی محرومند که ۸۱ میلیون آنان را دختران تشکیل می‌دهند. در ایران نیز ۲ میلیون نفر از کودکانی که به سن تحصیل می‌رسند، از امکان آموزش ابتدائی بی‌بهره‌اند.

کودکان و کار

میلیونها کودکی که از ابتدائی‌ترین شرایط زندگی بی‌بهره‌اند، مجبورند برای سیر کردن شکم خود، خیلی زود عالم کودکی را رها کرده و به کارهای سخت روی آورند. در بسیاری از کشورهای فقیر، والدین کودکان را به وسیله معاش خود نیز بدل کرده حتی آنان را به بردگی و یا برای سوءاستفاده جنسی بطور دائمی می‌فروشند و یا در بهترین حالت آنان را به تلای زبانه می‌فرستند تا همپای موشها، هرچه هنوز قابل استفاده است از درون زبانه بیرون آورده و با این کار روح و جان خویش را در معرض هرگونه بیماری قرار دهند. از نمونه‌های این کشورها می‌توان هند،

جسمی، روحی، معنوی، اخلاقی و یا پیشرفت اجتماعی کودک مضر باشد، به رسمیت بشناسند.» در این راستا از جمله کشورهای عضو موظف هستند که حداقل سن را تعیین کنند. حداقل سن برای کار در ایران همانطور که گفتیم ۱۲ سال است و البته این حداقل سن رسمی رعایت نمی‌شود و قانون با تبصره‌های مختلف عملاً راه را برای استثمار کودکان زیر ۱۲ سال نیز باز گذاشته است. طبق ماده ۷ قانون کار، در کارگاه‌های خانوادگی که در آن کار منحصرًا بوسیله صاحب کار و خویشاوندان نسبی درجه یک از طبقه اول انجام می‌شود، مقررات کار و در نتیجه حداقل سن کار رعایت نخواهد شد. اما همین حداقل سن آنجا که به حقوق کودک از جمله برای شرکت در رای دادن مربوط می‌شود، ۱۶ سال است.

در ایران گرچه هیچگونه حقوقی برای حمایت از کودک وجود ندارد، اما برای تنبیه و کیفر وی به اندازه کافی قانون و تبصره وجود دارد. به موجب ماده ۲۶ قانون راجع به مجازات اسلامی، «اطفال در صورت ارتکاب جرم مبری از مسئولیت کیفری هستند.....». طبق تبصره ۱ همین ماده: «منظور از طفل کسی است که به حد بلوغ شرعی نرسیده باشد.» با توجه به این امر هر دختر ۹ ساله و هر پسر ۱۵ ساله که مرتکب جرمی شوند، باید به مجازاتی برسند که یک قرد بزرگسال می‌رسد. این البته از خصلت‌های رژیم اسلامی است که تبعیض جنسی را از همان بدو تولد در مورد زنان اعمال می‌کند و خارج شدن از سن کودکی نیز برای دختران و پسران متمایز بوده و فرق فاحشی در این خصوص وجود دارد، اما اصولاً این قانون خلاف کنوانسیون زنو است که سن کودک را زیر ۱۸ سال قرار داده و برای



دیگر کودک محسوب نمی‌شوند. طبق قانون کار اما، کودکی در ۱۲ سالگی پایان می‌پذیرد، چنانچه ماده ۱۶ قانون کار فقط «به کار گماردن اطفال کمتر از ۱۲ سال» را ممنوع کرده است و این در حالیکه از نظر قوانین بین‌المللی، کسی حق ندارد کودکان زیر ۱۴ سال را به کار گمارد. لازم به ذکر است که طبق ماده ۳۲ کنوانسیون حقوق کودک، کشورهای امضاء کننده موظف هستند: «حقوق کودک را برای مورد حمایت قرار گرفتن و در برابر استثمار اقتصادی و انجام هرگونه کاری که زیان بار بوده و یا توقیفی در آموزش وی ایجاد کند و یا برای بهداشت

طبق ماده اول کنوانسیون حقوق کودک، منظور از کودک کسی است که به سن ۱۸ سالگی تمام نرسیده است. اما این ماده در ایران هیچ رسمیتی ندارد. اصولاً در ایران در مورد سن کودک طبق موارد مجزا، سنین مختلفی تعیین شده‌اند. مثلاً برای ازدواج سن بلوغ که برای دختران ۹ سال و برای پسران ۱۵ سال است در نظر گرفته شده است. گذشته از اینکه قبل از رسیدن به سن بلوغ هم با اجازه والدین ازدواج کودکان ممکن است. و به این ترتیب از این لحاظ دختر ۹ ساله و کمتر یا پسر ۱۵ ساله و کمتر که اجازه ازدواج و تشکیل خانواده دارند و خود پدر و مادر می‌شوند،

در آستانه روز جهانی کودک:

پس از ۶ سال کار طاقت‌فرسا و آشنائی با شرایط سخت کار کودکان، به یکی از رهبران اتحادیه کار بردگی کودکان در صنعت فرش بدل شده بود. به همین جهت وی به دریافت جایزه‌ای از یک کارخانه آمریکائی و همچنین به دریافت بورس تحصیلی برای ادامه تحصیلاتش نائل آمده بود. او همواره به بچه‌ها راجع به حقوق آنان توضیح می‌داد و آنها را به ادامه تحصیل تشویق می‌کرد. اقبال گرچه قصد داشت تا پس از پایان دوران مدرسه، تحصیلاتش را در آمریکا ادامه دهد، و هرچه آگاهانه‌تر در راه آرمانش گام گذارد، اما در عنفوان نوجوانی قربانی دنیای سرمایه‌شد و جان خود را در راه مبارزه برای احقاق حقوقی که بطور طبیعی هر کودکی باید از آن بهره‌مند باشد، از دست داد. یادش گرامی و آرمانش زنده باد!

به گزارش یک روزنامه اطریشی («اخبار»، ۲۰ آوریل ۹۵)، اقبال کارگر فرش‌باف ۱۲ ساله، که بخاطر مبارزاتش علیه کار کودکان، شهرت جهانی پیدا کرده بود، در ۲۰ آوریل به قتل رسید. وی که همراه با دو دوست خود با دوچرخه از محل کار عازم شهرش بود، از پشت مورد اصابت گلوله قرار می‌گیرد و بلافاصله جان خود را از دست می‌دهد. احسان‌الله خان، که رئیس یک سازمان ضدکار برده‌وار کودکان است، این قتل را به مافیای تولیدکنندگان فرش نسبت می‌دهد.

در پاکستان هزاران کودک در کارگاه‌های قالی‌بافی کار می‌کنند. اقبال نیز در ۴ سالگی کار خود را در یک آجرپزی آغاز کرد و سپس به کار در کارگاه قالی‌بافی پرداخت. او در ۱۲ سالگی،

کودکی که به میدانهای مین فرستاده شدند، تا شمار زیادی که در اثر جنگ آواره شده و بسیاری که از همان اوان کودکی بدون آنکه بدانند چرا، در زندانها چشم به جهان گشودند و خود اعدام شدند و یا شاهد اعدام و شکنجه والدین خود بودند، و بالاخره بسیاری که محکوم به ترک وطن و پناهندگی در دیار غربت شدند و در مواردی بدون پدر و مادر و هر کس دیگری.

امروز، در شرایطی که استقبال روز جهانی کودک می‌رویم، که بسیاری از کودکانمان نه فقط از هرگونه حق و حقوقی همچون موارد عمومی که بعضا شمرده شد بی‌بهره و نیز نزدیک به ۲ میلیون آنها از آموزش عمومی بی‌بهره‌اند، بلکه بسیاری از آنان از فقر غذایی رنج می‌برند و برای سیر کردن شکمشان مجبورند به سیگارفروشی، ماشین‌شویی، کار در کارگاههای قالی بافی و هزار کار سخت دیگر روی آورند. نه تنها امروز آنها، که آینده‌شان نیز به سیاهی پرونده جمهوری اسلامی است.

بی‌توجهی به وضعیت کودکان البته در سایه تمام مصائبی که عموم مردم ما با آن مواجه‌اند، متأسفانه به امری طبیعی تبدیل شده است. توجه خاص به وضعیت کودکان، به علت ستم خاصی که در حق آنان می‌شود، از وظائف هر نیروی روشنفکر و آزادیخواهی است. برای ایجاد فردای بهتر، باید بیش از پیش به آیندگان جهان اندیشید و در راه افشای بی‌حقوقی آنان در جمهوری اسلامی و رسیدن به شرایط بهتر زندگی انسانی نه فقط در آینده، که همین امروز، تلاش کرد!

دیگری داده می‌شود. مطابق ماده ۱۱۶۹ قانون مدنی: «برای نگهداری طفل مادر تا دو سال از تاریخ ولادت او اولویت خواهد داشت، پس از انقضاء این مدت حضانت با پدر است، مگر نسبت به اطفال اناث که تا سال هفتم حضانت آنها با مادر است.» البته اگر مادر «تعهد کند که شخصا نگهداری را عهده‌دار شده و از پدر هم بابت نفقه و مخارج نگهداری، وجهی مطالبه نکند»، آنگاه حق! خواهد داشت که از کودکان نگهداری کند. البته این «حق» هم مشروط است. چنانچه طبق ماده ۱۱۷۰ قانون مدنی: «اگر مادر در مدتی که حمایت طفل با او است مبتلا به جنون شود یا به دیگری شوهر کند، حق حضانت با پدر خواهد بود.» اینکه ازدواج دوباره یک زن با مرد دیگری، او را از حق نگهداری فرزندش محروم کند، البته قانون منحصر به جمهوری اسلامی است و یک نمونه دیگر از تبعیض جنسی، ازدواج دوباره زن همانقدر می‌تواند بین فرزند و مادرش فاصله بیاندازد که جنون او، البته برای مردان حتی اگر با چهار زن نیز ازدواج کنند، چنین محدودیتی وجود ندارد و قانونا می‌توانند نگهداری از فرزندان را عهده‌دار باشند!

این البته تنها گوشه‌ای از بی‌عدالتی است که قانونا و رسماً در مورد کودکان اعمال می‌شود. آنچه که کودکان در عمل تجربه می‌کنند، بسیار فجیع‌تر از آنست که بتوان آنرا با حقوق بین‌المللی کودک مقایسه کرد. پرونده جمهوری اسلامی مملو از صفحات سیاهی است که در طی تاریخ ۱۶ ساله حکومت تاکنونی خود در حق فرزندان ما روا داشته است. از هزارها

کودک بزهکار همه نوع حمایت قانونی را تضمین کرده است.

مفاد قانونی البته به همین جا ختم نمی‌شوند. از نظر فقه اسلامی و قوانین جمهوری اسلامی، کودک از نظر حقوقی بر دو نوع است: «۱- کودک غیرمميز، کودک تا سن هفت سالگی غیرمميز تلقی می‌شود، زیرا تا این سن کودک نامميز است و تشخيص صلاح و فساد و خيروشر را نمي‌دهد و خوب را از بد نمي‌شناسد. ۲- کودک مميز، کودک مميز کسی است که به طور اجمال از دادوستدها و خریدوفروش و معاملات سر در آورد و بتواند تا حدودی تشخيص خيرا از شر بدهد.»

طبق ماده ۲۶ قانون مجازات اسلامی، «اطفال در صورت ارتکاب جرم مبری از مسئولیت کیفری هستند و تربیت آنان به نظر دادگاه به عهده سرپرست دادگاه و عندالاقضاء کانون اصلاح و تربیت است.» گرچه در این ماده هر کودکی اعم از مميز و یا غیرمميز، در صورت ارتکاب به جرم از مسئولیت کیفری مبرا بوده و نمی‌توان او را مجازات کرد، اما اگر کودک مميز باشد، قانون علاوه بر آنکه سرپرستی قانونی کودک را ملزم به تربیت او می‌کند، حق دارد او را نیز تعزیر کند. تعزیر طبق ماده ۱۱ قانون مجازات اسلامی، عبارت است از «تادیب یا عقوبتی که نوع و مقدار آن در شرع تعیین نشده و به نظر حاکم واگذار شده است». از قبیل حبس و جزای نقدی و شلاق که بایستی از تعداد حد کمتر باشد. در برخی از جرائم تعزیر کودک اجباری است و دادگاه مکلف است برای کودک خطا کار حتما مجازاتی به عنوان تعزیر در نظر بگیرد.

به این ترتیب نه تنها حقوق کودک در قوانین اسلامی رعایت نمی‌شود بلکه در مواردی بر تنبیه و مجازات وی نیز تاکید شده است. اما آنجا که به مراقبت از وی، تعلیم و تربیت و نگهداری از کودک مربوط می‌شود، قانون جمهوری اسلامی البته با انواع تبصره‌ها، حتی حق کودک را در برخورداری از حمایت مادر خویش نیز زیر پا می‌گذارد.

طبق کنوانسیون حقوق کودک، کودکان علیرغم خواسته‌شان نیز از والدین جدا نمی‌شوند و در صورت جدائی والدین، کودک می‌تواند انتخاب کند که پیش پدر یا مادر بماند. اما در قانون اسلامی، هرگاه والدین از هم جدا شوند، باز بسته به جنس فرزند، تعیین می‌شود که وی تا چند سال حق دارد پیش مادر خود بماند و از چه زمانی اجباراً و بدون حق انتخاب به پدر و یا ولی



اختلاس بانک صادرات، دادگاه علنی و اظهارات رفیق دوست

در پی سروصدای زیادی که بدنسبال اختلاس ۱۲۳ میلیاردی در بانک صادرات براه افتاد، دست‌اندرکاران ظاهراً مجبور شده‌اند برای جلوگیری از اعتراض و سروصدای بیشتر همه گونه توجیهی تراشیده و هر قولی از جمله وعده دادگاه علنی بدهند و تلاش کنند تا با عدم اطلاع قبلی خود از موضوع را به اثبات رسانده، یا بگویند در مواردی هم که از قضیه اطلاع داشته‌اند، تنها بخاطر «منفعت عمومی»، صدای آنرا درنیاورده‌اند.

یزدی، رئیس قوه قضائیه طی مصاحبه‌ای مطبوعاتی در بوشهر در رابطه با این مسئله که چرا برخورد قاطعی به اخلاک‌گران اقتصادی و دانه درشت‌ها نمی‌شود، ضمن اشاره به ماجرای اختلاس بانک صادرات بعنوان یک نمونه از برخورد به دانه درشتها گفت: «آیا دانه درشت‌تر از شرکت آسمان و یا عوامل اختلاس شش میلیاردی بانک صادرات وجود دارد! همان بانک صادراتی که مجموع رقم شش میلیارد بیشتر نبود و اما با هیاهو آنرا ۱۲۰ میلیارد اعلام کردند. اگر موضوع اختلاس زود اعلام می‌شد ما از گرفتن منافع محروم می‌شدیم، با تلاشی که صورت گرفت فرد فراری از خارج به ایران آورده شد و کلیه اموال تا ریال آخر اخذ شد. چون اختلاس به صورت بانندی صورت گرفته است قضیه از بعد کيفری رسیدگی شد و عوامل آن نیز بزودی در دادگاه علنی محاکمه خواهند شد. جرایم متاسفانه یک موضوع کوچک را بزرگ و جوسازی می‌کنند اما دستگاه قضائی کشور به دور از هرگونه جنجال به کار خود ادامه می‌دهد.»

در پی اعلام این خبر که عوامل این اختلاس در دادگاه علنی محاکمه خواهند شد، محسن رفیق‌دوست سرپرست بنیاد مستضعفان نیز، برای آنک از قبل زمینه عدم دخالت خود در این ماجرا را بچیند، طی مصاحبه‌ای با کیهان (۹ اردیبهشت)، به عدم اطلاع خود از جریان دخالت برادر و زن برادرش در این ماجرا و توجیه دخالت خود در این ماجرا پرداخت. وی در این مورد که آیا از ماجرای اختلاس بانک صادرات و دخالت برادرش در این جریان خبر داشته است یا نه، می‌گوید: «نه بهیچوجه، نه اخوی به من گفته بود و نه من خبر داشتم. ما اخوی را خواستیم و از ایشان سوال کردیم. ایشان ابتدای قضیه اظهار بی‌اطلاعی کرد. گفتم آقا در پرونده اسم تو هست، برو بین چیست. رفت بانک و برگشت، گفت آن چک‌هایی که ده ماه قبل از لو رفتن قضیه به بانک داده از من گرفته. گفتم به هر صورت در هر حدی که تو در این قضیه نقش داشته‌ای گناهکاری و باید جوابش را پس بدهی... اخوی من برای خودش و کیلی گرفته، یک دکتر حقوقدان است که سی سال سابقه قضاوت دارد،

به ایشان گفتم شما تا کجا می‌خواهید از برادر من دفاع کنید؟ گفت تا آخر، گفتم نه، در اسلام، از متهم در مرحله اتهام می‌شود دفاع کرد. اگر پرونده را خواندی و به این نتیجه رسیدی که ایشان مجرم است، حق نداری دفاع کنی!»
آنطور که پیداست، قضیه آنقدر روشن است که رفیق‌دوست جرات دفاع از برادر خود را نیز پیدا نکرده است و حاضر شده است برای پوشیده ماندن دزدیهای بسیار بزرگتر خویش در بنیاد مستضعفان، برادر خود را نیز قربانی کند. وی در مورد زهرا محتشمی، یکی دیگر از متهمان می‌گوید: «ایشان خانم اخوی بنده هستند که حسابشان با اخوی مشترک است و از آن حساب چک داده‌اند. بعد من از بانک سوال کردم حجمی که از حساب اخوی گردش پیدا کرده بود، چقدر بوده است که گفتند کمتر از ۳ درصد کل مبلغ است - بله سه میلیارد و ششصد میلیون تومان - که در همان اوایل بوده و در اواخر خرداد ۷۱ قطع شده است.»

در عین اینکه رفیق دوست خود اعتراف به این قضیه کرده است که مبلغ اختلاس شده همان ۱۲۳ میلیارد است، اما سعی دارد همچون دیگران این امر را به این شکل توجیه کند که این مقدار پولی که مرتب گرفته و پس داده شده است ۶/۵ میلیارد تومان بوده و «مجموع» آن است که در طی این مدت به ۱۲۳ میلیارد رسیده است. وی می‌گوید: «در هیچ تاریخی بیش از ۶/۵ میلیارد تومان از بانک خارج نشده. من دلم می‌خواهد کسانی بروند تحقیقات کنند که از روزی که این رقم مجعول ۱۲۳ میلیارد تومان مطرح شد، چه زیان‌هایی به اقتصاد کشور وارد گردید. اخیراً آیت‌اله یزدی در بوشهر گفتند این رقم چیست که می‌گویند؟ شش و نیم میلیارد تومان اختلاس شده که آن را هم گرفته‌ایم. مجموعاً ما تصمیم گرفتیم تا پس گرفتن پول، موضوع را علنی نکنیم. اما بعد موضوع ۱۲۳ میلیارد تومان را مطرح کردند، مردمی که می‌شنوند به آسانی می‌توان ۱۲۳ میلیارد تومان را برد، چگونه پولهایشان را در بانکها باقی می‌گذارند. سوال اینست که شخصی از جیب شما صدبار ده‌هزار تومان بدزد و سرچایش بگذارد، در آخر او چقدر از جیب شما دزدیده؟ ده هزار تومان» و وقتی خبرنگار کیهان از رو نمی‌رود و دوباره می‌پرسد که آیا نباید مجازات صدبار دزدی را برای او در نظر گرفت؟ و نباید دید که با این ارقام دزدی شده، با توجه به اینکه رقم بسیار بالائی است، چه کاری در اقتصاد کشور انجام شده است؟ دیگر نمی‌تواند توجیهی بتراشد و می‌گوید: «من کاری به مجازات ندارم. تعیین آن با دادگاه است.»

البته منظور ایشان از زیان به اقتصاد

کشور، ضرروزیان ناشی از عدم ادامه اینگونه اختلاسها و دزدیها به امثال آقای رفیق‌دوست است. همان امری که موجب شده بود تمام دست‌اندرکاران از رئیس جمهور گرفته تا مجلس و رئیس قوه قضائیه، مدت‌ها علیرغم اطلاع از موضوع آنرا مخفی نگه دارند. اما البته رفیق دوست هم مانند رئیس قوه قضائیه توجیه خاص خود را برای مخفی نگه داشتن قضیه دارد. وی در این رابطه می‌گوید «ما به این نتیجه رسیدیم که اگر الان اقدامات قضائی بکنیم، دستان به جانی بند نخواهد بود. گفتم بیائیم سه مطلب را در قضیه به ترتیب پیگیری کنیم: اول بازگشت بیت‌المال، دوم مجازات مجرم، سوم جلوگیری از تکرار جرم. برای اینکه این روند انجام شود وزیر اقتصاد دارائی وقت آقای نوربخش، وزارت اطلاعات و شخص رئیس جمهور مستقیماً در جریان موضوع قرار گرفتند و قرار شد اگر بتوانیم آن شخص (فاضل خداداد) را برگردانیم. ما تماس گرفتیم با ایشان در خارج از کشور و با قولی که از مسئولان گرفته بودیم، به او اطمینان دادیم که می‌تواند برگردد و برگشت. (بعد از اخراج یکی از ماموران بانک صادرات توسط رئیس آن خداداد دوباره به خارج می‌رود.) در این مدت قضیه به کمیسیون اصل نود مجلس می‌رود. من طبق خواسته آقای سیف، دوباره فاضل را تلفنی در آمریکا پیدا کردم گفتم غلط کردی که رفتی! نباید می‌رفتی برگرد و بار خودت را سنگین‌تر نکن. بالاخره ایشان آمد. چند روز بعد رئیس کمیسیون در جلسه‌ای که همه افراد مرتبط با قضیه یعنی وزارت دارائی، بانک، سازمان بازرسی کل کشور و دیوان محاسبات حضور داشتند، از من هم بعنوان مطلع دعوت کرد. از طرف مسئولان قوه قضائیه از من سوال کردند که شما چرا دخالت کردید، گفتم وظیفه خودم می‌دانستم که بیت‌المال را بگیرم. به هر حال در آن جلسه ما گفتیم که اول باید ایشان را به کشور برگرداند و به مسئولان گفتم که بروید ایشان را از خارج بیاورید، گفتند ما نمی‌توانیم، گفتم اگر من این شخص را آوردم، تمهید می‌کنید اول بیت‌المال را بگیرید. گفتند چه کسی آوردن ایشان را تضمین می‌کند، گفتم من و گفتم این شخص الان ایران است.»

رفیق‌دوست برای اینکه علت دخالت خود در قضیه را پاسخ دهد ادعا می‌کند که نه شرکت برادرش در این قضیه و البته کشیده شدن پای خود وی به این ماجرا، بلکه نقش او در بازگرداندن عامل اصلی اختلاس و کمک به برگرداندن بیت‌المال، انگیزه اصلی در این کار بوده است. اما پرسیدنی است که وی عامل اصلی اختلاس را از کجا می‌شناخته است و چگونه

طرح بازنشستگی پیش از موعد

روزنامه نگاران به مجلس رفت

در پی اعتراض بیش از ۵۰۰ روزنامه نگار، که در اواخر سال گذشته، طی ارسال طوماری به مقامات دولتی و مجلس اسلامی، خواستار بهبود شرایط کار خود شده بودند، طرح اصلاح ماده مربوطه قانون کار، در ارتباط با خبرنگاران به مجلس رفت.

آنچه که روزنامه نگاران در طومار خود به آن اشاره کرده بودند، از جمله شرایط سخت کار روزنامه نگاران و آمار مربوط به روزنامه نگارانی بود که همه ساله در حین انجام وظیفه خود کشته، مجروح و مصدوم می شوند و یا به زندان می افتند و یا با ممنوعیتها و محدودیتهای مختلف روبرو می گردند. بر این اساس نیز تعداد روزنامه نگارانی که از قبل کار در مطبوعات به سن بازنشستگی رسیده و از حقوق و مزایای این دوران استفاده می کنند بسیار محدود و انگشت شمار است. از این رو آنان خواسته بودند که روزنامه نگاری نیز جزو مشاغل سخت محسوب شده و شرط حدنصاب سن برای استفاده از مزایای بازنشستگی پیش از موعد حذف شود.

در پی این خواست طرح اصلاح لایحه مزبور به مجلس رفته است. آنچه که در این طرح به آن پرداخته شده است در مورد کارگرانی است که بیست سال در مناطق بدآب و هوا کار کرده و یا کارهای سخت و زیان آور انجام داده اند و این امر موجب اختلال در سلامتی آنان شده است. طبق گفته رئیس کمیسیون کار و امور اجتماعی مجلس، این کمیسیون بر این باور است که شغل خبرنگاری نیز از جمله مشاغل سخت و زیان آور است که در مصوبه کمیسیون نیز لحاظ گردیده است. و به این ترتیب شرط سنی برای بازنشستگی خبرنگاران نیز با توجه به این امر اصلاح می شود.

زنان با ۲۰ سال سابقه

کار بازنشسته می شوند

در آستانه روز کارگر، طرح اصلاح قانون کار در رابطه با شرایط بازنشستگی به مجلس رفت. به گفته رئیس کمیسیون کار و امور اجتماعی مجلس، تفاوت این طرح با قانون قبلی این است که کارگران در قانون قبلی، بیست سال متوالی یا ۲۵ سال متناوب باید در مناطق بدآب و هوا کار کرده و یا به کارهای سخت مشغول می بودند تا مشمول این بازنشستگی شوند. از آنجا که این کارگران معمولاً بخاطر بازیابی سلامتی یا برای پیدا کردن شغل جدید ممکن بود مدت زیادی بیکار باشند و به این ترتیب وقفه در کارشان پیش آید، که این امر به تضییق حق آنان منجر می شد، در طرح جدید گفته شده است مجموعه اشتغال این نوع کارگران به طور متناوب یا متوالی در کار سخت و زیان آور ۲۰ سال باشد. به این ترتیب زنان کارگری که در کار عادی دارای ۲۵ سال سابقه کار می باشند و

حق بیمه خود را پرداخته اند می توانند تقاضای بازنشستگی کنند. همچنین زنان کارگر با ۲۰ سال سابقه کار و با موافقت مقام مسئول دستگاه می توانند درخواست بازنشستگی کنند. طرح بازنشستگی پیش از موعد برای مردان و به ویژه در مورد زنان، هرچند که در موارد مبینی می تواند مورد استقبال گروهی از کارگران نیز قرار بگیرد، در مجموع به عنوان طرحی برای کنار گذاشتن کارگران پرسابقه و کاهش نیروی شاغل و نتیجتاً افزایش میزان بیکاری، از طرف کارفرمایان دولتی و خصوصی مورد بهره برداری قرار می گیرد.

زنان کارگر و زحمتکش ما نیز باید برای بدست آوردن حقوق واقعی خود، سعی کنند تا با هرگونه محرومیتی که صرفاً بخاطر زن بودنشان در رژیم جمهوری اسلامی بر آنان تحمیل می شود، مبارزه کرده و حقوق برابر با مردان را در همه زمینه ها از یکسو و قائل شدن شرایط ویژه ای برای زنان را بخاطر موانع طبیعی که برای کار آنان پیش می آید، از سوی دیگر خواستار شوند.

بعد از آنتن ماهواره ای، توبیت

بازیهای کامپیوتری است!

دست اندرکاران جمهوری اسلامی که پس از تلاش تمام بالاخره توانستند رسماً رای به جمع آوری آنتن های ماهواره ای بدهند، اخیراً در مورد «حربه جدیدی در نشر فساد» هشدار داده اند. اینان که در تلاش اند تا هر وسیله ای را که احتمالاً بدنیای خارج نقب می زند، و اندیشه و افکاری خارج از آنچه را که سردمداران شبانه روز به خورد مردم می دهند، وارد جامعه می کند، به همان شدت از صحنه خارج سازند. غافل از آنکه رشد تکنولوژی، و فراگیر شدن هر چه وسیع تر وسائل ارتباط جمعی، آنچنان سریع است که ملایان اگر هم شبانه روز با نعلین های خود بدون، به گرد آنتن نمی رسند.

مردم ما و بخصوص نسل جوان که تشنه اطلاعات و اخبار دنیای در حال پیشرفت هستند، با هر مانعی که رژیم بر سر راه آنها قرار دهد، بیشتر در تلاش برمی آیند تا از راههای دیگری به خواسته های خود دست یابند و جمهوری اسلامی با تمام دستگاه سانسور هرگز قادر نخواهد بود تمامی راههای نفوذ «تهاجم فرهنگی» را ببندد. هنوز که هنوز است عده ای از مردم اخبار روز را از رادیوهای خارجی می گیرند که رژیم قادر به کنترل آنها نیست. گرچه دولت موفق شده است تا حدودی جلوی ورود برخی از اشکال این انتقال از جمله نوارهای ویدئو و کاست را بگیرد و یا به جمع آوری آنتن های ماهواره ای اقدام کند، اما هر روز یک وسیله جدید به بازار می آید، که از طرفی دیگر و در سطحی دیگر، باورهای خرافی و چهارچوب سانسور رژیم را درهم می شکنند و برای ملایان تداعی مارهائی هستند که برشانه ضحاک روئیده بودند و هربار که گردن زده می شدند، دوباره و از نو به شکلی وحشتناک تر سر برمی آورند.

اخیراً نیز ورود بازیهای کامپیوتری دست اندرکاران را به وحشت انداخته است. سازندگان بازیهای کامپیوتری هم بیکار ننشسته و با توجه به روانشناسی مردم، بازیهایی را برای بچه ها و جوانان ایرانی ساخته اند، که میتواند برای آنها بسیار جذاب باشد و اگر نه در عرصه واقعیت، اقلاد در عرصه بازی دشمن خود یعنی جمهوری اسلامی را مورد تهاجم قرار داده و به شکست بکشانند. در یکی از این بازیها، شخص بازیگر در نقش یک سرباز ظاهر می شود و با سربازانی روبرو می شود که شمار «یامهدی» می دهند و هرگاه که این سربازان فریاد «یامهدی» سر می دهند، بایستی بوسیله فرد بازیگر کشته شوند. و یا در نمونه دیگری در قالب داستانهای هزارویکشب شخصیت اصلی بازی یک پسر جوان است که برای نجات دختری که در اسارت ملایان قرار دارد، باید با افرادی که لباس روحانیت برتن دارند، بجنگد و دختر را آزاد کند. طبیعی است که این تازه آغاز کار است و بازیهای جدیدتر با موضوعات دیگری نیز به بازار خواهد آمد، علاوه بر آنکه قضیه به بازی هم ختم نخواهد شد. با توجه به اینکه دیسک کامپیوتر به بزرگی آنتن ماهواره ای نیست و آدم مجبور نیست آنرا بر سر بام خود و جلوی چشم پاسداران نصب کند و پاک کردن «آثار جرم» در یک لحظه هم امکان پذیر است، معلوم نیست این بار دست اندرکاران رژیم چگونه می خواهند جلوی نفوذ این «حربه» را با توجه به رشد سریع انفورماتیک بگیرند.

«انضباط اقتصادی» و

سخنان نمایندگان مجلس

بدنبال اینکه خامنه ای سال جاری را سال «انضباط اقتصادی» اعلام کرد، نمایندگان مجلس نیز با اشاره به این مسئله، ضمن اعتراف به وضعیت اسفبار سال گذشته، در واقع اعلام کردند تا زمانی که وضع به منوال تاکنونی باقی بماند، هیچگونه راه خلاصی از مشکلات فعلی وجود نخواهد داشت.

محمدرضا شفیعی نماینده فومن با اشاره به نقش بانکها، در واقع گوشه ای از ثروت اندوزی توسط خود بانکهای دولتی را که از طرق مختلف از جمله بالا بردن قیمت ارز و تخصیص وام با بهره های بسیار بالا می باشد، برملا کرده و از جمله در این رابطه گفت: «آنگونه که باید و شاید نتوانستیم جلوی گرانی و تورم را بگیریم. البته یکی از دلایل این امر نوسان قیمت دلار و نرخهای جهانی است. ولی از عوامل مهم تورم نحوه احتساب و دریافت بهره توسط بانکهاست. مثلاً کاسبی در معامله مضاربه ای با بانک ۲۴ درصد بهره می پردازد که اگر ۱۶ درصد هم برای پرداخت پول آب و برق و مالیات دارائی، عوارض شهرداری و... در نظر بگیریم، ۱۰ درصد هم برای امرار معاش خود و خانواده اش منظور کنیم، این پولی که بعنوان مضاربه ای از بانک گرفته ۵۰ درصد برایش هزینه دارد. لذا نتیجه این می شود که کاسب و یا تاجر اگر جنس را ۱۰۰ تومان خریده، باید ۵۰ تومان رویش سود ببرد تا بتواند هم خرج خود و هم هزینه های دیگر را تامین کند.»

خانعلی پورقربان، نماینده کلیر با انتقاد ضمنی از

اسلامی بطور ناگهانی و بدون خبر برای سخنرانی اش شرکت کند. البته یزدی حتما فراموش کرده است که بگوید مرزهای «متعارف» زندان اوین به داخل محدود نمی شود و تا خارج از کشور نیز ادامه دارد!

بقیه از صفحه ۱۰
اختلاس بانک صادرات ...

توانسته است آنچنان نفوذی بر او داشته باشد که کاری که از دست قوه قضائیه و اجرائیه بر نیامده، یعنی بازگرداندن وی به ایران را عملی سازد و از سوی دیگر از مجلس و سایر دست‌اندرکاران تعهد بگیرد که با وی کاری نداشته باشند جز پس گرفتن بیت‌المال.

گرچه یزدی در مصاحبه خود اعلام کرده است که عوامل واقعی این اختلاس در یک محاکمه علنی معرفی می شوند، اما این امر دقیقا به این بستگی دارد که رژیم چقدر برای این موضوع تحت فشار باشد. آنچه که روشن است، علیرغم تمام شواهد موجود، اما «باند» هائی که یزدی نیز به آن اشاره کرده است، آنچنان قوی بوده و همچون عنکبوتی در سراسر دولت و مجلس و نهادهای گوناگون تار تنیده‌اند، که هیچ قانونی بجز قانون غیررسمی حاکم بر جمهوری اسلامی که مدافع چپ‌اولگرها و دزدیهای سرمداران آن است، در هیچ محکمه علنی یا غیرعلنی رژیم عمل نخواهد کرد و در هر صورت دست‌اندرکاران همانطور که ۱۲۳ میلیارد دلار را به ۶/۵ میلیارد رسانده‌اند، برای رفع اتهام از متهمین نیز توجیحات لازم را پیدا کرده و طبق وعده‌شان به آنان، تدابیر لازم را برای آزادی آنان بکار خواهند بست. همچنانکه تابحال و نه فقط در مورد اختلاس بانک صادرات، بلکه از جمله اختلاس ۲۰ میلیارد ریالی گاز و لیعصر کنگان، یزدی البته در اینمورد هم توضیح خاص خود را دارد و بعقیده وی از نظر حقوقی قاضی می‌تواند متهمی را تا زمانی که اتهام او به اثبات نرسیده و رای قطعی صادر نشده به قید ضمانت آزاد سازد.

البته از قانون و قاضی جمهوری اسلامی نیز نمی‌توان بیش از این انتظار داشت که یک بام و دو هوا داشته باشد، برای دزدان گردن کلفت تا زمانی که «اتهام آنها به اثبات نرسیده» حکم آزادی صادر کند، ولی برای بسیاری دیگر بدون هرگونه دادگاهی حتی در خیابان حکم مرگ صادر کند، تنها به این دلیل که «متهم» به مخالفت با جمهوری اسلامی و احکام الهی او هستند.

لیست کمکهای مالی دریافتی
وحید ۲۰ مارک
سیامک ۱۰۰ مارک
ناصر ۱۰ مارک
اتحاد کار ۱۷۰۰ شیلینگ

کرد: «در بررسی که از پزشکی قانونی در مورد تعداد و خصوصیات این افراد صورت گرفته، تعداد آن از انگشتان دست هم کمتر است.» با توجه به اینکه به گفته شاهدان عینی تعداد کشته‌شدگان بین ۴۰ تا ۳۰ نفر می‌باشد، باید تصور کرد که رئیس قوه قضائیه حتما چند ده انگشت بجای ده انگشت دارد که آنرا کمتر از تعداد انگشتان دستش بشمار آورده است. اما آنچه که خبرنگار خارجی امکان سوال آنرا احتمالا پیدا نکرده است اینکه چگونه در برخورد به یک «حادثه طبیعی» اصولا باید چنان قهری بکار رود که کشته برجای بگذارد؟ و چرا کسانی که فقط در اعتراض به گرانی بلیط و کمبود آب تظاهرات می‌کنند باید با گلوله پاسخ داده شوند؟

«ما زندانی سیاسی بهیچوجه نداریم!»

در حالیکه سازمان ملل اخیرا و برای چندمین بار، دولت ایران را بدلیل عدم رعایت حقوق بشر و اعمال شکنجه و اعدام‌های بدون دادگاه محکوم کرده است، و نشریات ایونسیون هر روز خبر دستگیری، شکنجه، زیر اعدام بودن و اعدام زندانیان سیاسی را اعلام می‌کنند، یزدی رئیس قوه قضائیه رژیم، در مقابل پاسخ به سؤال یک خبرنگار در مورد تعداد زندانیان سیاسی در ایران، بیشرمانه می‌گوید:

«یکی از فلسفه‌هایی که دادگاه انقلاب را از اوین به بیرون انتقال دادیم بخاطر همین قضیه بود. ما زندانی سیاسی به هیچوجه نداریم و باصراحت اعلام می‌کنم که هیچکس بخاطر تفکر یا بینش سیاسی زندانی نمی‌شود و زندان اوین هم یک زندان متعارف مانند سایر زندانهاست.»

پرسیدنی است که هزاران زندانی‌ای که صرفا بدلیل داشتن عقیده غیرمذهبی یا حتی داشتن مذهب دیگری به زندان فرستاده شده‌اند، و یا بسیاری از نویسندگان و شاعرانی که صرفا بخاطر عدم سانسور زبان و قلم خود، جام مرگ نوشیدند، اگر بخاطر عقیده نبوده، پس به چه دلیل زندانی، شکنجه و اعدام شده‌اند. تنها برداشتی که از سخنان یزدی می‌توان داشت اینست که در سایر زندانها نیز مانند زندان اوین زندانی سیاسی و شکنجه وجود دارد و طبیعی است در مملکتی که جواب اعتراض به گرانی بلیط اتوبوس را با گلوله می‌دهند، زندان اوین برای بیشمار کسانی که حرفی و فکری غیر از حاکمان متعجب دارند، کفایت نمی‌کند.

واقعیت اینست که رژیم نه تنها در چهار دیوار مرزهای ایران، بلکه خارج از آن نیز هرکسی را که عقیده‌ای خلاف حاکمان قرون وسطائی داشته باشد، به زندانی شدن در چهاردیواری مخفی محکوم می‌کند و در صورتی که بتواند حتی دست به کشتار و ترور آنها نیز می‌زند. یزدی در حالی از آزادی عقیده و تفکر در رژیم اسلامی حرف می‌زند که حتی یک نویسنده غیرایرانی همچون سلمان رشدی بخاطر اختلاف عقیده‌اش با فقهای اسلام به مرگ محکوم شده است و برای سخنرانی در کشورهای اروپایی مجبور است از ترس تروریستهای

برنامه‌های «تعدیل اقتصادی» که خود بیش از پیش به گرانی و تورم در سالهای اخیر دامن زده است، به فساد اداری و خون‌بغمانی که در ادارات دولتی بخصوص برای مقامات بالای دولتی مهیا شده است، اشاره کرده و در اینمورد گفت: «اجرای برنامه‌های درازمدت، تعدیل اقتصادی و واقعی کردن قیمتها و فشارهای جانبی ناشی از اجرای برنامه‌های سازندگی، زمانی قابل تحمل خواهد بود که تلخی و سختی اجرای آن به طور مساوی به هم منتقل شود نه اینکه فقط طبقات فقیر و محروم بار سنگین آنرا به دوش بکشند. مردم وقتی می‌بینند در یک موسسه یا شرکت تجمل‌گرانی، ریخت‌وپاش و تبعیضهای فاحش وجود دارد، این مسئله چون نمکی بر زخم دلشان پاشیده می‌شود.»

حسن کامران نماینده اصفهان با اشاره به اینکه مجلس تاکنون نیز وظیفه خود را در بازرسی و کنترل ارگانهای مختلف بدلیل ملاحظات مختلف انجام نداده است و از اینراه به بسیاری دست‌اندرکاران اجازه رسیدن به ثروتهای افسانه‌ای را فراهم کرده است. آب پاکی بر روی تمامی تدابیر و صدور احکام از جانب رهبر ریخته و گفت: «کمسیون‌های مجلس هر سه‌ماه یکبار وظیفه دارند از دستگاههای اجرائی گزارش بگیرند و با گزارش برخورد نکنند. اما متأسفانه کمسیونهای مجلس این کار را نکردند و دلیل این هم ملاحظات است که به هر دلیل پیش روی ماست. من از شما نمایندگان سوال می‌کنم هریک از این مکانیزم‌های قانونی تابحال چه نتیجه اجرائی داشته است. حتی ما در جلسه غیرعلنی مجلس که بحثهای اقتصادی داشتیم و دست‌اندرکاران مختلف اقتصادی تشریف آوردند و سوال و بحث شد، این پیامدش و نتیجه‌اش چه بود؟ قطعا اگر مجلس این تدابیر را بخوبی اجرا کند، همانطور که وظیفه‌اش است می‌تواند بازوی قوی برای مقام ولایت باشد. ما اگر بیانیم زمینه‌ای را فراهم کنیم که اصل ۴۹ اجرا بشود یعنی متصدیانی که در اثر مسئولیت ثروت‌اندوزی کرده‌اند، از آنها پس بگیریم آنوقت ما می‌توانیم اصولا یکی از تدابیر را اجرا کنیم.» امری که البته به اعتراف خود این نماینده تاکنون بدلیل «ملاحظات» انجام نشده و از آنجا که این «ملاحظات» هنوز برطرف نشده است، چشم‌اندازی برای انجام آن نیز وجود ندارد!

تظاهرات اسلام‌شهر و یزدی چند ده انگشتی!

در حالیکه خبر تظاهرات اسلام‌شهر بسرعت به خارج از مرزها نیز رسید و رژیم علیرغم واکنش سریع و کشتار و سرکوب بیرحمانه، قادر نشد از درج اخبار این تظاهرات جلوگیری کند، اما دست‌اندرکاران همچنان در تلاش‌اند این واقعه را یک «حادثه طبیعی» قلمداد کرده و سعی دارند تا دامنه کشتار، دستگیریها و سرکوب خود را بسیار محدودتر از آنچه واقعا بوده است، جلوه دهند. در این میان آیت‌الله یزدی، رئیس قوه قضائیه در پاسخ به پرسش یک خبرنگار خارجی راجع به تعداد کشته‌شدگان حادثه اسلام‌شهر با خونسردی تمام اعلام

اخبار کوتاه

گرانی بهای نان

موج جدید گرانی که از اواخر سال گذشته شروع شده بود، با آغاز سال جدید و اجرای مصوبه مجلس در افزایش بهای سوخت، بی‌وقفه ادامه دارد. طبق آخرین اخبار بهای نان تا حدود ۱۰۰ درصد و برای نمونه بربری دانه‌ای ۲۰ ریال در جنوب شهر تهران به ۴۰ ریال افزایش یافته است. قبل از این بهای حمل‌ونقل، بهای سوخت و بهای گاز مایع افزایش یافته بود.

نان عنصر اساسی خوراک مردم ایران است. افزایش فقر و محرومیت تاکنون عناصر گوناگون را از سفره مردم کاسته، لیکن نان در آن کمتر مورد دستبرد قرار گرفته است. رژیم حاکم تاکنون، با توجه به حساسیت مردم روی بهای نان، به‌ترتیبی کوشیده است که بهای آن ثابت بماند. تغییر قیمت آن در شرایط کنونی نه تنها نشانگر اوضاع از هم پاشیده اقتصادی رژیم، بلکه نشانگر نوعی درهم‌ریختگی سیاسی و از دست دادن کنترل امور نیز می‌باشد. بخصوص اگر توجه کنیم که خبرگزاری‌ها گزارش داده‌اند که این افزایش قیمت بدون هیچ‌گونه اطلاعیه‌ای از سوی وزارت بازرگانی و یا ارگانهای مسئول دیگر صورت گرفته است. بنابه گزارش خبرنگار روزنامه کیهان، هیچ‌یک از مسئولین وزارت بازرگانی، سازمان حمایت از مصرف‌کننده و شورای آرد و نان حاضر نشده‌اند علت گرانی نان در روزهای اخیر را اعلام کنند.

ضرورت آزادی احزاب

غلامرضا انصاری نماینده مردم مشهد در مجلس اسلامی طی سخنانی قبل از دستور خواستار آزادی فعالیت احزاب و تشکلهای سیاسی شد. بنابه گزارش روزنامه کیهان «وی سوءاستفاده‌های مالی، اقتصادی، سیاسی روی داده در کشور راناشی از خلاء حضور یک نظارت جدی از سوی احزاب و عدم نهادینه بودن رفتار سیاسی مردم معرفی کرد» او ادامه داده است: «متأسفانه عدم وجود احزاب سیاسی در ایران یک مشکل ساختاری است و پیامدهای این

معضل در سطح کلان سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نمایان می‌شود.» کیهان نوشته است که «انصاری وجود باندها، جناحها و دسته‌بندیهای موقت یک شبه ایجاد شده را که بدون هر گونه مسئولیتی هستند ناشی از عدم وجود احزاب فعال علنی معرفی کرد و نتیجه آنرا رای مردم به بعضی از افرادی دانست که اطلاع دقیقی از مواضع سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آنها ندارند.» این نماینده مجلس حرفهای کلی فوق را بدون هیچ وجه مشخص در نفی یا اثبات جریانات سیاسی کشور ارائه کرده است.

تشدید نابرابری‌های مالیاتی

براساس مالیات پیش‌بینی شده در بودجه که قرار بوده از کارکنان دولت به مبلغ ۲۹۷ میلیارد ریال گرفته شود، رقمی بیش از حد تعیین شده یعنی ۳۱۲ میلیارد ریال دریافت گردیده است. این زیاده‌رویها با وجود صحیح‌هایی است که عنوان می‌شود یعنی اینکه ساختار مالیات مستقیم بر روی حقوق‌بگیران و کارمندان دولت بنا نشده و تنها ۷۸٪ مالیات‌های مستقیم مربوط به مالیات حقوق‌بگیران است. سیستم مالیاتی که در برنامه‌های دولت جمهوری اسلامی تعیین می‌شود نه بر اساس اخذ مالیات از درآمدهای بادآورده میلیاردی سرمایه‌داران بلکه برای هرچه زیر خط فقر بردن اقشار کم‌درآمد جامعه تهیه می‌گردد. طبق آمار وزارت امور اقتصادی تنها ۸۷ هزار شرکت از ۱۵۰ هزار موسسه موجود کشور اظهارنامه مالیاتی تحویل می‌دهند. بسیاری از شرکت‌های دولتی از جمله ایران‌خودرو با ۱۵۰ میلیارد ریال، سایپا با ۵ میلیارد ریال و سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران با ۳ میلیارد ریال و شرکت دخانیات با ۱۶ میلیارد ریال جزو بدهکاران مالیاتی سرشناس هستند.

پس از بر ملا شدن قضیه ۱۲۳ میلیارد تومان اختلاس، شعارهای زیادی در اطراف دانشگاه تهران و بلوار ولیعصر نوشته شده است. «هرچه فریاد دارید بر سر رفیق دوست

کاخ‌نشین بکشید» و یا «مرگ بر رفیق گیت» بیش از دیگر شعارها دیده می‌شود.

امسال اکثر فروشگاههای بزرگ مانند شهروستا و اتکاء تا ۱۴ فروردین تعطیل بودند. این تعطیلی که بر خلاف سالهای قبل بود بخاطر آن بوده که کل قیمت‌ها در سال ۷۴ تغییر خواهند کرد. همچنین اکثر غرفه‌هایی که بصورت اجاره‌ای در فروشگاه اتکاء کار می‌کردند امسال فسخ شده‌اند و در نتیجه تعداد زیادی بیکار گردیده‌اند.

شش‌سورای شهر «اورسوراوآز» اخیراً طی قطعنامه‌ای خواستار اخراج مجاهدین خلق از این شهر شدند. «اورسوراوآز» یکی از شهرهای اطراف پاریس است که از سال ۱۹۸۱ (۱۳۶۰) محل استقرار ستاد مجاهدین در فرانسه بوده است. اقدامات امنیتی پلیس فرانسه برای حفاظت از مقر مجاهدین، که از سالها قبل ادامه دارد، مشکلاتی برای اهالی محل بوجود آورده است. مقامات محلی با استفاده از این مشکلات، قطعنامه خود را صادر کرده‌اند. از سوی دیگر شهردار «اورسوراوآز» ضمن دفاع از مطالبه اهالی محل، بجای اخراج مجاهدین از این منطقه خواستار اصلاح اقدامات امنیتی شده است. تصمیم‌نهایی در این باره را وزارت کشور فرانسه خواهد گرفت و طی آن نشان خواهد داد که از این بهانه در جهت معامله با رژیم اسلامی و برای ارضاء تمایلات کور و عقب‌افتاده ضدخارجی برخی اقشار فرانسوی استفاده خواهد کرد یا نه.

براساس تصمیم اخیر اتحادیه اروپا، به سفیران سه کشور اسپانیا، آلمان و فرانسه در تهران ماموریت داده شد نامه‌ای را به سران رژیم اسلامی واگذار کنند. مطابق این تصمیم که بوسیله نامه فوق‌الذکر با رژیم اسلامی در میان گذاشته شده است، اتحادیه اروپا ضمن انتقاد از سیاست خارجی رژیم اسلامی از آن می‌خواهد که فتوای قتل سلمان رشدی را نفی کند، تروریسم را محکوم و بالاخره از

دخالت در امور کشورهای دیگر خودداری نماید.

افزایش بهای گاز: سلیندرهای یازده کیلونی و بزرگتر گاز مایع بطور ناگهانی گران شدند. بنابه گزارش منتشر شده این افزایش قیمت نه تنها در تهران، بلکه در شهرهای دور افتاده‌ای نظیر شهر کرد نیز مشاهده می‌شود. افزایش در حدود ۱۰۰٪ و یا بیشتر می‌باشد. منابع رسمی و مقامات مسئول دولتی از این افزایش قیمت اظهار بی‌اطلاعی کرده‌اند، چندروز بعد، شرکت ملی گاز طی اطلاعیه‌ای عریض‌وطولی، افزایش قیمت سلیندرهای ۱۱ کیلونی و بالاتر را اعلام نمود مطابق این اعلامیه بهای هر سلیندر ۱۱ کیلونی در استان تهران یکپهزارریال اعلام شده است.

واگذاری خودروهای دولتی و تجدیدنظر مجلس

لایحه تجدیدنظر در واگذاری خودروهای دستگاههای دولتی به مدیران، با دو فوریت در مجلس طرح و دو فوریت آن تصویب شده است. بدنبال مصوبه‌ای در این زمینه، حوزه سوءاستفاده جدیدی برای مقامات و مدیران رژیم اسلامی فراهم گشته و باعث رسوایی آنها شده است. در این زمینه یکی از نمایندگان مجلس می‌گوید: «واگذاری خودروها به مدیران ادارات به قیمت یک سوم ارزش واقعی و بطور اقساط ۶۰ ماهه، بازتاب بدی در میان کارکنان دارد. علاوه بر این خیرنگار کیهان در گفتگو با مقامات رژیم، جوانب دیگری را روشن می‌کند. او می‌گوید: مثلاً در یکی از دستگاههای گسترده دولتی، اتوموبیلها را به نرخ کارشناسی که با قیمت روز فاصله زیادی دارد، به مدیران واگذار کرده‌اند، آنهم بصورت قسطی، بعد معادل همین اقساط را هم ماهانه بعنوان هزینه ایاب‌وذهاب به حساب آن مدیر واریز می‌کنند.

مرگ احمد خمینی،

شایعات و ضدشایعات

احمد خمینی بطور ناگهانی، در حالیکه کمتر از پنجاه سال سن داشت، بدنبال یک سکتبه قلبی درگذشت. در پی این رویداد، شایعه مشکوک بودن مرگ او آنچنان دامن می‌گیرد که سردمداران رژیم و روزنامه‌نگاران سرسپرده نظیر کیهان ناگزیر به واکنش می‌شوند و خود به انعکاس گوشه‌هایی از آنچه حول مرگ احمد خمینی گفته می‌شود اشاره می‌کنند. روزنامه کیهان به «انتشار شایعه مرگ مشکوک!! این عزیز محبوب!!» که با آن «حیثیت نظام و انقلاب در آنها به بازی گرفته شد» اعتراض می‌نماید.

احمد خمینی، فرزند روح‌اله خمینی پایه‌گذار نظام تبهکار جمهوری اسلامی ایران می‌باشد. او یکی از مهره‌های قدرتمند رژیم اسلامی هم در زمان حیات پدرش و هم در دوره بعدی بوده است. نامه او به آیت‌اله منتظری که انتقادات رقیقی از سیستم ضدانسانی و ضددموکراتیک رژیم بعمل آورده بود، و نقش این نامه در منکوب کردن منتظری جایگاه و موضع احمد خمینی را در رژیم اسلامی در دوره حیات خمینی آشکار می‌سازد. از سوی دیگر نقش او در انتخاب خامنه‌ای بعنوان «رهبر انقلاب» و جانشین پدرش برهمگان آشکار است. با این سوابق و با مطالعه مواضع او جای تردید در همراهی و همگامی او با دستگاه ظلم و زور حاکم بر مردم ما باقی نمی‌ماند. با این همه بعد از مرگ او، شایعه اختلاف او با خامنه‌ای و رفسنجانی و سیاست حاکم بر کشور رواج می‌یابد و مرگ او «مشکوک» و به سردمداران رژیم نسبت داده می‌شود. در همین رابطه انصاری مسئول نشر آثار خمینی و سرپرست مقبره او «با اشاره به توطئه‌های دشمنان انقلاب در بد جلوه دادن ارتباط آن مرحوم با دست‌اندرکاران نظام گفت: رابطه حاج سید احمد با رهبری، ریاست جمهوری و دیگر دست‌اندرکاران نظام اسلامی از سابق و فعلی بسیار عمیق بوده و ایشان همواره از آنان به عنوان سرمایه و ذخایر انقلاب یاد می‌کرد.» (کیهان - ۷ فروردین ۱۳۷۴)

در دعوی مربوط به مشکوک یا طبیعی بودن مرگ احمد خمینی پای یک نشریه هفتگی به نام «امید» زیاد وسط کشیده شده است. نشریه امید در شماره یکشنبه ۲۱ اسفند ۷۳ خود، مقاله‌ای تحت عنوان «بی‌سروصدا ۱۵۰ تومان به قیمت دلار اضافه کردند، و کسی هم نفهمیده!» را چاپ کرده است. این مقاله بزبانی ساده به افشاگری علیه سیاستهای اقتصادی و بخصوص

که یک هفته قبل از عارضه قلبی حاج احمد آقا توجه و تعجب همه ما را به خود جلب کرد این بود که ایشان بدون هیچ سابقه‌ای از اطرافیان و نزدیکان خصوصی خود خداحافظی و تقاضای حلالیت می‌نمود...».

صرفنظر از جنبه خرافانی و عوامفربانه مقدر بودن مرگ احمد خمینی در سن پنجاه سالگی که توسط گردانندگان رژیم رواج داده می‌شود، وجود شایعه مشکوک بودن مرگ و ضدشایعه بمعنای برخورد ارزیابی‌ها، داوری و پیش‌داوری‌های سیاسی مختلف و معارض حول این موضوع و البته نه محدود به این موضوع می‌باشد. ارزیابی و داوری از رژیم سیاسی موجود بعنوان رژیمی متناقض که اختلافات درونی را برنمی‌تابد و به تصفیه درونی خونین جناحهای خود نیز دست می‌زند، خبر مرگ احمد خمینی را به مرگ او توسط سران رژیم تبدیل می‌کند. این ارزیابی از رژیم سیاسی حاکم با تمام سادگی آن واقعی است و فراگیر شدن شایعه مرگ مشکوک (صرفنظر از چگونگی مرگ او) نشان می‌دهد که دریافت عمومی از رژیم حاکم با چنین ارزیابی‌یی منطبق است. همیشه گفته‌اند شایعات عناصری از واقعیت را حمل می‌کنند. در این شایعه، واقعیتی که در آن جای شکی نیست آنست که مردم به رژیم استبدادی و شیوه‌های مافیائی آن وقوف دارند و خود به افشای آن دست می‌زنند.

باهمکاران و خوانندگان اتحاد کارا

اتریش - رس

با تشکر فراوان نسبت به برخورد مسئولانه شما با «اتحاد کار» نامه شما بدست تحریریه رسید. ضمن پذیرش انتقادات صمیمانه شما درباره امور مربوط به صفحه‌بندی و مسائل فنی آن و در میان گذاشتن آن با مسئولین مربوطه، تلاش ما بر رفع این نقائص است. ضمناً ترجمه مقاله «در مکر ملاها» از نشریه ترن بدستمان رسید و آنرا مطالعه کردیم. از مطالب آن استفاده می‌کنیم ولی با توجه به اینکه نشریه فوق آنرا برای مخاطب اروپائی خود تهیه کرده بود نمی‌توانست عیناً از طرف ما منتشر شود.

موفق باشید.

انگلیس - دوستان «همکاران پروژه ایجاد بولتن بحث سوسیالیستهای انقلابی»

جزوه‌های حاوی مباحث رفقا پیرامون «مفهوم و چگونگی اتحاد چپ کارگری» که به آدرس «اتحاد کار» پست کرده بودید بدست ما رسید.

با تشکر از شما و آرزوی پیروزی

پولی رژیم دست زده است و در آخر نتیجه گرفته است که ما نباید گناه ندانم کاری‌ها و سوءمدیریت‌ها را به گردن استکبار و این و آن بیندازیم. این مقاله با نقل قولی مشابه مضمون اخیر در نتیجه‌گیری، از احمد خمینی آغاز می‌شود. احمد خمینی در دیداری با «مسئولان، استادان، کارکنان و دانشجویان دانشگاه شاهد» سخنانی ایراد کرده و در کیهان ۱۴ اسفند ۷۳ منتشر شده است. نشریه امید مقاله خود را با اشاره به این سخنان شروع کرده ولی بدون گذاشتن علانم لازم، نقل قول یک خطی از احمد خمینی از بقیه مطلب جدا نشده و کاملاً روشن نیست که نویسنده این مقاله احمد خمینی نیست. انتشار این مقاله بسرعت با واکنش رژیم روبرو می‌شود. روزنامه کیهان از خانواده خمینی می‌خواهد علیه نشریه شکایت کند که ظاهراً این کار صورت گرفته است. تعداد محدودی از نشریه فوق توزیع و بنابه شایعات بقیه از روی بساطهای روزنامه‌فروشی جمع می‌شوند و بلاخره گفته‌اند نشریه جمع‌آوری شده تا قیمت ۱۵ هزار تومان خرید و فروش می‌شود! روزنامه کیهان نوشته است: این مقاله «سبب انتشار شایعه مرگ مشکوک!! این عزیز محبوب گردید!!»

بر شایعه مشکوک بودن مرگ احمد خمینی، شایعه یا «خبر» کشته شدن دکتر عارفی و متخصص اعزامی از خارج طی یک تصادف افزوده می‌شود و نشریات رژیم بخصوص کیهان که از این شایعات احساس خطر می‌کنند دست به کار می‌شوند و کارزار ضد شایعه را آغاز می‌نمایند. انتشار وصیت‌نامه احمد خمینی، مصاحبه با نزدیکان او و بلاخره پاورقی تحت عنوان «با یادگار یار» در روزنامه کیهان راه می‌افتد. هدف این انتشارات و مضمون ثابت و اصلی آنها بر سه مورد متمرکز گشته است: اولاً احمد خمینی با سردمداران رژیم اسلامی اختلاف نداشته و پشتیبان آنها بوده است. دوماً او آدمی ناخوش و بیمار بوده که از مرضهای گوناگون رنج می‌برد. و سوماً مرگ او در سن پنجاه سالگی مقدر بوده و از این تقدیر پدرش و خودش باخبر بوده‌اند! در همین رابطه است که آخوند رحمانی می‌گوید: «در همه احوال شاهد بودیم که چگونه رابطه‌ای با مقام معظم رهبری در دوران ریاست جمهوری‌شان داشتند و هم‌چنین با رئیس جمهوری عزیزمان جناب آقای هاشمی و در همه زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... در کنار مسئولین نظام بودند...» او در جای دیگر می‌گوید: «حاج احمد آقا بارها می‌فرمودند من معلوم نیست بیش از پنجاه سال زنده باشم.» فرد دیگری بنام مسعودی از اعضای دفتر احمد خمینی می‌گوید: «حاج آقا ناراحتی‌ها و بیماریهای متعددی داشت که گاه برای درمان و معالجه روزهای متعددی در بیمارستان بستری می‌شد، ایشان روزانه هفت هشت نوع قرص مصرف می‌کردند.» همین فرد می‌گوید: «نکته‌ای

جامعه چین، در تب و تاب تحولات

لگدمال کردن ابتدایی‌ترین حقوق دموکراتیک توده‌ها و بانفی تام و تمام آزادی‌های سیاسی و دموکراتیک و با اتکا بر اهرم‌های حزبی و دولتی پیش برد، آن «سوسیالیسمی» که می‌خواست از طریق بسط کمونها و بریگادهای روستایی و با رجعت وسیع جوانان و روشنفکران به روستاها، و یا از طریق نادیده انگاشتن اهمیت تکنولوژی مدرن و تخصص، تلقی منفی از شهرنشینی و انکار عناصر مثبت و پیشرفته تمدن و فرهنگ سرمایه‌داری متحقق گرداند، و آن نظامی که می‌خواست با تنزل سوسیالیسم به توزیع مساوی ثروت و طبعا در مورد چین تقسیم یکسان فقر، و یا انکار اهمیت بالای مشوق‌های مادی و تاکید بر انگیزه‌های اخلاقی و غیره به انجام رسد و همه این‌ها نیز نه با تکیه بر نیروی کارگری قلیل کشور بلکه با اتکاء بر نیروی وسیع دهقانان و روستائیان صورت پذیرد تنها می‌توانست تخیلی از سوسیالیسم دولتی و دهقانی بشمار رود. اگرچه واضح است که جمع‌بندی نسبت به این دوره‌های پرتحول چین پس از انقلاب خود بحثی است که اساسا در این مختصر نمی‌گنجد، اما همانطور که تحولات بعدی نشان دادند حاصل این همه اقدامات و صرف انرژی‌های بیشمار تنها منجر به تحمیل عوارض و بحرانی جدید و همه‌جانبه به جامعه گردید. بحرانی که می‌شد جلوه‌های آنرا در گسترش غول‌آسای بوروکراسی و دستگاه عریض و طویل دولتی که انحصار خود را بر تمامی شئونات جامعه گسترش داده بود، توقف و رکود و حتی سیر قهقراپی نیروهای مولد جامعه و بالا گرفتن فساد و فرمالیسم و نظایر آن در سطح دولت و حزب مشاهده کرد. در این وضعیت به هم ریخته و بحرانی بود که ضرورت تغییرات و اصلاحات هرچه بیشتر قدامت می‌کرد و بالاخره بدنبال یک بحران حزبی و بالا گرفتن کشمکش میان جناح‌های مختلف منجر به پیروزی جناح اصلاح‌طلبان گشت. از نظر جناح اصلاح‌طلب، همانطور که بعدا در سال ۱۹۸۴ به تصویب کمیته مرکزی حزب رسید، چین سوسیالیست از لحاظ اقتصادی «یک اقتصاد کالایی با نقشه مبتنی بر مالکیت همگانی» است. به این ترتیب مکانیزمهای بازار در جامعه سوسیالیستی نیز به حیات خود ادامه داده و اقتصاد می‌باید قوانین عرضه و تقاضا را رعایت کند. یا بعدا و در جریان گزارش «زانوویانگ» به کنگره سیزدهم حزبی در اکتبر ۱۹۸۷، ضمن بیان مرحله کنونی تکاملی چین بمثابه «مرحله ابتدایی سوسیالیسم»، گفته شد که عبور از این مرحله برای کلیه کشورهایایی که به سمت سوسیالیسم می‌روند الزامی نیست و «این مرحله خاصی است که چین، کشوری با نیروی مولد عقب‌مانده و اقتصاد کالایی توسعه‌نیافته باید برای

نگاهی کلی به اصلاحات و ضرورت‌های آن

نقطه آغاز روند اصلاحات اقتصادی در چین به سومین پلنوم کمیته مرکزی منتخب کنگره یازدهم حزب کمونیست چین در دسامبر ۱۹۷۸ و پیروزی مشی «تنگک شیائوپینگ» برمی‌گردد. با پیروزی جناح اصلاح طلب و در جریان به اجرا گذاشتن یک رشته سیاست‌های مهم اقتصادی بود که عملا به سه دهه تسلط بی‌چون و چرای «مائوتسه‌تونگ - اندیشه» در سطح جامعه پایان داده شد و به همراه آن از گروه وسیعی از کادرها و مقامات حزبی بدولتی تصفیه شده (بویژه در جریان انقلاب فرهنگی) اعاده حیثیت گشت.

«اصلاحات» در واقع پاسخ رهبران حزب کمونیست به بن‌بستی بود که سوسیالیسم دولتی و دهقانی چین بدان گرفتار آمده بود و می‌رفت که جامعه را با مشکلات حاد جدید و جدیدتری مواجه سازد. رهبران اصلاح طلب حزب بدرستی بدین نتیجه رسیده بودند که انجام انقلاب سوسیالیستی در گرو ایجاد پیش‌شرط‌های اقتصادی معینی است، پیش‌شرط‌هایی که کشور چین با توجه به عقب‌ماندگی وافر نیروهای مولد آن و ترکیب اکثریت قاطع دهقانی‌اش، اساسا فاقد می‌باشد. البته اینکه چنین پیش‌شرط‌هایی کدامند و در جامعه‌ای نظیر چین به چه نحوی مصداق پیدا می‌کنند، خود مسئله‌ای غامض و جداگانه است. ولی در همین رابطه باید یادآور شد که انقلاب ۱۹۴۹ اگرچه در مسیر پیشرفت خویش توانسته بود به وظایف دشواری نظیر تامین وحدت ملی و غلبه بر مناسبات فئودالیسم فائق آید، مناسبات استعماری گذشته را محو نموده و با غلبه بر فقر و افقر و قطع روند مرگ و میر ناشی از گرسنگی، ارتقاء کیفی سطح بهداشت و آموزش و پرورش و فراگیر کردن آنها و نظایر آن گام‌های بسیار بلندی به جلو بردارد و جامعه را از بنیاد متحول سازد، اما تمامی این وظایف برغم تمامی اهمیت‌شان وظایفی بودند بورژوازدموکراتیک. اینها وظایفی بودند که با توجه به سلطه مناسبات استعماری طی سالیان متمادی و عقب‌ماندگی و پراکندگی مغرط چین قبل از انقلاب باید به انجام می‌رسیدند. اگرچه انجام همین وظایف نیز با توجه به فقدان آزادی‌های سیاسی و صنفی نتوانستند مشارکت مستقیم و خلاقانه و آزاد مردم را تامین نمایند و نهایتا به شکل ناقصی به انجام رسیدند.

از سوی دیگر آن دسته اقداماتی که در سالهای بعدی انقلاب و طی دوران «جهش بزرگ» و «انقلاب فرهنگی» در چین صورت گرفتند قرباتی با سوسیالیسم و بنا نهادن بنیادهای فنی و مادی لازم بدین منظور نداشتند. آنچه که حزب کمونیست تحت رهبری مائو از طریق

جامعه چین مدت‌هاست که دستخوش تحولات بسیار عمیق و گسترده‌ای است. جریان این تحولات و بویژه چگونگی مسیر بعدی آنها در آینده، از جمله مهم‌ترین مسائلی است که تمامی نظرات را نه تنها در سطح چین بلکه در سطح محافل بین‌المللی به خود معطوف کرده است. اینکه «تنگک شیائوپینگ» رهبر سالمند و ۹۰ ساله چین دچار بیماری حادی است، اینکه مسئله جاننشینی وی منشاء بروز پنهانی جنگ قدرت در راس هرم حزبی حکومتی گردیده است و چگونگی حل این مسئله، در کشور پهناوری نظیر چین با ۱۲ میلیارد نفر جمعیت یعنی بیش از یک‌پنجم جمعیت کره زمین، چه تاثیری در سطح منطقه و نیز جهان بر جای می‌گذارد، بخودی خود مسئله‌ای است مهم و یکی از دلایل توجه محافل بین‌المللی را نسبت به تحولات چین نشان می‌دهد. اما مسئله مهم‌تر شرایط داخلی و وضعیت بحرانی است که چین کنونی از سر می‌گذراند. چینی که با وجود رشد اقتصادی چشمگیر و کم‌سابقه از نرخ تورم بالایی برخوردار است. کشوری که با رد برنامه‌ریزی دستوری و آزاد کردن قیمت‌ها در بخش‌هایی از اقتصاد و گشایش به سمت بازارهای بین‌المللی و در پی رشد روزافزون روند خصوصی کردن سخن از کاهش نگران‌کننده نقش دولت در روند سرمایه‌گذاری‌ها و جهت‌گیری آنها و بدین ترتیب بروز ناهماهنگی میان بخش‌های مختلف اقتصادی می‌رود. جامعه‌ای که در پی رشد رشوه‌خواری و فساد و بازار سیاه شاهد رشد سریع نابرابری‌های اجتماعی و افزایش شکاف طبقاتی میان توده وسیع زحمتکشان از یکسو و از سوی دیگر نیروهایایی که از قبل روند «اصلاحات» به نان‌ونوایی رسیده و بعضا به سرمایه‌هایی هنگفت دست‌یافته‌اند، می‌باشد. و بالاخره جامعه‌ای که در پی اجرای اصلاحات اقتصادی، برغم تمایل رهبران کشور، ضرورت اصلاحات سیاسی و بویژه استقرار آزادی‌های سیاسی و صنفی را بیش از گذشته به پیش می‌کشد. مشکلات و تناقضاتی که در این مرحله از حیات جامعه چین پدیدار شده و عوارض آن در گوشه و کنار و به اشکال مختلف مشاهده می‌شود به گونه‌ای است که خطر بروز انفجارات اجتماعی را، بویژه در سطح شهرها که ساخت‌وبافت و سیمای متفاوتی نسبت به سالهای قبل از ۱۹۷۹ پیدا کرده‌اند، جدی ساخته است. دست‌یابی به تصویری روشن نسبت به این رشته مشکلات و تناقضات حادی که چین با آن مواجه است نگاهی هرچند اجمالی به گذشته و بویژه روند اصلاحات را الزامی می‌سازد.



است که هر گاه روندهای گذشته به همان ترتیب سابق تداوم یابند حاصلی جز تداوم بهره‌مند شدن بخش محدودی از جامعه از رشد اقتصادی به بهای محرومیت سایرین، و بدین ترتیب افزایش بازهم بیشتر شکاف طبقاتی دربر نخواهد داشت. تداوم ناتوانی دولت در کنترل تورم سبب کاهش بازهم بیشتر قدرت خرید توده‌های وسیع صدها میلیونی کارگران و دیگر مزدو حقوق‌بگیران از یکسو و تداوم روند انباشت ثروت در سطح صاحبان مشاغل آزاد و بویژه گروه قلیل سرمایه‌داران و مقامات ممتاز از سوی دیگر می‌گردد. نگرانی از این وضعیت و ترس از بروز و گسترش انفجارات اجتماعی در جامعه‌ای به وسعت چین است که رهبران آنرا به تکاپوی جدی واداشته است.

تجربه اصلاحات اقتصادی در چین و بویژه موفقیت‌های چشمگیر آن در زمینه دستیابی به رشد اقتصادی، بروشنی نشان داده است که مناسبات کالایی و سرمایه‌داری کماکان می‌تواند نقشی موثر در تکامل نیروهای مولد این کشور داشته باشد و برخلاف تصورات گذشته نقشی بسزا در تحول جامعه ایفا نماید. دستیابی به همین موفقیت‌هاست که به چین جایگاه ویژه‌تری در مجموعه مناسبات بین‌المللی بخشیده و علاوه بر جلب نظر محافل اقتصادی نیرومند غرب، توجه بخشی از کشورهای بلوک شرق سابق، بویژه رهبران ویتنام و کوبا، رابه مطالعه این تجربه و در پیش گرفتن مسیری نظیر آن جلب کرده است. اما در عین حال بحران ۸۷-۸۶ و بویژه مشکلات کنونی که دولت چین در مهار تورم و اعمال کنترل بر روندهای اقتصادی جامعه با آن مواجه شده است مسایل کلیدی متعددی را پیرامون چگونگی سیر آتی اصلاحات پیش کشیده است.

بیش از گذشته و بسجوی آشکار مطرح می‌ساخت. مقامات حکومت چین در راه مقابله با این بحران، راه تجدیدنظر در برخی از جنبه‌های اصلاحات و بویژه متوقف کردن رشد شتابان اصلاحات را پیش گرفتند.

رهبران چین اگرچه توانستند بحران سال ۸۶ را مهار کرده و از گسترش بیشتر آن جلوگیری کنند اما در ازین بردن زمینه‌ها و دلایل واقعی آن کمترین کامیابی را داشتند. تداوم همان روندهای گذشته اگرچه رشد اقتصادی بازهم بیشتری برای چین به ارمغان آورد اما به همراه خود سبب عمیق‌تر شدن تناقضات قبلی و بروز تضادهای جدیدتری گشت. افزایش قیمت‌ها و نرخ تورم بالا و گسترش نگران‌کننده فساد و رشوه‌خواری و تخلفات مختلف به معضلات مهم و امروزی چین بدل شده‌اند. در مورد کنترل نرخ تورم سیاست‌های ضدتورمی حکومت در سال گذشته به نتیجه‌ای نرسیدند و چین کماکان با نرخ تورم دورقمی مواجه است. اما ناتوانی دولت در مهار تورم خود جلوه‌ای از کاهش قدرت حکومت مرکزی در کنترل روندهای اقتصادی جاری در سطح جامعه و جهت‌دهی آن است. در همین زمینه «لیوونگلی» وزیر اقتصاد چین در اجلاس سالیانه مجلس خلق چین در مارس گذشته ضمن برشمردن مشکلات اقتصادی دولت صراحتاً گوشزد کرد که «امکانات و ظرفیت‌های ما برای اعمال کنترل اقتصادی در سطح کلان به روشنی ناکافی است»، رهبران چین در این اجلاس نیز ضمن ابراز نگرانی خویش از وضعیت و ارائه برنامه‌هایی از جمله برای جبران کسری بودجه دولت، که برای سال ۹۵ حدود ۸ میلیارد دلار می‌باشد و نیز در اولویت قرار دادن مجدد مسئله تورم و کنترل آن، بر لزوم تداوم روند اصلاحات اقتصادی تأکید کردند. اما واقعیت این

ساختمان سوسیالیسم از آن عبور کند. کشور ما حداقل صدسال نیاز دارد تا از مرحله مالکیت خصوصی بر وسایل تولید به سوسیالیسم عبور نماید. این انتقال اساساً در سالهای پنجاه آغاز شده و تا تحقق موثر مدرنیزاسیون سوسیالیستی ادامه خواهد یافت...» علاوه بر این، همانطور که واضح است، از دیدگاه رهبری چین می‌بایست کمافی‌السابق با تکیه بر اهرم‌های حزبی و دولتی و بدون کمترین اقدامی در زمینه آزادی‌های سیاسی، صنفی، اصلاحات به اجرا گذاشته می‌شد تا آنجا که به خود روند اصلاحات اقتصادی مربوط می‌شود، این روند در مرحله اول در قلمرو کشاورزی و جامعه روستایی چین و با خاتمه دادن به سیاست اشتراک‌ی کردن کشاورزی و انحلال کمون‌ها و بریگادهای روستایی و جانشین کردن آنها با تعاونی‌ها و مالکیت‌های گروهی بر زمین آغاز گشت. جریان اصلاحات در مراحل بعدی به سطح صنعت و جامعه شهری و به همراه آن در زمینه تغییر در سیستم قیمت‌گذاری، نظام بانکی و مالی و تجارت خارجی گسترش یافت. در جریان پیشبرد سیاست خصوصی کردن بنگاه‌ها، بخشی از بازار کار نیز در سطح جامعه آزاد گردید. بدین ترتیب استخدام موقت و قراردادی به زبان استخدام مادام‌العمر گسترش یافت. در پیشبرد سیاست عدم تمرکز، به اختیارات حکومت‌های محلی و بنگاه‌های دولتی، تا حد دریافت مستقیم وام از خارج، افزوده شد. به موازات گسترش سیاست خصوصی سازی و سرازیر شدن سیل وسیع سرمایه‌های خارجی به سمت اقتصاد چین و بویژه مناطق ویژه اقتصادی ایجاد شده، از آوریل ۸۵ اوراق بهادار و قرضه دولتی به منظور دریافت اعتبارات بکار گرفته شد، و اولین بورس سهام در تاریخ پس از انقلاب در سپتامبر ۸۶ در شانگهای گشوده شد. در چنین روندی بود که شعار «خود را ثروتمند سازید» که در سرلوحه شعارها قرار گرفته بود در سطح وسیعی از جامعه جا باز کرد. سیاست تشویق به کسب سود بیشتر و پست‌انداز کردن، و به همراه آن کانالیزه کردن هرچه بیشتر این پس‌اندازها به سمت سرمایه‌گذاری‌های جدید و بازار بورس و برای تأمین بودجه مالی توسعه اقتصادی کشور بیش‌ازپیش تبلیغ گردید. اما روند اصلاحات در جریان پیشرفت خویش با مشکلات و ناهماهنگی‌های جدید و بعضاً غیرپیش‌بینی شده‌ای نیز روبرو می‌گشت. انباشت همین مشکلات و ناهماهنگی‌ها بود که بالاخره اصلاحات اولین بحران خود را در اواخر سال ۸۶ تجربه کرد. بحرانی که جلوه‌های خود را از یکسو در افزایش قیمت‌ها، رشد نابرابری میان کارگران و کارمندان بخش دولتی با صاحبان مشاغل آزاد، افزایش نسبی بدهی‌های خارجی و کاهش ذخایر ارزی و گسترش روزافزون رشوه‌خواری و فساد نشان می‌داد، و از سوی دیگر موضوع اصلاحات سیاسی و مسئله آزادی‌های سیاسی و صنفی را

چین ورشد اقتصادی چشمگیر آن

برشمرده. وی همچنین «رفتار غلط» بنگاه‌های دولت، کاهش فاجعه‌بار درآمدها «که باعث تضعیف بازهم بیشتر امکانات ناکافی موجود برای تضمین بازتوزیع عادلانه ثروت‌ها می‌گردند» را به نقد کشید. او در توضیح وضعیت عمومی دستگاه حکومتی گفت که: «در برخی مناطق به میزان تخلفات و رشوه‌خواری و فساد افزوده شده است، فرمالیسم، بوروکراسی و سهل‌انگاری که مثل خوره دستگاه دولتی ما را می‌خورد... نارضایتی در سطح خلق را سبب می‌شوند» و ادامه داد که «ما مایلیسم در اینجا اعلام کنیم که با این مسائل به طور جدی برخورد کرده و از هیچ کاری برای حل آنها دریغ نخواهیم کرد». وی در ادامه سخنانش ضمن اشاره به لزوم کاهش نرخ رشد گفت که برای چین پس از داشتن نرخ رشدی بالاتر از ۱۱٪ طی سه سال متوالی، نرخ رشد ۸ یا ۹ درصدی، نرخی مطلوب می‌باشد. او با اعلام مقرراتی در زمینه کمک به کشاورزی کشور و نیز به کارگیری سیاست‌های مالی ضرور پیش‌بینی کرد که نرخ تورم به رقمی «پیرامون ۱۵٪» کاهش یابد. نخست‌وزیر چین یکبار دیگر بر تجدید ساختمان و بازسازی بخش دولتی اقتصاد که می‌باید «پاسخگوی نیازهای بازار و رقابت‌های موجود بوده و دارای اعتبار لازم گردد» تاکید کرد، وی بالاخره بر ضرورت «ایجاد اقتصاد مبتنی بر سوسیالیسم بازار» اشاره کرد و اضافه کرد که در هر حال این سیستم «شکل قطعی خود را تا ۲۰ و ۳۰ سال پس از قرن حاضر پیدا نخواهد کرد». باید اضافه کرد که لی‌پینگ در هیچ جای سخنرانش اشاره‌ای به نقض خشن دموکراسی و اصلاحات از بالا و بدون نقش و دخالت توده‌ها که بی‌تردید یکی از ریشه‌های اوضاع روبه بحران چین است نمود.

در حال گذار چین را نشان می‌دهند. روی دیگر این سکه همانا تورم بالا و بویژه طی چند سال گذشته می‌باشد که موجی از نگرانی‌های جدید را چه در سطح مقامات حکومتی و چه در نزد محافل سرمایه‌داری بین‌المللی ذینفخ دامن زده است. نرخ تورم اقتصاد چین در سال ۹۴ به طور متوسط در سطح ملی بالغ بر ۲۱/۷٪ اعلام گردیده است، در حالیکه سیاست دولت کاهش آن تا حد رساندن به زیر ۱۰٪ بوده است. بررسی این مسئله، با توجه به عوارض سنگین آن برای توده‌های صدها میلیونی جامعه و کاهش قدرت خرید و سطح زندگی آنها، و نیز چگونگی تلاش‌های آینده دولت برای مهار تورم، از جمله مهم‌ترین مباحث اجلاس سالانه مجلس ملی خلق چین را، که در ۵ مارس گذشته گشایش یافت تشکیل می‌داد. «لی‌پینگ»، نخست‌وزیر چین، در نطق افتتاحیه خویش در مجلس خلق، ضمن اعلام ارقام مربوط به تورم و پذیرش عدم دستیابی دول در زمینه مهار تورم به اهداف اعلام شده قبلی‌اش، طی سخنان تندی با اشاره به نارضایتی وسیع مردم در نتیجه این وضعیت، «خلافکاری» و «فساد»، «فرمالیسم» و «بوروکراسی و سهل‌انگاری» موجود در سطح دستگاه اداری را به شدت مورد انتقاد قرار داد. وی گفت که بالا بودن نرخ تورم «سبب بروز نارضایتی شدید در سطح تمامی خلق» گردیده است. وی ضمن انتقاد از مسئولین گفت که از عوارض زنجیره‌ای و مداوم ناشی از افزایش بهای غلات، پنبه و نفت خریداری شده از طرف دولت و نیز یکی کردن نرخ تبدیل پول بی‌اطلاع بوده است. وی از مهم‌ترین عوامل نگران‌کننده‌ای که سبب تورم گردیده‌اند ناکافی بودن تولیدات کشاورزی، انباشت وسیع نقدینگی در شرایط رشد پرشتاب اقتصادی که دولت نمی‌خواست به یکباره آن را متوقف کند و بالاخره «آنارشی بازار» را

چین از جمله معدود کشورهایی است که اقتصاد آن طی سالهای گذشته از رشد اقتصادی چشمگیری برخوردار بوده و نظر تحسین تقریباً تمامی محافل اقتصادی جهانی را برانگیخته است. چرا که نرخ رشد تولید ناخالص ملی اقتصاد چین از آغاز روند اصلاحات بدین سو، یعنی از ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۴، سالانه به طور متوسط بالغ بر ۹٪ بوده است، نرخ رشدی که در سال ۹۳ به سطح ۱۳/۴٪ و در سال ۹۴، به حد ۱۱/۸٪ برغم تمامی سیاست‌های ضدتورمی حکومت که الزاماً در گرو کاهش نسبی نرخ رشد بود، رسید. در زمینه تجارت خارجی نیز اقتصاد چین با روند روبه‌رشدی روبرو بوده است: به عنوان مثال در سال ۹۴ صادرات چین در مجموع ۲۵٪ افزایش نشان می‌دهد، در حالیکه روند افزایش واردات آن سه نسبت صادرات- کمتر می‌باشد، روابط اقتصادی آن با جهان خارج تقریباً متعادل می‌باشد و حجم تجارت خارجی آن بیشتر از ۲۰۰ میلیارد دلار بوده است (در سال ۹۳ صادرات چین به آمریکا، به نسبت وارداتش، ۲۳ میلیارد بیشتر بوده است). همچنین کالا‌های صادراتی چین به جهان خارج بیش از پیش در بازار بین‌المللی خریدار داشته و جا باز کرده‌اند. ۲۷٪ از صادرات و ۴۰٪ از واردات چین در ارتباط با بنگاه‌های چینی متعلق به سرمایه‌داران خارجی بوده است. به همین ترتیب برای اولین سه ماهه، ۹۴، حدود ۳۷٪ از تجارت خارجی در ارتباط با بنگاه‌های خصوصی و یا نیمه‌خصوصی کشور بوده است. چنین است که اقتصاد چین جاذبه هرچه بیشتری برای سرمایه‌های خارجی پیدا کرده و این روند پرشتاب ورود سرمایه‌های خارجی به قصد کسب سود بیشتر است که تاکنون به سمت چین جریان داشته است: در این زمینه تا سال ۹۳، بنابه آمار منتشره و از جانب بانک آسیایی توسعه، مجموعه سرمایه‌های خارجی که جذب اقتصاد چین شده‌اند بالغ بر ۲۲۰ میلیارد دلار ذکر شده‌است که ۱۳۵ میلیارد آن به شکل مستقیم، ۸۰ میلیارد آن به شکل وام و ۵ میلیارد باقی مانده به صورت فروش سهام بنگاه‌های چینی بوده است. برای دستیابی به تصویری روشن‌تر نسبت به میزان درهم‌تنیدگی اقتصاد چین با جهان خارج بد نیست اضافه شود که میزان بدهی‌های خارجی چین حدود ۱۰۰ میلیارد دلار می‌باشد که با توجه به گستردگی اقتصاد چین و نیز ذخائر ارزی آن- که بیش از ۴۳/۷ میلیارد دلار برآورد می‌شود- به نظر محافل اقتصادی غرب در حال حاضر رقمی معقول برآورده می‌شود، گرچه همین محافل نگرانی خویش را نسبت به افزایش پرشتاب این رقم در آینده ابراز داشته‌اند و.....

اما موارد فوق تنها یک روی سکه اقتصاد



اقتصاد دولتی، حلقه مقدم (اصلاحات)

بخش دولتی اقتصاد چین، حلقه مقدم را در مجموعه روند «اصلاحات» ساختاری کشور که از ۱۹۷۹ آغاز گشت، تشکیل می‌دهد. هدف اعلام شده رهبران چین از اصلاح این بخش، قبل از هر چیز سودآور ساختن و افزایش بهره‌وری آن، و نیز سبک کردن بار سنگین دولت در این رابطه بوده است. این بخش که در آغاز روند اصلاحات نقشی کاملاً مسلط در اقتصاد چین داشت با پیشرفت اصلاحات به تدریج از نقش کمتری برخوردار گردیده است. البته کمتر شدن این نقش به نسبت گذشته مطرح است، چرا که مثلاً در سال ۹۲، بنابه آمار منتشره، کماکان ۴۳٪ از مجموعه نیروی کار کشور، به جز کشاورزی، یعنی بیشتر از دوسوم جمعیت فعال شهری در بخش دولتی به کار اشتغال داشته‌اند. تا آنجا که مربوط به بنگاه‌های بزرگ و متوسط متعلق به این بخش برمی‌گردد، مقامات چینی تا مدت‌ها، و حتی تا همین گذشته نزدیک، سخنی از واگذاری مالکیت آنها به بخش خصوصی نمی‌کردند و تنها صحبت از ضرورت تجدید سازماندهی و تغییر اشکال مدیریت و ... می‌شد. حدود ۱۳۰۰۰ تا ۱۵۰۰۰ از مهم‌ترین این بنگاه‌ها، که گفته می‌شود حدود نصف‌شان در اولین سه‌ماه ۹۴ نیز زیان داده‌اند، کماکان در اختیار دولت قرار دارند. بنگاه‌های دولتی (به غیر از تعاونی‌ها) کماکان حدود ۵۰٪ از تولید صنعتی چین را بخود اختصاص داده و ۶۰٪ از درآمدهای دولت را تامین می‌کنند.

در برخورد با بنگاه‌های دولتی، مقامات کشور بیش از آنکه غیردولتی کردن آنها را مدنظر داشته باشند، بر بهره‌ور و سودآور ساختن آنها از طرق مختلف نظیر کاهش مزایای کارکنان، برقراری نظم و دیسپلین جدید کاری و یا دامن زدن به روحیات و فرهنگی که در خدمت افزایش راندمان کار و تولید است، تاکید دارند. چیزی که تاکنون موفقیت چندانی دربرنداشته است. در این زمینه، به عنوان مثال، در حالیکه نرخ افزایش تولید در سه ماهه اول ۹۴، در سطح تعاونی‌ها بالغ بر ۳۲٪ و یا در بنگاه‌های متعلق به بخش خصوصی ۷۹٪ بوده است، بنگاه‌های دولتی تنها ۲٪ افزایش داشته‌اند.

کارکنان بنگاه‌های دولتی علاوه بر تضمین کاری از تأمینات اجتماعی تقریباً گسترده‌ای برخوردارند و آهنگ کاری در سطح این بنگاه‌ها در حد متوسط قرار دارد. اضافه بر این‌ها کارکنان این بخش طی سالیان پس از انقلاب با روحیاتی نظیر مقابله‌جویی با استثمار و یا مساوات طلبی و غیره بار آمده‌اند. زیر سنوال بردن تمامی این دستاوردها و امتیازات از طریق مثلاً اخراج یک عده به خاطر سبک کردن هزینه‌ها، کاهش بیمه‌ها و تأمینات اجتماعی و یا استقرار انضباط و

خود بنگاه‌های در آستانه تعطیلی نیز در صورت بسته شدن فعالیتشان بطور جدی با مشکل تأمین حقوق کارگران بیکار شده و یا پرداخت بیمه‌های بازنشستگی کارگران خود مواجهند. چرا که در چین کماکان این نه دولت مرکزی و نهادهای در سطح ملی، که هر بنگاه است که مستقلاً باید پاسخگوی حقوق کارگران بیکار شده و یا بازنشسته خود باشد و این هر بنگاه جداگانه است که می‌باید راساً مسئولیت هزینه‌های اقتصادی و اجتماعی کارکنان آن بنگاه را به دوش بکشد. فقدان امکانات مالی ضرور در سطح هر بنگاه برای پاسخگویی به تعهدات آن بنگاه در قبال کارکنانشان، در صورت تعطیل کردن آن است که موجی از نگرانی‌های جدید را برانگیخته و روند بسته شدن این بنگاه‌ها را، تا ایجاد نهادهای جدید سراسری که وظیفه بررسی حقوق کارگران اخراجی و کارگران بازنشسته و پرداخت حقوق آنها را داشته باشند، به تعویق انداخته است. علاوه بر این‌ها، بنابه دستور حکومت مرکزی، استخدام‌های جدید تنها از میان ساکنین شهرها و یا روستاییانی که روند مهاجرتشان به شهرها قطعیت یافته است، صورت خواهد گرفت. همچنین سیاست دولت درباره چگونگی صرف منابع صندوق ذخیره مالی بنگاه‌های بسته شده بر اولویت دادن به پرداخت حقوق کارگران بیکار شده قرار دارد. به موازات این مسئله تلاش دولت بر ایجاد اداراتی در زمینه بیمه بیکاری و تأمین اجتماعی، بویژه در سطح مناطقی که از لحاظ مالی قدرت تأمین آنرا دارند، قرار دارد.

وضعیت بحرانی که در سطح شهرها و بویژه در محیط‌های کارگری چین به چشم می‌خورد، در سطح مقامات و کادرهای حزبی و دولتی نیز بازتاب خاص خود را دارد. اگر در یکسو نیروهایی قرار دارند که از لزوم تداوم روند اصلاحات ساختاری در اقتصاد چین و گسترش بازم بیشتر روند خصوصی کردن مالکیت بر وسایل تولید دفاع می‌کنند، در سوی دیگر طیفی از نیروها قرار دارند که با انگیزه‌های مختلف و به شکل آشکار و نهان با تداوم این روند مخالفند: اگر بخشی از آنها از سر اعتقاد به مبانی اقتصاد سوسیالیستی به مخالفت با شیوع راه و روش سرمایه‌دارانه در اقتصاد و جامعه چین برخاسته‌اند، گروه دیگری نگران از دست دادن موقعیت ممتاز و امتیازات گوناگونی هستند که از قبل نظام موجود در دستگاه عریض و طویل بوروکراسی حزبی و دولتی بدست آورده‌اند. همسویی نشان دادن این طیف از مقامات با مقاومت توده وسیع کارکنان بنگاه‌های دولتی در اعتراض به روند خصوصی کردن بنگاه‌ها، در عین حال، کیفیت تازه‌ای به مبارزه درونی میان جناح‌های مختلف حزبی بخشیده است.

دیسپلین سربازخانه‌ای و غیره مسائلی نبوده‌اند که بتواند به سادگی و بدون مقاومت وسیع کارکنان پیش بروند. چنین است که ایده کند کردن روند واگذاری یک رشته از بنگاه‌های پیش از پیش زیان‌ده دولتی، که تنها با دریافت کمک‌های دولتی سرپا مانده‌اند، به بخش‌های دیگر اقتصاد بیشتر جا باز کرده است.

علاوه بر بنگاه‌های بزرگ، بنگاه‌های کوچک دولتی (حدود یک میلیون بنگاه) نیز در نتیجه روند اصلاحات دچار دگرگونی گشته‌اند و تعداد زیادی از آنها به اشکال مختلف، از فروش به سرمایه‌داران خارجی و داخلی و یا با مشارکت هر دو، مقاطعه و اجاره و غیره از تملک دولت خارج گردیده‌اند. در مقابل روند خصوصی‌سازی بنگاه‌های دولتی، که الزاماً با افزایش شدت کار و استثمار نیروی کار و کاهش و حتی سلب یک رشته حقوق ابتدایی کارکنان توأم است، مقاومت توده وسیع کارکنان است که عمل می‌کند. در همین رابطه نمونه‌های مختلفی از درگیری کارگران با مسئولین بنگاه‌ها، نظیر کتک زدن مدیران توسط کارگران اخراج شده و یا در معرض اخراج، در روزنامه‌های چینی انتشار یافته‌اند که همگی نشان از بالا گرفتن تنش در محیط‌های کارگری دارند. درباره این مسئله کم نیستند محافل خارجی که سخن از نگرانی روزافزون مقامات حکومتی چین از وضعیت انفجاری شهرها می‌کنند. به عبارت دیگر با وجود آنکه بخش بسیار وسیع‌تری از جمعیت در سطح روستاها ساکن هستند، اما این شهرها و بویژه توده وسیع کارگران هستند که در جامعه ملت‌ب کثرت چین تا حدود زیادی تحولات را رقم می‌زنند. در مقابله با این وضعیت بحرانی است که دولت مرکزی اخیراً، یعنی از اواخر ۹۴، از شتاب روند خصوصی سازی کاسته و حتی تا حدودی، اگرچه موقتاً آنرا متوقف ساخته است. و یا اجرای قانون مصوبه سال ۱۹۸۸ مبتنی بر ورشکسته اعلام کردن بنگاه‌های زیان‌ده عملاً به حال تعلیق درآمده است: اگرچه حدود ۳۰٪ از بنگاه‌های دولتی در آستانه اعلام ورشکستگی هستند تنها فعالیت بخش بسیار کوچکی از آنها، حدود ۱۰۰۰ بنگاه تعطیل شده است. از سوی دیگر



بخش خصوصی و رواج افسار گسیخته استثمار

مطالعه وضعیت کارکنان ۲۰۵۵ بنگاه متعلق به سرمایه‌داران خارجی صورت گرفته است؛ نشان می‌دهد که ۲۰٪ از کارکنان این واحدها اساساً فاقد قرارداد رسمی بوده و به شکل سیاه به کار اشتغال داشته‌اند. در همین زمینه ۹۰٪ از کارگران «زیامن»، که سرمایه‌داران تایوانی در آن نقش مسلط را دارند، نیز وضعیت مشابهی داشته و فاقد قرارداد استخدامی بوده‌اند.

در سال ۱۹۹۳، بنگاه‌های متعلق به سرمایه‌داران خارجی، که غالباً نیز نشانی از فعالیت‌های سندیکائی در آنها یافت نمی‌شود، شاهد وقوع اعتصابات گسترده‌ای بودند: در همین زمینه، اخبار منتشره نشان از وقوع ۱۲۳۵۰ مورد از حادثه و اعتصاب در محیط‌های کارگری طی سال ۹۳ دارند، رقمی که به نسبت سال ۹۲ حدود ۵۰٪ افزایش را نشان می‌دهد! بر اساس همین گزارشات، موارد متعددی از دست کشیدن کارگران از کار، در این اواخر، به دلیل دیرکرد در پرداخت حقوق کارکنان، از جمله در بنگاه‌های دولتی مشاهده شده است. از سوی دیگر سندیکاهای رسمی چه به قصد گسترش نفوذ و پایگاه خود و چه به دلیل نگرانی از شکل‌گیری خودبخودی تشکلهای کارگری غیررسمی در صدد حضور در کارخانه‌های متعلق به سرمایه‌داران خارجی هستند، چیزی که به شدت با مخالفت و ممانعت روسا و صاحبان این واحدها مواجه شده است. علاوه بر این، برغم تأکیدات مداوم مقامات حکومت چین در زمینه ممنوعیت اشتغال خردسالان به کار و یا ممنوعیت واگذاری کارهای سخت و سنگین به زنان، کم نیستند واحدهایی در گوشه‌وکنار این کشور پنهان، و بویژه در بخش خصوصی، که از طریق پرداخت دستمزد کم به خردسالان و یا واگذاری کارهای سنگین به زنان درصدد کسب سود بیشتر می‌باشند.

اعم از تعاونی‌ها و غیر آن، بطور ویژه در این مناطق اقتصادی جدید است که مستقر می‌باشند. در این مجموعه شرایط کاری کارگران بسیار سخت و غیرانسانی و استثمار نیروی کار با شدتی تمام جریان دارد. نظام انضباطی و تنبیهی خاصی در این واحدها برقرار بوده و مدیران آنها از قدرت فائقه بسیار بالایی برخوردارند.

در توضیح وضعیت افسار کارگران بخش خصوصی چین، باید گفت که کم نیستند کارگرانی که طی هفته‌های متوالی و بدون وقفه و تا حد ۱۶ ساعت در روز به کار اشتغال دارند. در این بنگاه‌ها ابتدائی‌ترین تمهیدات ایمنی غالباً به فراموشی سپرده شده‌اند. سوانح کاری در این قبیل واحدها بیداد می‌کند. نمونه «شنزن»، یکی از مهم‌ترین مناطق جدی اقتصادی ایجاد شده، که ۸۰۰ کارگر در یک حادثه جان خویش را از دست دادند، از بارزترین این موارد می‌باشد: این کارگران در واقع جان خود را به دلیل محبوس بودن در کارخانه از دست دادند! «شنزن» از جمله مناطق صنعتی مهمی است که نیروی کار دهقانان زیادی را از سراسر چین به خود جذب کرده است. در این منطقه نیز کارگران در تمامی ۷ روز هفته، و هر روز ۱۲ تا ۱۳ ساعت و تحت شرایطی غالباً خطرناک به کار اشتغال دارند. بر مبنای یک گزارش رسمی، مربوط به ماه ژوئن ۹۴، تعداد ۴۶۵ کارخانه در این منطقه اساساً فاقد بیمه‌های درمانی بوده‌اند. یا بر مبنای گزارشی دیگر، ۴۰۰ هزار نفر از کارگرانی که در مناطق پیرامونی «فوجیان» و در کارخانه‌های غالباً متعلق به سرمایه‌داران تایوانی اشتغال دارند، گاهی حتی بیشتر از ۱۶ ساعت در روز کار می‌کنند! وقوع اعتصابی در منطقه «کانتون» توسط کارگرانی که طی دو ماه، به طور متوالی و بدون استراحت، تنها مجبور به کار بودند تنها نمونه‌ای از مقاومت این خیل وسیع کارگران در مقابل این وضعیت افسار بوده است.

بررسی دیگری که در سال ۹۲ و بر اساس

در چین امروزی، هر آنجائی که روند خصوصی کردن مالکیت بر وسایل تولید بیشتر پیش رفته و هر آنجائی که سرمایه‌های خارجی بیشتر حضور یافته و به موفقیت بیشتری دست یافته‌اند، بر دامنه استثمار نیز به شکل سرسام‌آوری افزوده شده است. این امر بویژه در سطح ۶ میلیون کارگرانی که غالباً به تازگی از روستاها آمده‌اند و در سال ۹۳ در سطح ۱۶۷ هزار بنگاه با سرمایه خارجی (که در ۱۰۷ هزار واحد آن سرمایه‌های چینی نیز سهیم می‌باشند) اشتغال داشته‌اند مشاهده می‌شود. این رقم در اواخر سال ۹۴ به سطح ۲۰۰ هزار بنگاه افزایش یافته است. سرمایه خارجی این واحدها غالباً از طریق سرمایه‌داران چینی مقیم خارج و نیز سرمایه‌داران تایوانی- که به شکل غیرقانونی از امتیازات مالیاتی و غیره مختص سرمایه‌داران خارجی استفاده می‌کنند. تامین شده است. سهم این بخش در مجموعه تولید صنعتی جامعه در سال ۱۹۹۳ بالغ بر ۱۱٪ بوده است و در مجموع ۱۱ میلیون نفر- در سال ۹۲- در این بخش اشتغال داشته‌اند. (در ۱۹۸۲ رقم کارکنان این بخش محدود به ۱/۵ میلیون نفر بوده است).

در توضیح بیشتر چگونگی بخش غیردولتی اقتصاد چین، می‌باید به بخش تعاونی‌ها نیز اشاره داشت. تعداد مجموعه بنگاه‌های اقتصادی که در تملک تعاونی‌ها قرار دارد، در سال ۱۹۹۳، بالغ بر ۳/۵ میلیون بوده است و کارکنان آن ۳۶/۲ میلیون نفر در سطح شهرها، یعنی ۲۴٪ از نیروی کار شهرها با ۳۲٪ از تولید صنعتی، و نیز حدود ۹۰٪ از مجموعه جمعیت ۱۱۰ میلیون نفری که در سطح واحدهای تولیدی روستائی به کار اشتغال دارند را شامل می‌شده است. بنابه پیش‌بینی‌های رسمی موجود، با تداوم روند کنونی تعداد کارکنان تعاونی، تنها در سطح شهرها، تا سال ۲۰۰۰ می‌تواند به سطح ۶۵ میلیون نفر افزایش یابد. در چین، امروزه، بیشتر از ۱۰۰۰ «منطقه پیشرفت اقتصادی» وجود دارد و بخش خصوصی

چین و

مهاجرت

وسیع

روستائیان

به سوی

شهرها

یافته از جانب جمعیت‌شناسان چینی تعداد تقریبی این مهاجرین که در سال ۱۹۸۶ بالغ بر ۳۰ میلیون نفر بود، طی سالهای بعد با شتاب بالایی افزایش یافته است: یعنی در سال ۱۹۸۸ بالغ بر ۵۰ میلیون و در سال ۸۹ در حدود ۶۰ تا ۸۰ میلیون و در حال حاضر، یعنی سال ۹۵، در محدوده ۱۵۰ میلیون نفر می‌باشد. بنا به پیش‌بینی مقامات حکومت چین این رقم می‌تواند در سال ۲۰۰۰ تا حد ۲۰۰ میلیون تن افزایش یابد.

رشد بی‌رویه مهاجرت از روستاها از آنچنان اهمیتی در چین امروزی برخوردار گردیده است که جامعه‌شناسان چینی از زوایای مختلف به تحلیل آن پرداخته‌اند. بر مبنای یک رشته از این تحقیقات انگیزه نیروهای مهاجر یکسان نبوده و طی زمان تغییراتی کرده است: مهاجرین طیف متفاوتی، از کارگران دارای منشاء روستایی، فروشنده‌گان خرده‌پا، جوانانی که با انگیزه تحصیل و یا بیماری که به قصد معالجه بهتر و... راهی شهرها می‌شوند، را شامل می‌شوند. اگر در اوائل دهه ۸۰ کارگران مهاجر نیروی اقلیت را در این طیف ناهمگون تشکیل می‌دادند، اما چند سالی است که آنها به اکثریت قاطع مهاجرین بدل شده‌اند. به عنوان مثال در سال ۱۹۸۴ تنها ۱۳٫۳ درصد از مهاجرت‌ها به شهر شانگهای به قصد کار و اشتغال بوده است، در حالیکه از ۸۵ بدین سو ۶۰٫۴ درصد از مهاجرین به شانگهای را کارگران تشکیل می‌داده‌اند. بنا به ارزیابی «لی دبینگ»، جامعه‌شناس عضو آکادمی اجتماعی «هاربین»، ۶۰ تا ۷۰ درصد از مهاجرین به شهرهای مختلف از منشاء روستایی برخوردارند که حدود ۷۰٪ از آنها در سنین بین ۱۵ تا ۳۴ سال قرار دارند. در توضیح افزایش چشمگیر رقم جوانان در میان مهاجرین دلایل مختلفی ذکر شده است: در این زمینه اگر در نخستین مراحل اصلاحات اقتصادی سطح زندگی روستائیان پیشرفت چشمگیری داشت، اما در سالهای بعد و بدنبال آزاد کردن نسبی قیمت‌ها و نیز افزایش هزینه تولید محصولات کشاورزی و بالاخره کشیده شدن روند اصلاحات به شهرها و مناطق صنعتی قضیه تغییر کرد. افزایش چشمگیر جمعیت روستاها، که در سال ۱۹۵۲ بالغ بر ۵۰۰ میلیون بود و در سال ۱۹۸۸ به بیش از ۸۰۰ میلیون نفر رسید. این مسئله به همراه کاهش اراضی زیر کشت بعلاوه فقدان بیمه‌های اجتماعی در سطح روستاها و بالاخره جاذبه‌های مختلف زندگی شهری و بویژه امکان پس‌انداز کارگران مهاجر، به‌رغم سختی شرایط کاری، همگی سبب بالا رفتن درصد جوانان در میان مهاجرین گردیده است. البته پرواضح است که نیروی کار جوان و کم‌توقع روستایی بمراتب شانس بیشتری برای اشتغال در سطح شهرها، به نسبت سایرین، داشته است.

علاوه بر این‌ها، مهاجرت‌های بی‌رویه و کنترل نشده عوارض متعددی در برداشته است:

اگر این عوارض در سطح روستاها به اشکالی نظیر رها شدن بخشی از اراضی و یا کشت آنها توسط زنان و افراد مسن و افت در تولید کشاورزی بروز کرده، در سطح شهرها قبل از هرچیز به شکل فشار بیش از حد به سیستم خدمات شهری و بروز کمبودها، از کمبود آب آشامیدنی تا کمبود مسکن و برخی مواد غذایی و یا فشار بیش از حد به سیستم حمل‌ونقل شهری، و بالاخره رشد نگران‌کننده تخلفات و ناامنی جلوه‌گر شده‌اند. بر مبنای آمار منتشره در ۸ مارس ۹۴ از جانب مقامات حکومتی، کارگران مهاجر منشاء ۶۱٫۷ درصد از تخلفات در شهر «شی‌جیاوینانگ»، ۴۲ درصد تخلفات در «یتان جین» و ۳۰٫۳ درصد تخلفات در شهر «پکن» بوده‌اند!

هجوم بی‌رویه نیروی کار ارزان از روستاها به شهرها اگرچه امنیت شغلی کارگران قدیمی و دستاوردهای آنها را تا حدودی به خطر انداخته و سودهای کلانی را نصیب بنگاه‌های غیردولتی ساخته است اما در عین حال خود کارگران مهاجر را در جریان تطبیق با زندگی جدید با مشکلات جدید و جدیدتری مواجه ساخته است. چنین است که این کارگران با درک ناتوانی‌های خود در مقابله جداگانه با این مشکلات، به قصد کمک به یکدیگر بر مبنای منطقه جغرافیایی در روستاهای محل تولد خود شروع به سازمان دادن خود کرده‌اند. در این زمینه گروه‌ها و سازمانهای صنفی مختلفی که اعضای خود را در ازای دریافت مبلغ کمی بمثابة حق عضویت تحت پوشش قرار می‌دهند در مناطق مختلف ظهور یافته‌اند. اخبار موجود نشان می‌دهند که در شهر «کانتون» تاکنون تعداد زیادی از این کانونها و تشکل‌های صنفی تشکیل شده‌اند.

در برابر موج وسیع مهاجرت‌ها، اگرچه بخشی از مقامات حکومتی از آن به عنوان نشانی از موفقیت‌های اقتصادی چین و پیشرفت مدرنیزاسیون در کشور یاد می‌کنند، دولت مرکزی سیاست‌های مختلفی را به منظور کنترل آن پیش گرفته است. از سال ۱۹۹۳ مقرراتی در جهت حمایت روستاها و روستائیان وضع شده است. یا ضمن ایجاد اداراتی در مناطق مهاجر نیز به منظور کانالیزه کردن مهاجرین روستایی به مناطق مورد نیاز و بدین وسیله غلبه بر روند کور مهاجرت‌ها، صدور کارت اقامت برای مهاجرین نیز به نسبت قبل کاهش یافته است و.... اما هیچیک از این تمهیدات تاکنون نتوانسته‌اند بر روند روبه‌گسترش مهاجرت غلبه کنند. چنین است که به عنوان مثال در حومه شهرهای «سی‌شوان» و «هونان» که از لحاظ رقم بالای مهاجرت روستائیان معروف است، کماکان ضرب‌المثل زیر زبانزد خاص و عام است: «سه ماه کار روی زمین، سه ماه تعطیلات برای سال نو، و ۶ ماه برای پیدا کردن پول (کار در شهر)»

در چین امروزی، هر آنجایی که اصلاحات اقتصادی پیش‌رفته، دگرگونی‌های جدی نیز در ساخت‌وبافت جامعه پدید آمده است. در همین رابطه است که مهاجرت وسیع و دهها میلیونی روستائیان که به قصد کار و استفاده از مزایای زندگی شهری به سوی شهرها و مراکز مهم و جدیدالتاسیس اقتصادی روی می‌آورند، به پدیده‌ای جاری بدل شده و به نوبه خود تغییرات مهم دیگری را در سطح جامعه رقم زده است. از جمله مهم‌ترین این موارد می‌توان به تغییرات ایجاد شده در بافت طبقه کارگر چین اشاره داشت: در این زمینه در کنار کارگران صنعتی، که بلاواسطه حامل سنت‌های مبارزاتی گذشته بوده و با دستاوردهای آن آشنا و از موقعیت نسبتاً مستحکمی برخوردارند، توده وسیع کارگرانی ظهور یافته‌اند که از منشاء مستقیم روستایی برخوردار بوده و بخشا یک پای آنها در شهر و پای دیگرشان کماکان در روستا قرار دارد.

تا آنجا که مربوط به کمیت خیل وسیع مهاجرین مربوط می‌شود چه به دلیل گستردگی و نیز خودبخودی بودن و چه به دلایلی نظیر موقتی و فصلی بودن بخشی و یا غیرقانونی بودن بخشی دیگر از این مهاجرت‌ها.... امکان ارائه آمار دقیق میسر نمی‌باشد. اما بنا به ارزیابی‌های انتشار

اریتره:

سوسیالیسم - اقتصاد بازار

بماند و یا در مشارکت با سرمایه خارجی به کار خود ادامه دهند.

اریتره پس از پایان دوره استعمار ایتالیایی ها در مقایسه با اتیوپی به ظرفیت بالایی در صنعتی شدن رسیده بود. سرمایه گذاری بخشا در آنجا رونق داشت و کارخانجات مونتاژ با وجود فرسودگی ماشین آلات به کار مشغول بود. حدود ۴۰ واحد تولیدی تحت پوشش دولت با ظرفیتی کمتر از ۳۰٪ به کار مشغول بودند. حکومت اریتره تلاش می کرد که سرمایه داران اریتره ای را که در تبعید بسر می بردند به سرمایه گذاری جلب نماید و همچنین امیدوار بود که سرمایه های خارجی با دخالت خود بتوانند چرخهای کند شده را به حرکت در آورند. اما آنچه که در عمل جاری گردید سرمایه گذاری

در بخش صادرات و واردات متمرکز شد. سوددهی بیشتر در این بخش تمایلی برای سرمایه گذاری های تولیدی را به حداقل رسانده بود. امکانات حمل و نقل و ارتباطات و تامین انرژی در بدترین وضعیت خود قرار داشت. عدم ایجاد امکان اشتغال و لیبرالیزه شدن سمت و سوی سرمایه گذاری ها تمایلی برای کار روی زمین بیشتر شده اگر چه این کار نمی توانست اقدامی تعیین کننده برای تغییر ساختاری کشور باشد، اما در عمل پیش رفت. (.....)

بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و همچنین دولت آلمان از سیاست های اقتصادی حاکمیت جدید راضی اند و به همین جهت آنها مورد حمایت خود قرار داده اند. قول کمک های مالی به اریتره از طرف آنها داده شده است. این وام ها خیلی سریع اریتره را وابسته کرده و خیلی آرام آهنگ توسعه اریتره را به پایان خط می رساند آمریکایی ها هنوز خود را از اریتره دور نگاه می دارند چرا که هنوز مطمئن نیستند که ثبات تاچه حد است.

PFDDJ (جبهه در کنگره سال ۱۹۹۱ نام خود را به جبهه خلق برای دموکراسی و عدالت (PFDDJ) تنها سازمان سیاسی قانونی کشور است و دیگر احزاب هنوز نتوانسته اند خود را متشکل سازند. قانون مطبوعات که چندماه پیش تصویب شد اساس کار خود را بر انحصاری بودن اخبار دولتی قرار داده است.

با وجود بحران هایی که در منطقه وجود دارد از کشور همسایه اریتره، سودان تا اتیوپی، از یمن و جیبوتی تا.... هنوز نمی توان مطمئن بود که تحولات در اریتره چه سمت و سوی مشخص تری خواهد یافت. آنچه که طرح می باشد وحدت اریتره و روند دموکراتیزه شدن و تحقق آزادی های شهروندی در آنجا است.

ایده های که در اریتره می توانست تحقق یابد و نمونه خوبی برای کشورهای آفریقایی و عربی گردد مسئله زنان بود. در ۱۹۷۳ - ۱۹۷۴ برابری زن و مرد در درون تشکیلات رعایت می گردید و در مناطق آزاد شده زنان همانند مردان حق برابر برای یادگیری حرفه و فن را بدست آورده بودند. یک سوم نیروی مسلح جبهه را زنان تشکیل می دادند و.... اما امروز زنان در چنین موقعیتی قرار ندارند. نشانه های بسیاری وجود دارد که خبر از عدم پذیرش نقش جدید زنان دارد. بخصوص زنان در مناطق روستایی و مسلمان نشین تنها در خانه ها محبوسند و مردان هستند که حرف آخر را می زنند.

برنامه ریزی شده می بایستی تمامی مراکز صنعتی بزرگ، بانک ها، موسسات بیمه و تجارت خانه ها ملی گردند و با کنترل قیمت ها بتوانند رشد جامعه را تضمین نمایند.

در جهت هر چه بیشتر دموکراتیزه کردن جامعه، مبارزه با بیسوادی، تامین حق برابر برای زنان و ایجاد یک دولت غیرمذهبی تفاوت هایی میان برنامه دو نیروی اصلی جبهه (EPLF و ELF) دیده می شد. اما هر دو نیرو به حقوق طبقه کارگر با وجود آنکه نسبت به دهقانان جمعیت کمتری را تشکیل می دادند توجه ویژه کرده بودند. تشکل های توده ای کارگران، دهقانان، زنان و جوانان متعلق به این دو نیرو بمشابه گردانهای که آگاهی اجتماعی را در توده ها بیدار می کردند عمل می نمودند.

تحریکی که در اریتره ایجاد شده بود و نتیجه آن پیروزی تفکر سوسیالیستی بود تاثیرات خود را بر اتیوپی نیز نهاده بود بطوریکه در سال ۱۹۷۶ در آدیس آبابا، قدرت به دست نظامیان افتاد که از طرف اتحاد جماهیر شوروی حمایت می شدند. این حمایت در سال ۱۹۷۷ به حد کمک های گسترده نظامی به اتیوپی رسید.

به دنبال این همکاریهای جدید میان دولت نظامی و اتحاد شوروی، تغییراتی در خط مشی جبهه بوجود آمد چرا که عملا دشمن آنها نیز با ایدئولوژی راهبر سوسیالیسم در مقابل آنها قرار گرفته بود و همین مسئله باعث گردید که در مقابل ایده آل کمونیستی هر دو طرف جنگ، اهداف ناسیونالیستی که در درجه دوم قرار داشت از شفافیت بیشتری برخوردار گردند و با وجود نزدیکی های ایدئولوژیک میان نیروهای درگیر، اما فاصله هر چه بیشتر شد.

کسب قدرت سیاسی درون جبهه، درگیری های نظری میان دو نیروی جبهه بوجود آورد که در نتیجه آن جبهه آزادیبخش اریتره توانست در مقابل حریف داخلی خود مانور دهد و با یک کودتای نظامی تسلیم گردید. فعالین آن تنها نمی توانستند که در دهه هشتاد به حیات سیاسی خود در تبعید ادامه دهند.

جبهه آزادیبخش خلق اریتره (EPLF) پایگاه سیاسی خود را به منطقه شمال که تحت کنترل خود بود انتقال داد. در شمال بسیاری از واحدهای اقتصادی مهم قرار داشتند و گله داری نیز در آنجا بخاطر وضعیت آب و هوایی رونق داشت. در سال ۱۹۸۷ در دومین کنگره EPLF، از برنامه دموکراتیک ملی برخی از فرمول بندیهای رادیکال به سادگی حذف گردیدند، بطور مثال دیگر ملی شدن تمام صنایعی که به بخش های که در دستان استعمارگرایان اتیوپی و یا خارجی هایی که دشمنی خود را نشان داده اند شد.

پس از رویگردانی اتحاد شوروی و به دنبالش دولت های اروپای شرقی از سوسیالیسم و پس از باز کردن درب ها از طرف حزب کمونیست چین به سوی سرمایه های خارجی و تغییراتی که در سطح سیاسی در کل جهان پیش آمد. تغییرات در خط مشی جبهه در کنگره ۱۹۸۷ دور از انتظار نبود. در برنامه اقتصادی جبهه نیز سیاست اقتصادی مخطط هزمونی یافت یعنی همزیستی واحدهای دولتی و خصوصی با یکدیگر با این شرط که واحدهای کلیدی در دست دولت همچنان باقی

ترجمه ای که خواهید خواند خلاصه مطلبی است که در نشریه آلمانی زبان «تقدیررسی» شماره ۳۷ درج گردیده بود و ما آنرا در ادامه مطالبی که خوانندگان «اتحاد کار» را نسبت به تحولاتی که در کشورهای مختلف روی داده آشنا می سازد در اینجا نقل می کنیم.

پس از ۳۰ سال جنگ مسلحانه علیه حکومت مرکزی اتیوپی، جبهه آزادیبخش خلق اریتره (EPLF) در ماه مه ۱۹۹۱ به یک پیروزی نظامی دست یافت و دو سال بعد یعنی در تاریخ ۹۳/۵/۲۴ اریتره در حضور ناظرین بین المللی در فراندوم عمومی استقلال خود را جشن گرفت.

اریتره کشور است که مقروض نیست اما فقری وحشتناک و خرابی سی سال جنگ سایه سنگین خود را بر همه جا افکنده است. با وجودیکه اریتره نیز بمانند کشورهای دیگر اعلام داشت که آغازگر راهیست که استقلال خویش را در راه توسعه و ترقی کشور ادامه دهد اما دیده می شود که برگزیدگان حکومتی نغمه ای را سر داده اند تا کشور را با وابسته کردن به کشورهای صنعتی غرب و دارودسته آنها و گرفتن وام بالا بکشند. اما این پارامترها تماما به بهای هر چه فقیرتر شدن توده ها همانند دیگر انسانهایی که در قاره سیاه زندگی می کنند خواهند شد. کشورهایی که خود را از جهت اقتصادی و سیاسی به غرب وابسته کردند سرنوشت سیاهی را برای توده ها به ارمان آوردند. اما اریتره این امتیاز را دارد که بتواند با دیدن اشتباه دیگران و یادگیری تجارب آنها، آینده ای دموکراتیک با پیشرفت اقتصادی در کشور را بوجود آورد. آیا این ترنم به زیبایی و مهارت مویک جریان خواهد یافت؟ از یکسو به رهبری اریتره و از سوی دیگر شاید به تصمیمات بین المللی برگردد.

سنت مارکسیستی

در آغاز دهه هفتاد که جبهه آزادیبخش تاسیس گردید شاهد آیم که بحث های جدی در حوزه سیاست و چگونگی استقرار مناسبات اقتصادی در اریتره جریان داشته است. این بحث صرفا تحت تاثیر جنبش دانشجویی در آمریکای شمالی و یا اروپا که چشم انداز سوسیالیستی را پیش روی خود قرار داده بودند نبود بلکه درست از موقعیت مشخص اریتره و برنامه ای که سازمانهای درون جبهه روی آن تاکید داشتند در آمده بود. طبیعی است که بیش از همه نوک حمله به سمت استعمار تیز بود چرا که اریتره بعنوان یک مستعمره اتیوپی به شمار می آمد. آنچه در اسناد مصوبه کنگره ۱۹۷۱ جبهه آزادیبخش اریتره و برنامه سال ۱۹۷۷ جبهه آزادیبخش خلق اریتره آمده، مبارزه علیه استعمار، فئودالیسم و سرمایه های خارجی، امپریالیسم و صهیونیسم آماج های سیاسی آن بود، در دهه هفتاد، جبهه هر آنجا که زمینی را در تصرف بزرگ زمینداران، فئودالها و موسسات مذهبی می دید مصادره کرده و میان کشاورزان بی زمین تقسیم می کرد. جبهه مبارزه ضد استعماری خود را اینگونه ارزیابی می کرد که با رشد یک اقتصاد مستقل جامعه را به سوی آزادی رهنمون گردد. آنها در کنار دولتی کردن زمین، تعاونی ها و ایجاد مزارع دولتی که با سیستم مکانیزه همراه باشد عنوان می کردند که برای یک اقتصاد ملی

سرمایه از من قوی تر است!

خود سوده‌های کلانسی به جیب می‌زنند. در همه جا جنگ راه می‌اندازند و جنگ‌ها را دامن می‌زنند. در رواندا، بوسنی، آذربایجان و ارمنستان، چه کسانی از این درگیری‌ها بهره می‌برند؟

دولت‌های کنوچکی مثل ترکیه تنها دلانان کوچکی برای مصرف این سیل عظیم اسلحه هستند. ما ترک‌ها اصلا به اسلحه احتیاجی نداریم، یونانی‌ها هم همینطور. امروزه خیلی‌ها صحبت از همسانی و پذیرش یکدیگر می‌کنند اما قسمت دیگر قضیه سرمایه قرار دارد که چگونه با نبود چنین جنگ‌ها به حیات خود می‌تواند ادامه دهد؟

س: گفته می‌شود که دولت ترکیه با مفهوم لانیسم هیچ نزدیکی‌ای ندارد. بعد از برخورد خونین استامبول میان سنی‌ها و علوی‌ها عنوان شده که علوی‌ها می‌بایست بطور اجباری به کلاس‌های تعلیمات دینی بروند و علوی‌ها در اداره اماکن مذهبی شرکت نمایند؟

ج: این دیگر چه معنا دارد! اگر اینطور است پس باید یک نماینده از طرف آتئیست‌ها نیز در اداره اماکن مذهبی شرکت داشته باشد. اینگونه مسائل خیلی غیرجدیست و تنها درگیری‌ها را دامن می‌زند. راه حل برای اینگونه درگیری‌ها خیلی ساده است. هر مذهبی، هر اندیشه‌ای باید مستقل باشد تا بتواند هواداران خود را بهر شکلی که خواست متشکل سازد.

س: آیا خطر جنگ داخلی وجود ندارد؟

ج: من شخصا از فکر کردن به چنین سئوالی وحشت دارم. تنها چیزی را که می‌توان از قبل حدس زد قتل عام مردم عادی در این میانه است. ما باید تعادل را تمرین کنیم. ترک‌ها، کردها، مسلمانان، علوی‌ها و یا آتئیست‌ها بالاخره باید بیاموزند که چگونه با هم مشترکاً زندگی کنند.

انجام پذیرد؟

ج: برای پیدا شدن یک راه حل مشترک، ترکیه با اوجالان وارد مذاکره نخواهد شد چرا که وی، دولتی را نمایندگی نمی‌کند. اما راه‌های دیگری وجود دارد. وقتی دولت حاضر نیست با اوجالان پای میز مذاکره بنشیند می‌توان راه‌های دیگری را جستجو کرد بطور نمونه از طریق نمایندگان دیگر کشورها این مذاکرات را پیش برد. بالاخره باید یک راه حل صلح آمیز را پیدا کرد.

س: آلمان با تامین اسلحه و سرازیر کردن آنها به ترکیه در ورود ارتش ترکیه به شمال عراق سهم ویژه‌ای دارد نظر شما نسبت به سیاست دولت آلمان در رابطه با ترکیه چیست؟

ج: من هیچ دولتی را باور ندارم. به دولت آلمان نیز در همین رابطه هیچ اعتمادی ندارم. اینکه گفته شود که شما حق ندارید که تانک‌های ما را برای سرکوب کردها بفرستید وظیفه روشنفکران آلمانیست که دولت خود را تحت فشار قرار دهند. چرا تانک‌های آلمانی باید در شمال عراق رژه برونند؟ از کجا این همه تانک آمده است؟ همین سئوال‌ها را باید در مورد یونان هم می‌داشتیم؟ مهم این است که هیچ تانکی به مناطق جنگی داده نشود. از کجا کردها سلاح خود را تامین می‌کنند؟ آنها حتماً با تیروکمان به جنگ نیامده‌اند. آمریکا به یونان نیز مثل ترکیه بمب افکن‌های اف ۱۶ صادر می‌کند. آلمان کارخانجات ساخت بمب‌شیمیایی را در عراق ایجاد می‌کند... من از آلمانی‌ها می‌پرسم که چه شده است؟ هنوز خیلی از شماها از قضیه چیزی سردرگم‌شده‌اید؟ من به هیچ دولتی اعتماد ندارم. آنها تنها به تثبیت وضعیت داخلی خود به بهای هر قیمتی فکر می‌کنند فرق نمی‌کند فرانسویها، انگلیسی‌ها، آلمانی‌ها یا ترک‌ها... آنها با فروش سلاح‌های

توجه قرار بگیرد. دولت ترکیه میوه‌های تلخی را هر ساله با سیاست خود به بازار عرضه کرده است. با مقوله نیز که در سئوال‌ها به آن اشاره‌ای داشتید شخصاً قبولش ندارم. در مورد کردها، وجه ناسیونالیستی که مطرح است بیشتر به ناسیونالیسم اروپای قرن ۱۹ شباهت دارد. این قضیه در مورد ترک‌ها نیز صادق است. همانگونه که جنبش دموکراسی با سالها تاخیر به ترکیه راه پیدا کرد.

س: دولت ترکیه راه حل نظامی را برای نابودی حزب کارگران کردستان ترکیه انتخاب کرده است و همین مسئله را بهانه‌ای قرار داده تا شمال خاک عراق را به اشغال خود درآورد.

ج: دولت ترکیه آشتی را که اینگونه بخته باید تا آخرش هم پیش برود. توجه داشته باشید که اگر وضعیت عراق به گونه دیگری بود و این ازمه‌ها پاشیدگی در میان نیروهای کرد عراقی پیش نیامده بود و یا عراق از اقتدار سابق خود برخوردار بود ترکیه بهیچوجه نمی‌توانست اینگونه وارد خاک شمال عراق بشود. کردها صاحب دولتی نیستند و این مسئله مورد بهره‌برداری ترکیه قرار گرفته است. اشتباه اصلی در اینجاست که راه حل تنها با سرکوب نظامی یکی گرفته می‌شود. دهها سالست که چرخ بر همین دور می‌گردد. جایی که دموکراسی ساختار جامعه را تشکیل ندهد تنها نظامی‌ها هستند که حرف اول و آخر را می‌زنند.

س: شما از راه حل‌ها در یک ساختار دموکراتیک صحبت کردید. بیش از ده سال است که جنگ با «پ.ک.ک.» ادامه دارد. دولت بسیاری از روستاها را تخریب و ۲ میلیون انسان را آواره کرده است. آیا در این وضعیت تنها دموکراسی است که صلح را به ارمان خواهد آورد؟ یا ضرورت دارد که مذاکره و دیالوگی از طرف ترکیه با «اوجالمان» رهبر «پ.ک.ک.»

سیاست‌های سرکوبگرانه رژیم ترکیه و کشت و کشتار مردم بی‌گناه کردها، چه در ترکیه و چه در عراق، موجی از نفرت و انزجار علیه این رژیم برانگیخته است. در همین زمینه روشنفکران ترکیه نیز در همراهی با تمامی نیروهای دموکراتیک و ترقی خواه به اقدامات افشاگرانه خود علیه سیاست‌های جنایتکارانه مقامات ترک شدت عمل بیشتری بخشیده‌اند. که مصاحبه صریح و کوبنده عزیزنسن، نویسنده مشهور و ۸۰ ساله ترکیه با روزنامه آلمانی زبان «تاگس ساتیونگ» در ۴ آوریل ۱۹۹۵ از آن جمله می‌باشد.

س: بسیاری از ناظران معتقدند که با مقاومتی که ناسیونالیست‌های کرد ترکیه انجام می‌دهند ترکیه تجزیه خواهد شد. دولت نیز تنها با ابزار سرکوب به میدان آمده است. آیا امکان زندگی مشترک مردم در ترکیه امکان‌پذیر است؟

ج: مسئله کردها یک معماست که از زمان اقتدار عثمانی‌ها ادامه دارد. رعایت حقوق انسانها که عملاً در هیچ کجای ترکیه رعایت نمی‌گردد در مورد کردها ویژگی خاصی نیز پیدا کرده است. سالها پیش وقتی که حادثه قبرس اتفاق افتاد دولت ترکیه اعلام داشت که هر ملتی آزاد است تا حکومت مورد نظر خود را تشکیل دهد اما وقتی این حق برای کردها مطرح می‌گردد وضع فرق می‌کند. من نیز چندان موافق این مسئله نیستم. به نظر من اصل مهم و اساسی برای حل مسئله ترک‌ها، کردها و یا ترک‌ها، یونانی‌ها باید اینگونه رعایت گردد که هر ملتی خود را در نقش دیگری معنا کند و تصمیمی دوطرفه بگیرد. اگر من ترک حق برابر برای کردها را به رسمیت نشناسم نمی‌توانم قضاوتی عادلانه داشته و پاسخگو باشم. اینکه جمعیت کردها از ترک‌ها کمتر است واقعیتی است که باید مورد

آزادی

سپیده

مردم اتریش بتاريخ ۲۶ آوریل ۹۵ پنجاهمین سالگرد آغاز جمهوری دوم و آزادی این کشور را که مصادف با پنجاهمین سال پایان جنگ جهانی دوم نیز می باشد جشن گرفتند.

آندره هلر یکی از سخنرانان برجسته برنامه که از افراد مترقی و خوشنام اتریش می باشد، به روی صحنه آمده و اظهار داشت که هم اکنون مهمانی سخن می گوید که ورودش از قبل اعلام نشده و قبل از معرفی وی از خبرنگاران روزنامه ها و گزارشگران رادیو و تلویزیون خواست که خونسردی خود را حفظ نموده و سپس اطمینان داد که اتفاقی نخواهد افتاد زیرا که مسایل امنیتی در این مورد خاص به خوبی مراعات گردیده است و سپس دست در گردن سلمان رشدی وی را تا جلوی تریبون همراهی کرده و معرفی نمود.

حضور غیرمنتظره، رشدی در این جشن شوروهیجان زیادی در مردمی که زیر باران سیل آسا در «هلدن پلاتق» (جایگاهی که سالها پیش محل میتینگ سربازان اس اس و تریبون سخنرانی خود هیتلر بوده است) برای برگزاری جشن گردهم آمده بودند، ایجاد نمود. لازم بتذکر است که این برنامه بطور مستقیم است از شبکه دولتی تلویزیون هم پخش شد. در این مراسم سلمان رشدی سخنان کوتاهی بشرح زیر ایراد کرد.

برای من مایه بسی مسرت و سرافرازی است که اجازه دارم همراه با مردم اتریش پنجاهمین سالگرد آزادی شان را جشن بگیرم. سالها پیش زمانی که من نوشتن را آغاز کرده و همزمان با آن برای امرامعاش و تامین مایحتاج زندگی در رشته تبلیغات شروع به کار نمودم، این را آموختم که مهمترین کلمه برای انسانهایی که با تبلیغات سروکار دارند واژه «آزاد» FREE است.

«آزاد» بدین معنی که خود چیزی را بدون پرداخت وجه دریافت کند، معنی شده است. پس «آزاد» یعنی نبود صورتحساب، مجانی، بدون پرداخت وجه.

حتی برای نمایندگان به اصطلاح «بازار آزاد» نیز آزادی به معنی فقدان، سودبری بدون محدودیت، بدون قاعده و نظم و ترتیب، بدون حدود و انحصار بودن است. و اما برای ما، برای ما که دور هم جمع شده ایم تا آزادی را در بالاترین ارزش خود گرامی بداریم، این واژه چه مفهومی دارد؟

آیا آزادی برای ما فقط به معنی لغو سانسور، از بین بردن اختن ستمگری و ظلم و بیداد، نبود تعصبات کور مذهبی و عدم وجود ترس

است؟

آیا آزادی فقط «آزاد بودن از» یا شاید هم «آزاد بودن برای» می باشد و اگر «آزاد بودن برای» برای چه؟

هرکسی برای این سنوال پاسخ خاص خود را دارد:

برای هنرمندان آزادی هنر، برای مهاجران آزادی ساختن آینده ای نو برای خود و فرزندان شان اما تا زمانی که هر کدام از ما پاسخ مشخصی برای این پرسش نیافته ایم، از درک واقعی مفهوم آزادی عاجز خواهیم ماند. و هنگامی که آنرا پاسخگو شدیم، اجبارا در مقابل سنوال دیگری قرار می گیریم:

«کجا و کی آزادی ما محدود می شود؟» چه زمانی انسان می تواند بگوید که این چنین هدیه ای با ارزش مورد سوءاستفاده قرار می گیرد؟

از آنجا که پاسخهای متعدد و متفاوتی به پرسش دوم داده می شود، مسلما مباحث و اختلافات بیشماری را موجب خواهد شد.

منظور من از میان این مطلب در اینجا این است که ما به ندای مداوم آزادی، آنچه که برای ما بزرگداشت آن گردهم آمده ایم. گوش فرا دهیم که به ما هشدار می دهد: اگر ما آزادی را از مخالفان خود سلب کنیم بدین معنی است که خود به آزادی اعتقاد چندانی نداریم.

اما یک آزادی اجبارا محکوم به محدود شدن می باشد و آن، آن آزادی است که آزادی را به انتها می رساند.

من به این مطلب آگاهم که امروز بر بالکنی ایستاده ام که روزی بر آن یک چنین دشمن آزادی ایستاده بود. اعطاء آزادی به آن دشمن آزادی باعث شد تا وی بتواند سنگین ترین ضربات را بر پیکر آزادی وارد آورد.

نتیجه آن که هستی و موجودیت انسانی، در معرض نابودی قرار گرفت.

بیانید به پاس بزرگداشت خاطره بازستانی این مکان از دست آن دژخیمان، برسر این مسئله متحد شده و پیمان ببندیم که هرگز و هیچگاه مرتکب اعمال و اشتباهات مشابهی نشویم.

اخبار کوتاه اقتصادی

طبق آماری که بانک جهانی ارائه نموده است سونیس با درآمد سرانه ۳۶ هزار و ۴۱۰ دلار و موزامبیک با درآمد سرانه ۸۰ دلار بالاترین و پائین ترین رده درآمد سرانه را در سال ۱۹۹۳ بدست آوردند. ژاپن با ۳۵ هزار و ۸۵۰ دلار و لوکزامبورگ با ۳۱۴۵۰ دلار به ترتیب مقام های دوم و سوم را به خود اختصاص داده اند. در گزارش دیگر بانک جهانی عنوان شده که در سال ۹۳ از نظر جذب سرمایه گذاری خارجی رکورد جدیدی بدست آمده است. مجموع سرمایه گذاری مستقیم خارجی در کشورهای در حال توسعه در سال ۹۳ معادل ۶۵ میلیارد دلار بوده که حدود ۴۰٪ بیش از ۴۷/۳ میلیارد دلار مربوط به سال ۹۲ می باشد. پیش بینی می گردد که در سال ۹۴ این حد به سطح ۷۵ میلیارد دلار یعنی با افزایش ۱۵٪ برسد. چین با جذب ۲۶ میلیارد دلار بیشترین حجم سرمایه گذاری مستقیم خارجی را بدست آورده و سهم کشورهای اروپای شرقی و کشورهای آفریقایی به ترتیب ۵ و ۱/۸ میلیارد دلار اعلام شده است. ۳۰٪ این سرمایه گذاری ها توسط آمریکا و بیش از ۱۵٪ سهم ژاپن بوده است. فرانسه و انگلیس نیز به عنوان ۱۰٪ در رده بندی دوم و سوم کشورهای سرمایه گذار قرار گرفته اند.

در رابطه با مسئله وام ها، روزنامه تایمز مالی نیز گزارشی درج کرده که در آن عنوان شده وام های اعطایی در سال ۹۴ به ۲۰۱/۸۶ میلیارد دلار رسیده است. گیرنده بزرگترین وام اعطایی، اسپانیا با ۷/۲۳۶ میلیارد دلار و سوئد با ۶ میلیارد دلار بوده اند. در این میان بانک های آمریکایی و انگلیسی در صدر بانک های وام دهنده بوده اند.

فرم آبونمان



برای آبوننه شدن نشریه "اتحاد کار" - آدرس خود را همراه با رسیدبانکی پرداخت هزینه آبونمان ، برای ما ارسال نمایند.

۶ ماهه	یک ساله	
۲۷۲۷۲۷ مارک	۵۴۵۴۵۴ مارک	اروپا سایر کشورها
۳۴۳۴۳۴ مارک	۶۸۶۸۶۸ مارک	

آدرس نشریه
POSTFACH 290339
50525 KÖLN
GERMANY

حساب بانکی
DEUTSCHE BANK
B.L.Z. 50570Q18
63065 OFFENBACH , GERMANY
Konto-Nr.: 0503664 , MEHDIE

نگاهی به نشریات و نظرات اپوزیسیون

تهیه و تنظیم: مصطفی مدنی

برای صفحه «نگاهی به نشریات و نظرات اپوزیسیون»، سه مطلب نسبتاً بهم مربوط تهیه شده بود که بدلیل محدودیت جا در این شماره تنها یکی از آنها را چاپ می‌شود.

ارزیابی از گذشته

شرط اشتراک نظر نسبت به آینده رسیدن به شناخت مشترک از گذشته است. اگر بپذیریم جنبش فدائی با همه ضعفها و قوت‌هایش بخشی از جنبش چپ کشور ماست، نمیتوانیم از تجربیات این جنبش مشخص بگذریم و در عین حال تصور کنیم به راه‌حلهای نوینی دست یافته‌ایم. این همان اشتباه بزرگی بود که جنبش فدائی در بدو تولد خود مرتکب آن شد و بر همگی تجارب چپ ماقبل خود خط بطلان کشید. به نمونه مشخص برسیم.

نشریه کار ارگان سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران (اقلیت) در ارزیابی از تجربیات گذشته جنبش فدائی می‌نویسد:

«سازمان از همان آغاز ارزیابی نادرستی از شرایط عینی انقلاب داشت. رفیق احمدزاده با دیدن جنبه‌هایی از واقعیت به انحرافی دیگر در غلطی، به عدم رشد کافی تضادها توجه نکرد و نقش بازدارنده دیکتاتوری و سرکوب را مطلق کرد. این در واقع نوعی اراده‌گرایی در برابر اکونومیسم را در پی داشت و به چپ‌روی در مبارزات سازمان انجامید». نشریه کار سپس نظرات احمدزاده را با جزئی مقایسه می‌کند و می‌افزاید:

«درست است که سازمان با پذیرش نظرات رفیق جزئی وجود شرایط عینی انقلاب را در آن مقطع رد کرد، اما مجدداً بر مسئله تاکتیک مسلحانه بعنوان یک تاکتیک محوری تاکید گردید. لذا برغم تاکید بر مبارزه سیاسی پذیرش این تاکتیک نمیتوانست تاثیر منفی خود را بر فعالیت سیاسی و کار سازمان در درون طبقه برجای نگذارد. از سوی دیگر نگرش نسبت به دیکتاتوری نه تنها اصلاح نشد بلکه در نظرات رفیق بیژن چنان برجسته می‌شود که بیش از پیش بر تضاد کار و سرمایه سایه می‌افکند و نبرد با دیکتاتوری به یک مرحله استراتژیک تبدیل می‌شود. از اینجهت نظرات رفیق جزئی حتی در مقایسه با نظرات رفیق احمدزاده یک گام به پس بود. اگر احمدزاده معتقد بود مبارزه باسلطه امپریالیستی یعنی سرمایه جهانی عناصری از مبارزه با خود سرمایه را دربردارد، و باین دلیل عناصری از یک انقلاب سوسیالیستی در بطن این

او فقط کفایت جایگاه و نقش مبارزه اقتصادی کارگران در آخرین نوشته او یعنی نبرد با دیکتاتوری را یکبار دیگر مرور کنیم و از این قضاوت غیرمستولانه فاصله بگیریم.

همچنانکه تز نبرد با دیکتاتوری او نیز چیزی نیست جز چکیده نظرات کلاسیکهای کمونیست در اهمیت تسخیر قدرت سیاسی برای تغییر زیربنای اجتماعی. ایده نبرد با دیکتاتوری بیژن، ایده اصلی انقلاب دموکراتیک روسیه در برنامه حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه است. انقلابی که می‌باید در مرحله نخست بزرگترین سد و مانع اصلی را از پیش راه انقلاب سوسیالیستی بردارد. حال اسمش را دو تاکتیک سوسیال دمکراسی یا دو استراتژی بقول لنین فرق چندانی نمی‌کند. راهنمای او کدام تمایل عموم خلقی است وقتی خود می‌گوید: رشد اقتصادی و اجتماعی را با رشد سیاسی طبقه کارگر تفاوت بگذاریم زیرا طبقه کارگر تنها در پروسه مبارزه اقتصادی و سیاسی خود است که به آگاهی طبقاتی و رشد سیاسی دست می‌یابد. در شرایطی که دیکتاتوری سلطنتی رژیم مانع بزرگی در راه حرکت اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر است.

«رهائی طبقه کارگر از استثمار سرمایه تنها از راه مبارزه با دیکتاتوری شاه ممکن است. بنابراین وظیفه تمام جریانهای پیشرو طبقه کارگر است که مبارزه اقتصادی و آگاه‌سازی طبقه کارگر را با جنبش رهائی‌بخش که در حال حاضر چهره آن ضددیکتاتوری است وحدت بخشند. هر کارگر آگاهی امروز باید درک کند که «مبارزه در راه رهائی طبقه‌اش از امر مبارزه با دیکتاتوری فردی تزاری (پهلوی) جدا نیست.» (بیژن جزئی نبرد با دیکتاتوری شاه صفحه ۳۴)

باین ترتیب بیژن همانقدر پوپولیست بوده است که لنین! و بالاخره پیرامون ارتباط مابین مبارزه ضدامپریالیستی و تقویت عنصر سوسیالیسم در امر مبارزه با رمانتیسم اقتصادی در درک امروز نویسندگان نشریه کار اقلیت میرسیم. بیژن همان تلاشی را که برای تبدیل مبارزه مسلحانه از استراتژی به تاکتیک به کاربرد، همان تلاش را بخرج داد تا شعار مورد نظر رفیق مسعود یعنی شعار «مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیری‌اش» را که بیشتر معطوف به ظاهر مناسبات بود تا ماهیت استثمارگرانه سرمایه‌داری جهانی به شعار مادی روز تبدیل کند و احساسات ضدامپریالیستی روشنفکر خرده‌بورژوازی بسوی زندگی اقتصادی طبقاتی کارگران سوق دهد او می‌نویسد:

«در اینجا تقلید شعار جبهه دمکراتیک ویتنام جنوبی یعنی «مرگ بر امپریالیسم آمریکا و سگهای زنجیری‌اش» می‌بایست تبدیل به «مرگ بر شاه دیکتاتور و حامیان امپریالیستش» شود؛ چرا که در حال حاضر مطرح کردن شعارهای انقلاب

مبارزه ضدامپریالیستی متولد شده و در جریان این مبارزه شروع به رشد می‌کند، حال نبرد با دیکتاتوری گرایش عموم خلقی را در سازمان تقویت کرده، نبرد میان کارگران و سرمایه‌داران تحت‌الشعاع نبرد خلق علیه دیکتاتوری قرار میدهد استقلال طبقاتی کارگران مخدوش میگردد».

نشریه کار اقلیت با این تحلیل از گذشته، شکل‌گیری «گرایش ابورتونیستی راست» و «دنیالرو» از جمهوری اسلامی را نتیجه این تفکرات و گرایشات عموم خلقی و در حقیقت ادامه منطقی نظرات جزئی قلمداد می‌کند! هدف ما در اینجا این نیست که روشن کنیم نظرات احمدزاده محقتر بوده یا نظرات جزئی، این نسبت به آن یک گام به پس بوده یا این یک گام به پیش، هدف شناخت صحیح از روند تحولات فکری در حیات گذشته چپ و درک روشن و واقعی از نظرات و افکار امروز جریان‌ات و سازمان‌هایی است که باید در فراز این تجربه قرار گرفته باشند. پس اول بهمان گذشته بازمی‌گردیم تا روشن کنیم درک امروزمان چیست.

فقط کسی که از آثار و نوشته‌های جزئی سرسری گذشته باشد، ممکن است بتواند ادعا کند، او نسبت به نظرات احمدزاده، یک گام به پس بوده و گرایشات عموم خلقی را در سازمان تقویت کرده است.

اشتباه بزرگ تاکتیک محوری «تبلیغ مسلحانه» در نظرات جزئی جای خود، اما این تاکتیک نزد رفیق احمدزاده یک استراتژی بود نه آغاز انقلاب، استراتژی و تاکتیک انقلاب، همه جوهر انقلاب بود. سه سال طول کشید تا بیژن موفق شد در یک مبارزه ایدئولوژیک همه‌جانبه این استراتژی تابونی را به یک تاکتیک «تبلیغی» محوری تنزل بدهد و تازه بخش اعظم جنبش فدائی این تنزل را نپذیرفت و به آن عمل نکرد. فراموش نکرده‌ایم که حتی بعد از انقلاب نیز رفیق توکل در وصف و اهمیت این تاکتیک محوری چه قلمها زده است.

در داوری نسبت به نظرات بیژن در عقب گرد به دید عموم خلقی یا دفاع از استقلال طبقاتی کارگران و اهمیت رهبری آن در دیدگاه

نقطه عطف به قید ملاحظات!

نشریه راه کارگر در سرمقاله شماره ۱۲۴ خود، تحت عنوان «اتحادچپ کارگری، آغازی امیدبخش» از یک سو اعتراف کرده است «از تشکیل اتحاد کارگری باید به قید ملاحظاتی سخن گفت»، از طرف دیگر نتیجه گرفته است که «به هر حال حرکتی که آغاز شده است یک نقطه عطف است».

تصورش را باید کرد که حرکتی از یک طرف «به هر حال... یک نقطه عطف است» و از طرف دیگر این «به هر حال» با «قید ملاحظات» در واقع توضیح ناگفته این تردید است. ولی راه کارگر چرا تحت تیتر «آغازی امیدبخش»، خود این آغاز را مقید به ملاحظات می کند؟ از نظر راه کارگر، اتحادچپ کارگری، «با تصویب پلاتفرم و شکل اولیه ساختار» «رسمًا» تشکیل شده است. «اما» (این البته از آن اماهای معروف است) عملاً «نباید این حرکت و تاسیس نهاد... را با سرگرفتن و سرانجام یافتن اتحادچپ کارگری یکی گرفت».

خواننده نشریه راه کارگر حق دارد بلافاصله از خود پرسد که این چگونه اتحادی است که «رسمًا» تشکیل شده است، اما هنوز «سرنگرفته است و «سرانجام» نیافته است؟

در منطق راه کارگر، البته همیشه همه چیز هم رسمیت دارد، هم ندارد، اتحادها هم تشکیل می شوند و هم سرنمی گیرند. نهادها رسمًا تشکیل می شوند، «اما» در عین حال «سرنگرفته اند» و نباید به آنها دل خوش داشت. «ملاحظات» راه کارگر، همه چیز را مقید می کند، از جمله اتحادچپ کارگری اخیر را که هم آغازی امیدبخش است، هم «به هر حال» البته نقطه عطف است، هم باید با قید ملاحظات از آن صحبت کرد.

دقت در «ملاحظات» نشریه راه کارگر، البته بخشی از راز یک بام و دوهوای امروز راه کارگر را روشن می کند.

راه کارگر قسم می خورد که اتحادچپ کارگری رسمًا تشکیل شده و «در این تردیدی نیست»، «اما نه غرض از اتحادچپ کارگری اتحاد کمونیستهاست...» و «نه متحد کردن این یا آن طیف نظری». ولی انگار راه کارگر فراموش می کند که بیانیه مصوب این اتحاد که امضای وی نیز در زیر آن است، اساساً از «ایجاد شرایطی» برای «طیف» «سوسیالیسم رادیکال کارگری» و «ایجاد حزب انقلابی آن» سخن گفته است و مقاد این مصوبه «مبانی نظری این

دمکراتیک توده‌ای نمیتواند خلق را زیر رهبری طبقه کارگر متحد سازد». دلیل اصلی بیژن در اینباره درک عمیق او را از مناسبات مادی طبقاتی میباشد. از نظر جزئی در حالیکه اکثریت اقشار خرده‌بورژوازی زیر پرچم امثال فرانتس فانون و به تقلید از انقلاب الجزایر، در مبارزه علیه امپریالیسم صف کشیده‌اند، طبقه کارگر و زحمتکشان هنوز بسیج نشده‌اند. آنها زیر فشار دیکتاتوری از هر مبارزه اقتصادی و سیاسی منع گشته و به دشواری بسوی آگاهی طبقاتی پیش میروند. از اینرو در دیدگاه جزئی تنها راه بمیدان کشیدن طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش، شناخت واقعی از جامعه، جایگزینی شعار مشخص مرگ بر دیکتاتوری شاه بجای شعار مجرد مرگ بر امپریالیسم و تقویت مبارزه اقتصادی است.

بیژن خود می گوید: «طبقات و قشرهایی که عمده‌ترین نیروهای انقلاب دمکراتیک توده‌ای هستند یعنی کارگران و دهقانان و دیگر زحمتکشان هنوز بسیج نشده‌اند، در حالیکه تکامل اجتماعی در جامعه ما بمرحله‌ای رسیده است که برای انقلاب دمکراتیک توده‌ای می‌بایست تدارک ببینیم».

به نظر ما در زیر شعار مرگ بر دیکتاتوری است که نیروی حاضر متحد میشوند و باز در زیر این شعار است که هرگونه اعتراض اقتصادی و مطالبات صنفی از حرکتی پراکنده به جنبشی توده‌ای تبدیل می‌شود... از این راه است که نیروهای عمده انقلاب دمکراتیک بسیج می‌شوند و تنها در آن هنگام است که پیشاهنگ طبقه کارگر که رهبری مبارزه با دیکتاتوری شاه را بدست گرفته است میتواند توده‌ها را بسوی خرد کردن تمامی سیستم هدایت کند. (بیژن نبرد با دیکتاتوری صفحه ۳۰)

حال یکبار دیگر باید به احکام صادره از سوی نشریه کار اقلیت بازگشت تا مشخص شود چگونه بی‌هیچ استدلالی و بدون احساس مسئولیت گفته می‌شود، در نظرات بیژن «نبرد میان کارگران و سرمایه‌داران تحت‌الشعاع نبرد خلق علیه دیکتاتوری قرار می‌گیرد و استقلال طبقاتی کارگران مخدوش میگردد!» و از اینهم مهمتر همچنان بر این رمانتیسم اقتصادی پافشاری میشود که: «مبارزه با سلطه امپریالیستی یعنی سرمایه جهانی عناصری از مبارزه با خود سرمایه را دربردارد.» چرا؟ و برآستی با کدام قانونمندیهای اقتصادی - اجتماعی این حکم کلی را میتوان صادر کرد و تازه این حکم چه نتیجه‌ای عملی در بردارد؟ جز اینکه اگر براین عقیده پیکر باشیم، باید بهمان دنباله‌روی از خمینی و جمهوری اسلامی و صدام حسین و قانون و انقلاب الجزایر برسیم. چون مبارزه ضد امپریالیستی اینجا نیز می‌تواند عناصری از یک «انقلاب سوسیالیستی» را دربر نداشته باشد.

طیف» نامیده شده‌اند.

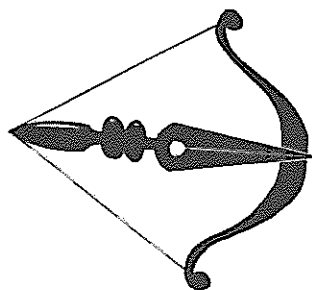
راه کارگر در ملاحظه دیگر خود می گوید که «هدف از این اتحاد صرفاً همکاریهای سیاسی و مباحثات نظری» نیست، اما همین مصوبه اتحاد کارگری تاکید می کند که درصدد است «براساس دوره‌ای از بحث، تبادل نظر و همکاریهای عملی... شرایط را برای اعتلای این اتحاد و تدارک وحدت حزبی آینده... فراهم کند»

راه کارگر که آینده اتحادش را چندان «امیدبخش» هم نمی بیند و درست در همان شماره که مصوبه مبشر این «آغاز امیدوار کننده» و «به هر حال» نقطه عطف را به چاپ رسانده است، بدون آن که مستقیماً و صراحتاً تردیدش را در آینده اتحادش به زبان آورد، در قالب تاکید بر تردیدناپذیری اتحاد، مصوبه اتحادش را «به قید ملاحظات» کان‌لم‌یکن اعلام می کند و سپس البته به شیوه همیشگی، منتقدین خود را به رویت ماه مبارک حواله میدهد و از همه دعوت می کند که چشم‌شان را بر موجودیت عینی و چشم‌اندازهای عملی ممکن و قابل محاسبه اتحادچپ کارگری راه کارگر ببندد.

به استدلال راه کارگر توجه کنید:

«کسانی که اتحادچپ کارگری را در آنچه که هم اکنون تاسیس شده است خلاصه می کنند... در واقع بر انگشتی خیره می‌مانند که ماه را نشان می‌دهد».

منتقدین نباید بر این اتحاد که در تعبیر راه کارگر «انگشت» است، «خیره» شوند، باید منتظر «ماهی» شوند که راه کارگر حلول آنرا حواله میدهد. و در یک شب چهارده، تمام رخ خواهد نمود و بدون قید «ملاحظات» اتحادچپ کارگری راه کارگر را به جلو خواهد گذاشت. البته گوش شیطان کر، اگر این ماه قبل از برآمدن خبث طینت نشان نداده و پشت نقاب سیمین خود، سلاحی پنهان نکرده باشد، تا یکبار دیگر «شقیقه» راه کارگر را به وسوسه تهدید شدن بیندازد!



اشاره: «جهان و آئینه» توسط دکتر برلیان یکی از رفقای بیژن جزنی در گرامیداشت بیستمین سالگرد شهادت بیژن و یارانانش تهیه شده است که در زیر از نظر تان می گذرد. گرچه چاپ این مطلب در صفحات ویژه نامه اتحاد کار شماره قبل مناسبتر بود، لیکن متأسفانه این امر میسر نشد. ضمن تشکر فراوان از ایشان، با توجه به اهمیت این مقاله، به چاپ آن در این شماره اتحاد کار مبادرت می شود.

جهان و آئینه

در بازتاب جهانی مبارزات بیژن و گروه

دکتر سیاگزار برلیان

کشور در دست نیستند... من معتقدم که متهمین از ابتدائی ترین حق دفاع برخوردار نبوده اند».

فدراسیون بین المللی حقوق بشر در ۱۶ نوامبر ۶۸ طی نامه ای که به هویدا، نخست وزیر وقت فرستاد به «زیرپا گذاشتن اعلامیه ی حقوق بشر که بارها در ایران اتفاق افتاده است» اعتراض نمود.

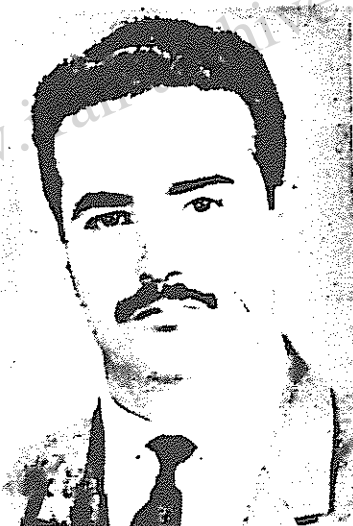
سازمان عفو بین الملل (امنستی اینترنشنال) که به پیگیری در دفاع از حقوق زندانیان سیاسی شهره ی جهان است و در جریان دفاع از گروه بسیار فعال بود، خانم «بتی اشتن» را به عنوان ناظر عفو بین الملل به دادگاه گسیل داشت.

در گزارش مشروحی که از سوی امنستی پس از پایان دادگاه منتشر شد از جمله آمده بود که «این ۱۴ نفر در دادگاه به جرم توطئه ی کمونیستی برای سرنگونی حکومت محکوم شدند بی آنکه هیچ دلیلی برای اثبات اتهام آنها ارائه شده باشد». البته فعالیت های عفو بین الملل در رابطه با گروه با پایان کار دادگاه پایان نیافت. ۷ نفر از زندانیان گروه، زندانیان پذیرفته شده ی امنستی بودند.

کمیته ی مشترک دفاع از زندانیان سیاسی ایران که تنی چند از وکلای مترقی و پیشروی حزب کارگر در آن عضویت داشتند نیز در دفاع از گروه بیژن فعالیت شایان توجه داشت. این کمیته که از سال ۱۹۶۵ تشکیل شده بود از طریق همکاری کنفدراسیون جهانی دانشجویان، در جریان دستگیری، شکنجه و محاکمات زندانیان سیاسی ایران قرار می گرفت. در آستانه ی محاکمه ی گروه «استن نیوانس» عضو پارلمان انگلیس و رئیس کمیته دفاع از طرف ۷۰ نماینده پارلمان عضو حزب کارگر طی تلگرافی به دولت ایران نگرانی عمیق خود را از اینکه دانشجویان و شهروندان ایرانی را که در زندان هستند «در ارتباط با امنیت کشور» به محاکمه می کشند ابراز کرده بود.

«ویلیام ویلسون» وکیل کاونتری که از اعضای برجسته ی این کمیته بود به عنوان ناظر این کمیته در دادگاه حضور یافت. او در بخشی از گزارش خود از این دادگاه تصریح کرده بود که «... بسیاری از دستگیرشدگان از رفتار غیرانسانی که با آنها شده بود شکایت می کردند و یکی از آنها (حسن ضیاءظریفی) در جریان محاکمه گفت که به علت رفتار خشن پلیس

را متوقف کنید...». او در اطلاعیه ی مطبوعاتی خود با اشاره به شرایطی که می خواهند گروه را در آن محاکمه کنند یادآور شده بود «...دادگاهی که نظامیان در آن خود هم دادستان هستند، هم هیات منصفه و هم قاضی، می خواهد ۸ تن از اینان را اعدام کند...» و در پایان اطلاعیه نوشته بود «...من خواستار وسیع ترین مبارزه ی اعتراضی ممکن علیه این تجاوز به حقوق بشری هستم».



وی هم چنین در مقاله ای زیر عنوان «در زندانهای شاه» «محاکمه های نمایشی فرمایشی» را محکوم کرده بود.

انجمن حقوقدانان دمکرات، در تاریخ ۱۳ نوامبر ۱۹۶۸ در بروکسل طی بیانیه ای اعلام کرد که ناظری به دادگاه گروه خواهد فرستاد. «لونیجی کاولیری» ناظر این انجمن در دادگاه بود که پس از بازگشت، با برگزاری یک مصاحبه ی مطبوعاتی گزارش خود را از این دادگاه منتشر کرد. او در این گزارش خاطر نشان کرده بود که «... من براین عقیده هستم که به هیچوجه دلایل کافی و قانع کننده برای اثبات هیچیک از اتهامات به خصوص اتهام علیه امنیت

خبر حقیقت داشت، شایعه نبود، حقیقت داشت، حقیقتی که تکان دهنده، بسی تکان دهنده بود، هر نه نفر را کشته بودند و ادعا می کردند (رژیم شاه ادعا می کرد) که در حین فرار کشته شده اند. می دانستی و به درستی میدانستی که این ادعا دروغ است و ادعاگران نه جز دروغ می گویند. اما تا ادعاگر و دروغگو از همیشه رسواتر شود، باید جهان از حقیقت فاجعه آگاه می شد، باید حقیقت فاجعه بر جهانیان آشکار می گشت، و این، شد، یعنی این شد که در بسا گوشه از جهان به احترام پرپر شدن آنان، حقیقت جویان، به اندوه گرد آمدند و هنوز احترام و اندوه آنها حقیقتی است که هست و تا هنوز، هست.

جزنی و یاران، از زندانیان سیاسی شناخته شده در سطح جهان بودند. اخبار مربوط به این گروه، از هنگام دستگیری تا شهادت در اکثر روزنامه ها و نشریات معتبر جهان و دیگر رسانه های خبری بطور وسیع انتشار یافته بود، نه فقط در انگلیس بلکه در آلمان، ایتالیا، فرانسه، آمریکا و سوئد و....

با کوشش کنفدراسیون جهانی، بسیاری سازمانها، نهادها، گروه ها و شخصیت های مترقی و پیشرو به دفاع از آنها پرداخته بودند. این دفاع از آنان که در حقیقت دفاع از همه ی زندانیان سیاسی ایران بود، در آستانه ی محاکمه ی گروه به اوج خود رسید.

از جمله شخصیت های برجسته ی جهانی که به دفاع از گروه بیژن برخاست «برتراند راسل» فیلسوف آزاد و آزادیخواه معروف بود. «راسل» همان کسی است که در آن سالها، دادگاه رسیدگی به جنایات جنگی آمریکا در ویتنام را تبلیغ می کرد و به مثابه وجدان بیدار انسانی اجازه نمی داد جهان، قساوتی را که بر سر مردم ویتنام آوار می شد فراموش کند.

«راسل»، در آستانه ی محاکمه ی گروه، در تاریخ ۱۲ نوامبر ۱۹۶۸ یک تلگراف برای شاه فرستاد و یک اطلاعیه ی مطبوعاتی منتشر کرد. او در تلگراف خود خطاب به شاه از جمله نوشته بود «... من از شنیدن این خبر که این ۱۴ متهم توسط دادستان نظامی به دادگاه نظامی برده می شوند شوکه شده ام... اگر شما دخالت نکنید این امر به کشتار بیشتر منجر خواهد شد و دنیای متمدن چنین جنایتی را نخواهد بخشید... کشتار

مجبور شده است مدت ۱۲ روز در بیمارستان بستری شود...» ویلسون هم چنین در مقاله‌ای زیر عنوان «محاكمه‌ی نمایشی» در هفته‌نامه‌ی «تریبون»، نوشت «این محاكمه جز ظاهر سازی بیش‌مانه‌ای نیست».

«هنری گاریدو» حقوقدان فرانسوی که از طرف کنفدراسیون به عنوان ناظر در دادگاه تجدیدنظر شرکت کرد پس از بازگشت در قسمت نتیجه‌گیری گزارش خود تأکید کرد که «... دادگاه تجدیدنظر ۱۴ روشنفکر ایرانی به دستور مقاماتی که مسئول قانون‌شکنی مطلق هستند عملاً سری و بدون اطلاع مردم ادامه دارد و نتیجه هر چه باشد در چنین اوضاع و احوال، این محاكمه چیزی جز نمونه‌ی استبداد و خودکامگی نیست».

از انبوه آنچه روزنامه‌ها نوشته بودند، در اینجا به یک نمونه اکتفا میشود. روزنامه‌ی «ابزرور» در تاریخ ۱۲ فوریه ۶۹ در مقاله‌ای با عنوان «وجه سیاه انقلاب شاهانه» با اشاره به تظاهرات وسیع دانشجویان ایرانی در شهرها و کشورهای مختلف و همچنین اشغال سفارت شاه در رم توسط این دانشجویان، در مورد دادگاه گروه از جمله نوشته بود که «...جالب‌تر از همه کلکسیون اسلحه‌ای بود که دادستان نظامی مدعی بود متهمین می‌خواستند با آنها رژیم را سرنگون کنند. این اسلحه‌ها شامل دو جفت دستکش بوکس و یک هفت‌تیر آبی‌اش کودکانه بود...» و در ادامه‌ی مطلب به مسئله‌ی کتاب‌ها اشاره کرده و نوشته بود «...کتاب‌های مخربی که از گروه به دست آمده بود شامل کتاب‌هایی از «تولستوی» و «داستایوفسکی» و نیز کتاب‌هایی راجع به ویتنام بود که از هر کتاب‌فروشی می‌شود آنها را خرید...».

مقاله در بخش پایانی خود به این نکته اشاره کرده بود که «این محاكمه از آغاز تا انجام جز رسوائی برای حاکمان رژیم ایران بی‌بار نی‌آورد».

خبر شهادت بیژن و یاران در زندان، قبل از اینکه روزنامه‌های رژیم شاه به خارج از کشور برسد، رسید و پخش شد.

سازمان عفو بین‌الملل بلافاصله در جریان قرار گرفت. دبیرخانه‌ی این سازمان همان روز طی یک تلگراف اعتراضی به دولت ایران، خواستار فرستادن یک هیات پزشکی-حقوقی بی‌طرف برای رسیدگی به مسئله شد. در عین حال دبیرخانه یک اطلاعیه‌ی مطبوعاتی نیز منتشر کرد تا به این وسیله افکار عمومی جهان را به ابعاد جنایت جلب نماید. انتشار این اطلاعیه‌ی مطبوعاتی عکس‌العمل وسیع دیگر سازمانهای عفو را در کشورهای نظیر هلند، اتریش، آلمان و دانمارک به همراه داشت. سیلی از تلگرافهای اعتراضی به سوی سفارت‌خانه‌های شاه و خود دولت ایران براه افتاده بود. در تاریخ ۳۰ اپریل «مارتین انلز» دبیر وقت سازمان عفو بر اساس

خبر اعتصاب غذای ۵۰۰۰ نفر زندانیان سیاسی در زندانها، تلگرافی به شاه مخابره نمود و خواستار اعزام یک هیات از طرف صلیب سرخ برای بازدید از زندانهای ایران و رسیدگی به وضع زندانیان سیاسی شد.

در بولتن ماهانه‌ی امنستی در بخش «فعالیت برای جلوگیری از شکنجه» پس از ذکر جریان شهادت نه نفر زندانی سیاسی در ایران اضافه شده بود که «امنستی در اوایل مارچ امسال (منظور ۱۹۷۵ است) مطلع شد که ۱۱۴ نفر از زندانیان سیاسی که ۷ نفر از این گروه ۹ نفری اخیر نیز جزء آنها بوده‌اند به زندان اوین منتقل شده‌اند. آنها در این زندان اغلب تحت شکنجه و زیر فشار بوده‌اند. انتقال به زندان اوین و شکنجه و آزار زندانیان سیاسی می‌تواند در رابطه با سخنان شاه مبنی بر برقراری سیستم تک‌حزبی در ایران باشد».

کمیته‌ی دفاع از زندانیان سیاسی در ایران با برگزاری یک کنفرانس مطبوعاتی در پارلمان انگلیس به این کشتار اعتراض کرد. گروهی از وکلا عضو حزب کارگر با امضای نامه‌ای از خواست امنستی مبنی بر اعزام یک هیات پزشکی-حقوقی برای رسیدگی به چگونگی این فاجعه پشتیبانی کردند.

اکثر روزنامه‌های معتبر جهان علیرغم پول‌های فراوانی که شاه برای خریدن قلم‌ها و بستن دهان‌ها خرج می‌کرد به انتشار وسیع خبر و تفسیر آن پرداختند. از همان روز رسیدن خبر، اعضای کنفدراسیون جهانی در اکثر شهرهای اروپا و آمریکا، در مراکز پررفت و آمد شهر و یا در جلوی سفارت‌خانه‌های شاه دست به تظاهرات وسیع اعتراضی زدند. با مراجعه‌ی به روزنامه‌ها و پخش تراکت و اعلامیه و برگزاری مصاحبه مطبوعاتی کوشیدند افکار عمومی جهان را از این جنایت آگاه کنند در بسیاری شهرها دانشجویان برای اعتراض به این کشتار اعتصاب غذا کردند.

در لندن تظاهرات اعتراضی مدت یک هفته جلو سفارت شاه برگزار شد و بالاخره روز ۲۹ اپریل ۱۹۷۵ سفارت شاه در لندن به اشغال دانشجویان درآمد.

دانشجویان به نشان اعتراض به کشتار زندانیان سیاسی و به نشان انزجار از شاه، عکس‌های شاه و خانواده‌اش را از دیوارهای سفارت پائین کشیدند و به جای آنها، عکس بیژن و دیگر شهیدان را به دیوار آویختند. از تلفن‌خانه‌ی سفارت خبر اشغال سفارت به خبرگزاری‌ها مخابره شد و خبرگزاری رويتر خبر اشغال سفارت و پائین کشیدن عکس‌های شاه را به جهان مخابره کرد.

سرانجام پلیس انگلیس وارد سفارت شد و دانشجویان را دستگیر و به زندان «بریکستون» منتقل کرد. سفیر شاه تقاضای مجازات شدید دانشجویان، اخراج آنها از انگلیس و تحویل آنها را به ایران داشت.

دانشجویانی که زندانی شده بودند، در زندان، در اعتراض به کشتار زندانیان سیاسی در ایران اعتصاب غذا کردند. در بیرون از زندان دانشجویان عضو کنفدراسیون جلو مقر سازمان ملل متحد در لندن اعتصاب غذا کردند و به دنبال آن به مدت سه روز تظاهرات اعتراضی جلو نخست‌وزیری انگلیس برگزار شد.

امنستی در حمایت از خواست‌های دانشجویان مبنی بر فرستادن یک هیات پزشکی-حقوقی برای رسیدگی به فاجعه اطلاعیه‌ی مطبوعاتی داد.

«استن نیوانس» رئیس کمیته‌ی دفاع از زندانیان سیاسی ضمن بیانیه‌ای در پشتیبانی از خواست دانشجویان از جمله نوشت «...من یکی از مخالفین نقض حقوق بشر در ایران و یکی از پایه‌گذاران کمیته‌ی دفاع از زندانیان سیاسی ایران در پارلمان انگلیس هستم. من خود را در اعتراضی که دانشجویان ایرانی در سراسر جهان علیه این کشتار می‌کنند سهیم می‌دانم...» وی همچنین در گردهمایی بزرگ اول ماه می مسئله‌ی اختناق در ایران و کشتار نه زندانی سیاسی را طرح کرد و شرکت‌کنندگان یک صدا، اختناق و کشتار در ایران و رژیم شاه را محکوم کردند.

هنوز ناگفته‌های بسیاری در باره انعکاس جهانی مبارزات بیژن و گروه باقی مانده است، اما در مطلب حاضر کوشش بر آن رفته است که به ذکر سرفصل‌ها بسنده شود، چرا که مشروح مطالب و اسناد و مدارک مربوط به آنها خود می‌تواند جداگانه، کتابی شود.

در پایان این مطلب ذکر یک نکته ضروری است. دادن تصویری از یک مقطع تاریخی، تلاش برای شناخت یک کلیت تاریخی است. اعتراض به خودکامگی یکی خودکامه اعتراض به هر گونه خودکامگی و هر خودکامه است.

فراموش نباید کرد که در این مقطع از تاریخ این خودکامگان جمهوری اسلامی هستند که بر مردم حکم می‌رانند. فراموش نباید کرد که این خودکامگان نیز برای ماندگاری خویش هزاران هزار جان شریف را پرپر کرده‌اند و برای ادامه‌ی گندنای هستی خویش چه هستی‌های زیبایی که پرپر می‌کنند.

اینان نیز حقیقت را بر دار می‌کنند، پس باید حقیقت‌جویان جهان را به یاری خواند. اینان نیز مردم و آزادی را به مسلخ می‌برند، پس باید شیفتگان آزادی در جهان را به حمایت مردم به جان آمده‌ی ایران خواند.

مسندنشینان جمهوری اسلامی مثل هر خودکامه‌ی دیگر کورند و کر. نمی‌بینند و نمی‌شنوند که تندیس‌های خودکامگی و تمام خواهی، در ولوله‌ی شیفتگان آزادی و عدالت سرانجام ترک بر خواهد داشت و فرو خواهد ریخت. این، تجربه‌ی واقعیت‌ها و واقعیت تجربه‌هاست و واقعیت تجربه‌ها همان روشنی حقیقت‌هاست.

بافرارسیدن ۳۱ خرداد ۱۴ سال از کشتن ناجوانمردانه سعید سلطانیپور نویسنده و شاعر انقلابی توسط مزدوران رژیم استبدادی و اسلامی حاکم سپری میشود. در گرامیداشت یاد سعید و برای یادآوری نمونه ای از آنچه استبداد حاکم بر مردم میهن ما روا داشته است، مطالب زیر منتشر میشوند.

معیننی فراتر از آشنائیمهای فردی شده باشد، میسرود که «یک گلوه برای شروع خون کافی است.» صدای سعید نسبت به همه شاعران همدوره خود، «رننگ دیگری داشت» و بقول خود او، «سرخ وتند و طوفانی» بود و ندا می داد که: ماهه امید مسلسل های وحشی زنده می مانیم، ما غرور سنگها و خنده فوارهها را مرگ می سازیم،

و سحر آغاز می داریم بر مردار شب آوازها مان را

و همه ذرات پاک آسمان صبح می نوشند

نغمه پروازها مان را

(صدای میرا)

درست به همین اعتبار هم، سعید قبل از آن که متعلقات بعدی جنبش فدائی قلمداد شود، باید از پیشگامان این جنبش، دانسته شود. شکی نیست که بخصوص در نیمه دوم دهه چهل برخی از شاعران هم عصر سعید، مثل اسماعیل خوئی، شفیع کدکنی و... در اشعارشان گرایش به جنبشی از نوع آنچه که بعد از سیاهکل پابه عرصه وجود گذاشت، داشته اند، ولی هیچکدام از آنها، با تمام نقطه قوت هائی که در زمینه های دیگر شعری دارند، در این زمینه خاص به قدرت و قوت سعید برخورد نکرده اند. جسارت سعید در بیان افکارش، از یکسو و خود این افکار بلندپروازانه در نوع خود بی نظیر است. سعید، ستایشگر فقط قهرمانان و دلاوران مبارز نیست، از غرش مسلسل ها، آمدن فردا، صحبت نمی کند. و تنها راوی نیست، او در شعر خود هم صریح و آشکار نه جزئی از ستایش شونده، که خود آن است.

این نعره من است

این نعره من است که روی فلات می پیچد، و خاک های سکوت زمانه تاریک را

می آشوبد

و با هزاران مشت گران

بر آب های عمان می کوبد

این نعره من است که می رويد

خاکستر زمان را از خشم روزگار

(با کشورم چه رفته است، کتاب آوازهای

بند)

صدای خسته من رننگ دیگری دارد

صدای خسته من تندتوفانی است

صدای خسته من آن عقاب را ماند

که روی قله شبگیر بال می کوبد

و نیزه های تفته فریادش

روی مدار آینه و انقلاب می چرخد

به این اعتبار نیز هست که حضور سعید،

جزئی از حضور نسل برپا کننده آتش سیاهکل در

قلب دیکتاتوری سیاه پهلوی بود و بعد از آن

نوبت شکفتن بود و سعید در کار خود هر جا که

سیاستهای اسلامی، به «تندروی» های «اواخر» کانون اشاره می کردند؟

اما، از این همه بگذریم، به حضور سعید در جنبش فدائی بپردازیم که اکنون تلاش می شود به تعلق به این یا آن تنزل داده شود و معیار قضاوت قلمداد گردد. و اگر در سالگرد اعدام سعید بخواهیم دینی از سعید ادا کنیم، بگذار در خدمت صراحت بخشیدن به جایگاه واقعی سعید، در مبارزات چند دهه اخیر کشور ما باشد، تا ستایش از خصائل بارز شخصی او.

سعید سلطانیپور

آمیزه

شگفت دودنیا!

فرید

زندگی سعید، در دهه چهل شکل مشخص خود را گرفت، مثل تمامی افراد موثر دیگر نسل او. سعید متولد ۱۳۱۹ در سبزوار بود، شهرستانی کوچک اما ورود او به تهران، کار با گروه تاتری آناهیتا، زندگی او را دگرگون ساخت، از مسائل اجتماعی و سیاسی آغاز دهه چهل تاثیر پذیرفت و از جریانات فکری روبرو رشد نیمه دوم دهه چهل، برکنار نبود که هیچ، خود در فضای آن سالها با شجاعت بی نظیر در شعرش، به اعلام این افکار پرداخت. اولین شعرهای منتشر شده سعید، اگر نه به لحاظ انسجام و کلام، بدون شک در محتوا و مضمون، بارزترین نمونه های پیشگام در انتشار اندیشه هائی هستند، که بعدها منجر به پیدایش و تشکیل جنبش نوینی در جامعه ما گشتند. بدین لحاظ نیز حضور سعید، حضوری متقدم نسبت به حضور جنبش فدائی، بعنوان یک جنبش با آغازی مشخص بود. اما از طرف دیگر، این جنبش خود حاصل جهت گیری عمومی در ابعاد مختلف مبارزات روشنفکران آن روز ایران بود که یک عرصه آن شعر بود، که در این عرصه با توجه به آنچه که در دهه چهل سعید منتشر کرده است، باید گفت که سعید، در میان نسل خود، بیش از همه در مضمون به جنبش تکوین یافته بعدی، نزدیک تر و خود گویی در فضای آن بود که می سرود، سعید بسیار قبل از آن که سیاهکلی در میان باشد، یا حتی بطور مشخص با دست اندر کاران تدارک سیاهکل، وارد ارتباط

سخن گفتن از سعید، اگر چه بدلائل ظاهرا موجبی آسان می نماید، اما اگر این گفتن بخواهد حاوی اندکی سخن باشد، به دلایل دیگری سخت دشوار است. دلایل موجبه، بویژه برای ما، رفقای هم رزم سعید، در سالگرد اعدام او بسیار است. از خاطرات شخصی گرفته تا توضیح آنچه که سعید در صفوف مبارزه بود، برای همه کسانی که اندکی آشنائی با سعید داشته باشند، همه ظاهرا جزو این مقوله آسان در گفتن از سعیدند. اما این کار از آن رو دشوار است که با سعید، چندان «آسان» برخورد شده است که همین خود معضلی در پرداختن به چهره واقعی سعید گشته است. «سعید» گفتارها، رفتارها و کردارهای «آسان» از خود سعید جدا، و به پرچم هويت و پوستر تبلیغی مبدل شده است، میراث خانوادگی گشته است. گاه انقدر در این قبیل موارد زیاده روی شده است، که یا دیگران هم سعید را با الگوی مشابه، به قصابی موجود حول نام او واگذارده اند، حتی دوستان او هم از یاد برده اند که سعید سلطانیپور، قبل از آن که میراث این و آن باشد، سعید سلطانیپور بود، یا این که عمدا و آگاهانه با تبدیل سعید به همین چهره بدلی ترسیم شده از سوی دوستان نادان و کوتاه بین، بحث درباره شخصیت او را تمام شده تلقی نموده اند و عملا به فراموشی سپرده اند.

صورت ظاهر قضیه این است که حضور سعید در جنبش فدائی، از یک طرف موجب آن گشته است که بعد از بحران و فروپاشی این جنبش و تقسیم آن به فرقه های متعدد، او به پرچم حقانیت تبدیل شود، این در عمل چهره سعید را کدر ساخته، و متناسب با انزوای فرقه ها، از صحنه بیرون رانده است، از طرف دیگر، خود این حضور، آنهم با آن قدرتی که سعید داشت با تقلیل به حضور فرقه ها، هر چه کم رنگ تر گشته و اصولا بیهوده جلوه داده شود. وجود چنین روحیه متضادی در فضای برخورد با سعید سلطانیپور، بر شخصیت واقعی سعید، سایه انداخته است، سایه ای که گاه گویی هیچ کس قصد عبور از آن را ندارد و روشنائی بخشیدن به آن را نمی طلبد. متاسفانه جز در موردی، و نه حتی مواردی، باید گفت دوستان اهل قلم سعید هم، در این زمینه سکوت را ترجیح داده اند. شاید آنها که در ایران هستند، مصلحت را در این می بینند که از سعید سلطانیپور شاعر نویسنده و مبارز، در هیچ بعدی از شخصیت او، بدلیل آن که به جرم وابستگی به سازمانی معین اعدام شده است، سخن نگویند، اما آنها که در خارج اند، چه؟ آیا جای آن نبود در آن همه بحث حول کانون نویسندگان آخرین دبیر اعدام شده آن، توجهی را به خود جلب می کرد، به جز آنجا که طرفداران آشتی کانون با

و... از دوران بازجویی سر بلند بیرون آمده بودند. رفقایی بسیار صمیمی که نمایندگان هنرمندان انقلابی کشور را در زندان تشکیل می دادند.

طبق روال معمول عصرها بچه‌ها ورزش جمعی را با به حرکت درآوردن صف دو آغاز می کردند و بسیاری از زندانیان از جمله سعید پای ثابت آن بودند، یکساعت ورزشی که عصرها بچه‌ها انجام می دادند به آنها نشاطی می داد که بتوانند دوران محکومیت و ملی کشی خود را با جسمی سالم تر بکشند. وسط حیاط حوضی قرار داشت و چند ردیف بند لباس که در انحصار فالانترهای مذهبی بود. کروی، لاجوردی، بادامچیان، کچونی، احمد توکلی و... مدعیان احمقی بودند که از وحشت از تماس با کمونیست‌ها مرتباً در حال غسل و تعیید یکدیگر بودند و بندهای پلاستیکی وسط حیاط را که تنها محل خشک کردن لباسها در آفتاب تابستانی زندان بود بی‌شرمانه به خود اختصاص داده بودند.

سعید آن روز پس از پایان ورزش و گرفتن دوش آب سرد، لباس ورزش خود را در دست گرفت و روی یکی از بندها پهن کرد تا خشک شود.

دیگر کارازکار گذشته بود، سعید ظاهراً دست به جنایت عجیبی زده بود. یک کمونیست «نجس» به چه جراتی توانسته بود که لباسهایش را روی بند متقدسین فاشیست پهن کند.

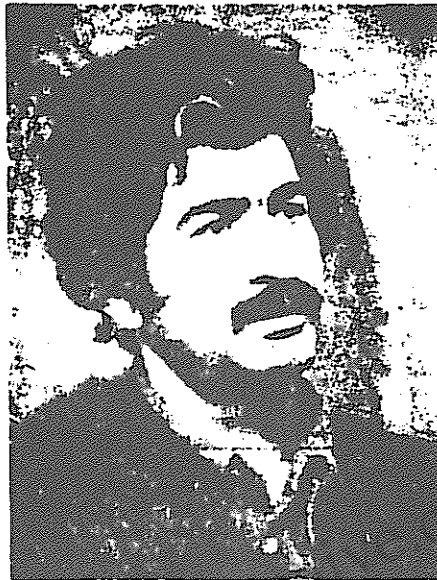
غوغا آغاز شد و بعد از سرشماری روزانه سه جماعتدار فالانترها، کچونی با رفتاری لمبئی به میدان آمد و مجتهدینش نیز حکم جهاد را علیه سعید اعلام داشتند. فالانترها به قصد درگیری به سمت سعید آمدند. سعید یکپارچه شوروتنفر از هرچه جهالت در مقابلشان ایستاد. بچه‌ها نیز کم کم و در مقابل جماعتداران صف کشیدند. سنبه پرزور بود. فالانترها فحاشی را آغاز کردند و در مقابل متانت رفقا سخت‌ترین پاسخی بود که به آن دیوانگان عقیدتی داده شد. ما اعلام داشتیم که از اقدام سعید دفاع می کنیم چرا که شکنجه‌گاه و زندان مایملک اندرونی آقایان محسوب نمی گردد و همه جای آن به تمام زندانیان تعلق دارد و ثانیاً ما خواستار درگیری نیستیم چرا که دشمن از این مسئله به نفع خود استفاده خواهد برد پس صلاح خودتان در اینست که پایتان را از گلیم مقدستان درازتر نکنید.

مذاکرات آغاز شد و هیئت‌های مختلفی از مجاهدین که از اینگونه فالانتربازی‌ها فاصله می گرفتند و افرادی نظیر محسن مخملباف به میدان آمدند تا غائله را تخفیف دهند و...

تا چندین روز برای سعید مراقب گذاشته بودیم تا از آن ناپاکان خطایی سر نزنند. نگاههای پر از تنفر و دشمنانه فالانترها تا آخر دوران محکومیت سعید نسبت به وی باقی مانده و بالاخره گویی انتقام خود را آنگونه وحشیانه در روز ازدواج سعید از وی گرفتند. غاصبان دبروز حاکمان امروز شده بودند و با داس مرگ و زشتی چهره‌های تابناک مردم را از میان ما تک تک ربودند.

مفهومی که اعلام شده بود، و نه هیچگاه در زندگی اش، قصد «رهبر» شدن را داشت. او خود مفهوم روشن آن عطشی بود که فدائی برای سیراب کردن آن پایه عرصه وجود گذاشت. به همین دلیل هم او فدائی بود و با فدائی بود و بخشی از گنجینه آبروی فدائی!

یادش گرامی باد!



با یاد سعید

همایون

چهره استخوانی، مضمم و مهربانش را تمام کسانی که در بند زیر دادگاهی‌های قصر (بند ۳ و ۲ شماره ۱) در سال ۱۳۵۴ بوده‌اند به یاد دارند. موهایش به سپیدی می زد و سبیلی پریش و خاکستری که به چهره‌اش حالتی می داد که در نگاه اول به نظرت می رسید که سعید باید آدم در خودی باشد. ولی روح حساس و عاطفه والایی که سعید داشت هرگز این اجازه را نمی داد که کسی اینگونه بیاندیشد. سعید یک پارچه شور و احساس بود که به آرمان کارگران و زحمتکشان عشق می ورزید.

موقع هواخوری غالباً با چند نفر از رفقای هم پرونده‌ایش دور حیاط بند را درمی نوردید و گام‌هایش آنقدر تند و سریع بود که اگر همپایش بودی بعد از یکی دو دور حتماً می بایست تذکر می دادی که: «عمو سعید به هوا یواش تر، مگر دو استقامت تمرین می کنی؟ امروز که مسابقه نیست!» پاسخ وی همان خنده همیشگی اش بود ولی قدمهایش از کسی فرمان نمی برد. سعید دوره بازجویی را در کمیته مشترک گذرانده بود و به حد وحشتناکی شکنجه شده بود. بعد از چندین ماه که از دوران بازجویی می گذشت هنوز پاهایش نشان از مقاومت جانانه‌ای می کرد که یک انقلابی پرشور و یک انسان مبارز در ذهن بازجویان جلا داده باقی گذاشته بود. بچه‌های دیگر گروه نشاتر نیز از مهندس گرفته تا محسن و ناصر

بود شکفت. هیچ نمایشنامه‌ای نبود که سعید در اجرای آن دستی داشته باشد و بدنبال آن زندان و ممنوعیت وجود نداشته باشد. هیچ کدام از کتابهای سعید نبوده است که یا از چاپخانه برای خمیر شدن فرستاده نشده باشد و یا چند هفته بعد از بخش جزو ممتوعه‌ها نشده و گردآوری نگشته باشد. سعید نه در حرف که در عمل به قول خود در شعری، آمیزه شگفت دو دنیا بود. دنیای شعر، ادب و هنر، با دنیای مبارزه رودرروی با رژیم دیکتاتور و خشن، آمیزه ظرافت، طردی، شکنندگی اولی، با سماجت و استواری لازمه دومی، اما حامل صمیمیت هردو. دلی از شعر بود، پرتپش در صحنه نبردی رشک انگیز، اما محکوم به خشونت. اگر شعر شاعران هم عصر و هم نسل سعید در بهترین حالت، رشک انگیزی مبارزه را در برداشت و آن را می ستود و یا بر آن غبطه می خورد، شعر سعید حاصل تپش‌های قلب مبارزه جاری بود. تپش‌های پرصوت حضور خود او! و این تمام قدرت او بود در مقایسه با همه دیگران، چه آنها که سعید را در عالم شعر جدی می گیرند، چه آنها که با حکم از پیش آماده‌های شعر سعید را فقط شعار می دانند.

اگر اکثریت قریب به اتفاق شعرای هم دوره سعید، بعد از سیاهکل، به مشخصات شعری جدیدی دست یافتند که خصلت نمای یک دوره کامل از شعر ایران است، یا ایمازهای برآمده از حرکت سیاهکل را کشف و عمومیت دادند، برای سعید و شعر او، سیاهکل نه کشف جدید، بلکه تحقق آرزوهای بخشا بر زبان آمده بود، با وسعتی در واژگان، با توجه به واقعیت انجام یافته.

وقتی که «از کوچها، صدای گنوله» آمد، سعید با قهرمانانی تازه کشف شده روبرو نبود، بلکه «سوگوار» گله بود. و فریاد می زد:

رها کنی
رها کنی شانه و بازویم را
رها کنی مرا

تا ببینم
من این گل را می شناسم
من این گل را می شناسم
من با این گل سرخ
در قهوه‌خانه‌ها نشسته‌ام
من به این گل سرخ
در میدان راه آهن سلام داده‌ام

و سعید رها شده، یک دم نایستاد، یا در حال تمرین نمایشنامه‌ای «بودار» بود، یا به جرم اجرای چنین نمایشنامه‌ای، در زندان بود و در زندان گردن افراخته می سرود، و در فرصتی آن را برای دیگران می خواند و بعد هم که برای مدتی در زندان نبود، با عباس آقا کارگر ایران ناسیونال، همدل و همزبان بود. اما طولی نکشید که دوباره مرثیه خوان شد، برای توماج، جهان و دیگران و دست آخر خود او را شب عروسی اش برای چندمین بار به اوین بردند، و در میان بهت همگان، یک روز صبح نامش را خواندند و به جوخه اعدام سپردند. او را از رهبران شاخه‌ای از فدائیان خلق اعلام کردند، اما او نه رهبر به آن

کنترل رژیم اسلامی آری! محاصره بازرگانی و مالی نه!

با این وجود، بدون شک مردم ما نسبت به تصمیمات اخیر دولت آمریکا با کمترین توهمی قضاوتی سخت خواهند کرد. تحریم بازرگانی و مالی ناشی از سیاست کارگزاران آمریکا در حل مشکلات داخلی خود و رقابت‌های انتخاباتی جناح‌های مختلف و بمنظور از زیر ضرب خارج کردن دولت اسرائیل است که با وجود زرادخانه سلاح‌های اتمی حاضر به پذیرش کنترل مجامع بین المللی نمیباشد. تحریمی که نتیجه اش چیزی جز فشار بیش از پیش اقتصادی بر دوش توده‌های مردم ایران و محرومیت روزافزون آنها از مایحتاج اولیه زندگی نخواهد بود. تحریمی که وسیله ای را بدست سران حکومت اسلامی میدهد تا کارزار دروغین مبارزه با «استکبار جهانی» براه اندازند و به کمک این به توجیه رژیم سرکوب و ترور و نظام غارتگرانه اقتصادیشان پردازند. تحریمی که بمانند دیگر اقدامات مداخله جویانه ایالات متحده در کشورها علیه منافع ملی و علیه استقلال و آزادی مردم ما میباشد. از این رو ما ضمن محکوم دانستن این تحریم مداخله جویانه آمریکا، خواستار اقداماتی موثر و مهارکننده علیه رژیم اسلامی ایران هستیم. اعمال فشار به دولت ایران و طرف‌های فروش تسلیحات نظامی، تجهیزات پلیسی و امنیتی و اعمال کنترل سیستماتیک بر تجهیزات هسته ای، برگزاری و ادامه کار دادگاه‌های بررسی پرونده‌های اقدامات تروریستی رژیم در کشورهای آلمان، فرانسه، سوئیس و... و جلوگیری از اعمال نفوذ دولتهای این کشورها در کار این دادگاهها، اعمال فشار بر رژیم جهت گشایش دفاتر حقوق بشر، عفویین الملل و صلیب سرخ جهانی در تهران اقداماتی هستند که مدت‌های مدیدی است نیروهای مترقی و انقلابی ایران اجرای آنها را از مجامع بین المللی خواستار شده اند.

مردم به جان آمده از رژیم اسلامی و نیروهای سیاسی انقلابی و دموکراتیک بدون تردید و با صدایی رسا اعلام میدارند کنترل رژیم سرکوبگر، تروریست و نظامیگر آری! محاصره مالی و بازرگانی که دودش تنها به چشم محرومین، کودکان، زنان، مردان و سالمندان میرود، نه!

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران
اردیبهشت ماه ۱۳۷۴

اخیرا بیل کلینتون رئیس جمهور آمریکا فرمانی را صادر نمود که به موجب آن تمامی شرکتها و موسسات آمریکائی موظف میگرددند ظرف یکماه معاملات خود با ایران را قطع و کشور ما را مورد تحریم کامل بازرگانی و مالی قراردهند. عمده ترین دلایل بایکوت مزبور، تلاشهای رژیم جمهوری اسلامی در راه دستیابی به سلاحهای کشتار جمعی، حمایت از تروریسم بین المللی و کمک مالی به تروریستها، کارشکنی در پیشرفت صلح در خاورمیانه و نقض حقوق بشر ذکر گردیده است.

تا جائیکه به عملکرد جمهوری اسلامی در عرصه های فوق مربوط میشود، این رژیم طی شانزده سال اخیر سیمای یکی از سیاهترین و خونین ترین رژیمهای استبدادی دهه های اخیر در جهان را به نمایش گذاشته است. سلب تمامی آزادیهای سیاسی و مدنی مردم از همان روزهای پس از انقلاب، به بند کشیدن دهها هزار نیروی مخالف، اعدام هزاران انسان آزاده و از جمله قتل عام چند هزار نفر ظرف چند روز که مشابه آن تنها تحت رژیم فاشیستی هیتلر انجام پذیرفته است، و لشکرکشی علیه مردم به کردستان تنها نمونه های محدودی از پایمال شدن حقوق بشر و اعمال جنایت علیه مردم ما بوده است.

حمایت از تروریسم، تربیت مزدور از میان حزب اللهی های لبنان، افغانستان و برخی دیگر از کشورهای منطقه تحت عنوان صدور انقلاب اسلامی، اعزام باندهای جنایتکار به قصد ازمیان بردن رهبران و کادرهای نیروهای اپوزیسیون در خارج از کشور و اقدامات دیگری از این نوع سیاست رسمی حکومت جمهوری اسلامی در تمامی دوران حیات آن بوده و از طرف مقامات بلندپایه رژیم بارها مورد تأیید قرار گرفته اند.

تلاشهای تسلیحاتی رژیم در سالهای اخیر هر چند جنبه خطرناکتری بخود گرفته است و دستیابی به تکنولوژی اتمی نیز سمت و سوی برجسته تری یافته، لیکن سیاست نظامیگرانه ناشی از خیالات پان اسلامیستی این رژیم سیاستی است که همواره از جانب آن تعقیب و بخش عمده ای از منابع ارزی کشور در این راه به هدر رفته است. بر همگان آشکار است که رژیم اسلامی از مشارکت و همکاری اقتصادی دول امپریالیستی برخوردار بوده است. حتی در سالهای اخیر میان این دولتها از جمله دولت آمریکا رقابت‌های حادی بمنظور بدست آوردن سهم بیشتر از بازار ایران در گرفته است.

«کانون ایرانیان کلن-بن» در ارتباط با خطری که جان زندانیان سیاسی را تهدید می کند، اطلاعیه ای منتشر کرده است که برای اطلاع خوانندگان ذیلا درج می گردد:

جان زندانیان سیاسی در خطر است!

طبق اخباری که از زندانها رسیده است رژیم قصد دارد که قتل عام دیگری را به راه بیندازد. اسامی زیر بخشی از زندانیان سیاسی ای می باشند که خطر اعدام آنها را تهدید می کند. با تمام وجود تلاش نماییم که از این جنایت وحشتناک جلوگیری نماییم. افشای هر چه گسترده تر رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی بیش از هر روز دیگری در دستور کار ما قرار دارد.

۱- علی آبادی	۱۰- کریم طهماسب‌پور	۱۹- فریبرز محمودی	۲۸- مجتبی حسینی	۳۷- مهرداد ابریشم‌کار
۲- محسن قارداش فرد	۱۱- احسن حجری	۲۰- ایرض ضمیری	۲۹- حمید خزانی	۳۸- وحید چیتگر
۳- احمد باختری	۱۲- محمد شجاعی	۲۱- فریبرز مقتدر	۳۰- فرشاد عزیززاده	۳۹- داوود سلیمانی اشرفی
۴- یوسف امیر کیان	۱۳- کیوان خلج‌آبادی	۲۲- صادق سیستانی	۳۱- محمود مسگر	۴۰- علی زارعی
۵- مسلم تربتی	۱۴- بهنام میثاقی	۲۳- عباس محمدی‌فر	۳۲- علیرضا شریعت‌رضوی	۴۱- پرویز باهو
۶- عبدالکریم خضروی	۱۵- مجید صاحب جم	۲۴- علی زارعی	۳۳- اکبر شفت	۴۲- ولی واحدی مرزن کلاته
۷- سعید نوروزمرگی	۱۶- حسین سلیمی	۲۵- اسدالله نبوی	۳۴- محمد زارع	مرگ بر جمهوری اسلامی!
۸- حمید میرسعیدی	۱۷- مهرداد کلانی	۲۶- عباس علی یور	۳۵- علی صارمی	زندانی سیاسی آزاد باید گردد!
۹- همایون میرسعیدی	۱۸- حسین حیدری	۲۷- مجید حسینی	۳۶- مسعود دهقانی	

اول ماه مه در وین

روز اول ماه مه، امسال در شهر وین اتریش، با شکوهی از سالهای پیش برگزار شد. طبق معمول سنت برگزاری اول ماه مه در وین، تمام وسائل نقلیه عمومی شهر، تا ساعت ۲ بعد از ظهر تعطیل بودند و کارگران دسته‌دسته از محلات مختلف، با پرچمها و شعارهای خود به طرف مرکز شهر راه افتاده، در کمربندی مرکز شهر به هم پیوستند.

راهپیمائی اصلی این روز از طرف اتحادیه کارگری اتریش و تحت نفوذ حزب سوسیال دمکرات انجام می‌شود و از هنگامی که سوسیال‌دمکراتها در راس دولت قرار دارند، بیشتر جنبه رسمی برگزاری اول ماه مه را منعکس می‌کند.

در کنار این و با اهداف متفاوت راهپیمائی دیگری نیز از طرف اتحادیه آلترناتیو، حزب کمونیست اتریش و نیروهای خارجی مختلف برگزار می‌شود که به جلوی پارلمان اتریش ختم می‌گردد. شعارها و پلاکاردهای این راهپیمائی در سالهای اخیر عمدتاً روی مساله مبارزه با خارجی‌ستیزی و راسیسم متمرکز است.

بخشی از ایرانیان مقیم اتریش، امسال تحت عنوان «کمیته دفاع از حقوق دمکراتیک مردم ایران» راهپیمائی کردند و اطلاعاتی در این رابطه منتشر کردند. آنها همچون سالهای قبل جزو نیروهائی بودند که با صف مستقل خود در راهپیمائی اول ماه مه شرکت داشتند. شعارهای این راهپیمائی عبارت بودند از «زنده باد اول ماه مه»، «زنده باد مبارزات برحق مردم ایران»، «سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی»، «بیروز باد مبارزات کارگران جهان»، «آزادی برای زندانیان سیاسی»، «بیروز باد مبارزات برحق مردم کردستان»، «زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم».

اطلاعیه بمناسبت روز جهانی کارگر

امسال در شرایطی اول ماه مه را برگزار می‌کنیم که از یک سو سرمایه‌داری جهانی تعرضی همه‌جانبه را به تمامی حقوق اولیه کارگران، آغاز کرده است و از سوی دیگر طبقه کارگر در سطح جهانی، برای حفظ دستاوردهای مبارزات تاکنونی خود و نیز تلاش برای برپائی دنیائی بهتر، صفوف خود را تجدید سازمان می‌دهد. از یک طرف عواقب فروپاشی بلوک شرق، هنوز بردوش کارگران سنگینی می‌کند، از طرف دیگر فاتحان جنگ سرد، علاوه بر تعرض بر دستاوردهای پایه‌ای کارگران، با وارد آوردن فشارهای نظامی، سیاسی و اقتصادی بر جوامع تحت سلطه، تحت عنوان بنای نظم نوین جهانی، کارگران و زحمتکشان این جوامع را بیش از هر زمان دیگری به ورطه بی‌حقوقی کامل سوق می‌دهند.

کارگران و زحمتکشان کشور ما، بعنوان بخشی از کارگران و زحمتکشان جهان، علاوه بر فشارهای ناشی از تعرضات سرمایه جهانی، در سطح بین‌المللی، خود اکنون بیش از شانزده سال است، با رژیمی درگیر هستند که سرلوحه حکومت آن محو حقوق اولیه توده‌های مردم، سرکوب و کشتار، شکنجه و اعدام بوده است. جنبش‌های اعتراضی یک ساله اخیر که اوج آن، اعتراضات چندهفته پیش در شهرک‌های اطراف تهران بود، هرچند از سوی رژیم جمهوری اسلامی به وحشیانه‌ترین اشکال ممکن سرکوب شده‌اند، اما نه تنها پایان نیافته‌اند، بلکه هر بار گسترده‌تر و سازمان‌یافته‌تر از پیش، در مقابل ددمنشی‌های رژیم سربر آورده‌اند. جنبش‌هایی که در نتیجه تداوم خود، اکنون حتی مجامع بین‌المللی را نیز به اعتراض در برابر سرکوبگری‌های جمهوری اسلامی وادار ساخته‌اند.

اول ماه مه امسال، مصادف است با گسترش مبارزات اعتراضی کارگران و زحمتکشان کشور ما علیه جمهوری اسلامی و برای برقراری یک حکومت مردمی در ایران!

تلاش کنیم که با اتحاد صفوف خود به دفاع فعالانه از مبارزات مردم ایران برخیزیم.

بیروز باد مبارزات کارگران سراسر جهان

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی ایران

کمیته دفاع از حقوق دمکراتیک مردم ایران- اتریش

اول ماه مه ۱۹۹۵

مبارزات کارگران فلزکار در آلمان

یورش کارفرمایان آلمانی به سطح دستمزدها و اقدام در جهت شناور کردن حداقل دستمزدها، مزدبگیران آلمانی را در شرایط نامتعادلی قرار داده است. تقاضای افزایش دستمزد متناسب با بالا رفتن هزینه‌های معمول از جمله مسکن و مایحتاج اولیه در سال ۹۴ انگیزه سازمانیابی یکی از بزرگترین حرکت‌های کارگری در آلمان گردید. کارگران فلزکار با درخواست افزایش دستمزد به میزان ۶٪ آغازگر این اقدام بودند. اتحادیه کارگران فلزکار با ۳ میلیون عضو در مذاکرات خود با کارفرمایان منطبق افزایش دستمزد به این میزان را بالا رفتن قیمت‌ها به میزان ۲/۵٪ و پیش‌بینی افزایش مجدد آنها تا ۳/۵٪ در سال آتی عنوان داشتند. این درخواست حداقل برای کارگران روشن بود که این کمترین چیز است که می‌بایستی از حلقوم کارفرمایان بیرون بکشند.

کارگران با تهدید اعتصاب نبض کارفرمایان را بدست آوردند. جواب از قبل روشن بود. اتحادیه سرمایه‌داران با خواست آنها موافقت نکردند. کارفرمایان با پشتوانه آمار بیکاران و به یاری استثمار کارگران در کشورهایی که امکان سرمایه‌گذاری برای آنها در آنجا وجود دارد با توپ پر به مقابله برخاستند. آنها وقیحانه اعلام داشتند که بدلیل بالا بودن رقابت و عدم سوددهی تولیدات و اینکه تابحال نیز بیش از اندازه به کارگران دستمزد پرداخت شده، طلبکار شدند.

در مقابل این موضعگیری، کارگران این بار با برپائی یک راهپیمائی بزرگ اعتراض مسالمت‌آمیز خود را که شیوه مسلط برخورد کارگران آلمانی می‌باشد به هیئت دولت نشان دادند ولی جز بی‌اعتنایی و در نهایت ترحمی سرمایه‌دارانه روبرو نگردیدند.

با شکست مذاکرات اتحادیه فلزکاران در ماه فوریه ۹۵، اعتصاب اشکال عالی‌تری بخود گرفت. توقف چرخ تولید، راهپیمائی‌های گسترده، بستن جاده‌های اصلی و.... عکس‌العمل کارگران در مقابل این زورگویی آشکار بود.

فلزکاران آلمان اگرچه توانستند درصدی اضافه دستمزد را از کارفرمایان بگیرند اما مطمئناً با بحرانی که هرروز ابعاد عمیقی در مناسبات سرمایه‌دارانه بوجود می‌آورد، مبارزه ادامه خواهد داشت.

ایرانیان در مراسم اول ماه مه پاریس

برگزاری مراسم اول ماه مه امسال در پاریس با کیفیتی متفاوت از سالهای پیش عملی شد. چندی قبل فراخوانی منتشر شده و از تمامی جریان‌ها و افرادی که به برگزاری اول ماه مه با دو شرط یا دو شعار سرنگونی رژیم اسلامی و همبستگی بین‌المللی کارگران اعتقاد دارند دعوت شد که دور هم جمع شوند تا مقدمات اجرای آنرا بنحوی دموکراتیک فراهم سازند. این گردهم‌آیی، با جمع به لحاظ تعداد قابل توجه و با ترکیبی کاملاً گوناگون برگزار شد و محصول آن «کمیته ایرانی برگزارکننده تظاهرات اول ماه مه» بود. راهپیمائی که مثل سالهای قبل در صفوف ث.ژت. (کنفدراسیون عمومی کارگران) فرانسه انجام گردید به همت کمیته تدارک شد. تعداد کثیر شرکت‌کنندگان، تنوع و کیفیت برگزاری راهپیمائی موفقیت جدیدی بود که ایرانیان پاریس در زمینه انجام حرکات دموکراتیک بدست آوردند. کمیته تراکتها و اعلامیه‌هایی بزبانهای فارسی و فرانسه منتشر کرد. در اعلامیه «کمیته ایرانی برگزارکننده تظاهرات اول ماه مه» از جمله آمده است: «اول ماه مه، روز همبستگی جهانی کارگران، یادآور مبارزه علیه هر نوع ستم و تبعیض سیاسی، اجتماعی و طبقاتی است. کارگران و زحمتکشان ایران، بمثابه بخشی از مبارزان راه آزادی و عدالت اجتماعی در جهان، بیش از شانزده سال است که در فقر و فلاکت و تحت حاکمیت استبدادی رژیم جمهوری اسلامی بسر می‌برند. کارنامه این رژیم چیزی جز جهل، تباهی و سرکوب همه مخالفین سیاسی و دگراندیش نبوده است. به بند کشیدن و اعدام هزاران زندانی سیاسی، تحمیل آپارتاید جنسی و حجاب اسلامی بر نیمی از جمعیت جامعه، جلوگیری از مشارکت آنان در بسیاری از مشاغل و امور اجتماعی، سرکوب اقلیت‌های مذهبی و به یک کلام از میان بردن و پامال کردن کلیه حقوق اساسی و دموکراتیک مردم ایران، تنها گوشه‌ای از تحقق «آرمان مقدس» اسلامیان حاکم بوده است.» اعلامیه در ادامه ضمن برشمردن برخی خیزشهای توده‌ای طی سه سال اخیر بویژه شورشهای اخیر در اکبرآباد و اسلامشهر می‌افزاید: «ما شرکت‌کنندگان در تظاهرات اول ماه مه، ضمن بزرگداشت این روز، معتقدیم که شرط مقدم و ضروری برای پایان دادن به همه مصائب اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و همچنین برای تحقق آزادی‌های دموکراتیک در ایران، سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی است.»

شماره ۱۴

خرداد ۱۳۷۴

مه ۱۹۹۵

ETEHADE KAR

MAY 1995

VOL 2. NO. 14

بها معادل:

۳ مارک آلمان

۱۰ فرانک فرانسه

نامه های خود را به آدرسهای زیر، از یکی از کشورهای خارج برای ما پست کنید.
آدرس آلمان:

POSTFACH 150106

10663 BERLIN

GERMANY

آدرس اطریش:

POSTFACH 359

A 1060 WIEN

AUSTRIA

آدرس فرانسه:

HABIB K BP 162

94000 CRETEIL

CEDEX FRANCE

آدرس نروژ:

POST BOKS 6505

RODELO KKA

0501 OSLO 5

NORWAY

آدرس کانادا:

(E.F.K.I)

349 W.GORGIA

P.O. BOX 3586

VANCOUVER, B.C.

V6 B 3Y6

CANADA

شماره فاکس سازمان:

49-2241318853

اول ماه مه رابه کارگران تبریک میگوئیم

اول ماه مه روز جهانی کارگر فرا رسیده است. این روز را کارگران سراسر جهان به نشانه همبستگی و تلاش و مبارزه بخاطر رهائی و ایجاد دنیائی نوین و انسانی جشن می گیرند.
کارگران ایران نیز که به علت فقدان آزادیهای سیاسی از برگزاری علنی، آزادانه و مستقل راهپیمائیه و جشن و سرور مختص اول ماه مه محروم اند، با دست کشیدن از کار در این روز، همبستگی خویش را با برادران کارگر خود در سراسر جهان اعلام میدارند.

کارگران ایران امسال هم در حالی باستقبال اول ماه مه می شتابند که رژیم اختناق و سرکوب همچنان بر ایران حاکم است، هنوز چند روزی از تازه ترین جنایت حکومت در منطقه کارگرنشین اکبرآباد که طی آن نیروهای سرکوب جمهوری اسلامی تظاهرات زحمتکشان را به گلوله بستند و دهها تن از کارگران و زحمتکشان و زنان و کودکان آنها را بخاک و خون کشیدند نمی گذرد. جنایتی که اعتراض همگانی را حتی در سراسر جهان برانگیخت. این سرکوبگری بی رحمانه و وحشیانه پاسخ حکومت به ابتدائی ترین خواسته های زحمتکشان بود که از فرط فشارهای اقتصادی، فقر و محرومیت جانیشان به لب رسیده است.

شرای اسفباری که جمهوری اسلامی به توده مردم ایران تحمیل نموده است دیگر برهر کسی روشن است. وضعیت مادی و معیشتی کارگران و زحمتکشان آنچنان دشوار و طاقت فرساست که تحمل آن دیگر ممکن نیست.

میزان دستمزدی که اکنون به کارگران پرداخت میشود آنچنان نازل و ناچیز است که بهیچوجه کفاف حداقل معیشت روزمره آنان را نمیدهد. تنها در یکسالی که گذشت بهای اساسی ترین کالاهای مورد نیاز روزمره مردم به دوتا سه برابر افزایش یافت. نتیجتاً قدرت خرید زحمتکشان باز هم کاهش یافت و سطح معیشت کارگران و زحمتکشان بنحو فاجعه باری تنزل نمود.

دیگر حتی تحمل فشار طاقت فرسای اضافه کاری که جسم و روح کارگران را تپاه می کند، جوابگوی یک زندگی بخورونمیر نیست. وخامت مطلق شرایط زندگی کارگران به نهایت خود رسیده است.

وضعیت میلیونها کارگر و زحمتکش بیکار از این هم اسفبارتر است. ارتش چندمیلیونی بیکاران در منتهای فقر و فلاکت بسر می برند. کارگران ایران در برابر عواقب فلاکت بار نظم اقتصادی-اجتماعی موجود، از هرگونه تامین اجتماعی جدی محرومند. فقدان یک سیستم تامین اجتماعی در برابر بیکاری، سوانح ناشی از کار، از کارافتادگی، کهولت، غیره وغیره، نشان از یک فشار مضاعف و ناپیمنی کارگران ایران است.

کارگران اکنون با چنان شرایط دشوار و فقر کمرشکنی روبرو هستند که طی چنددهه اخیر بی سابقه بوده است. حتی بنابه اعتراف برخی موسسات رسمی دولتی، امروزه اکثریت مردم زیر خط فقر زندگی میکنند.

رژیم جمهوری اسلامی با سیاست سرکوب و اختناق، سلب آزادیهای سیاسی و غیرقانونی نمودن تشکل های مستقل کارگران و آزادی اعتصاب، شرایطی را پدید آورده که کارگران نتوانند در برابر اینهمه اجحافات و فشارها دست به یک مقاومت موثر و سراسری بزنند.

با این وجود، مبارزه کارگران برای تحقق خواسته های اقتصادی و سیاسی شان در سراسر دوران زمامداری جمهوری اسلامی در اشکال مختلف ادامه یافته است. توأم با وخامت اوضاع در سراسر ایران، این مبارزه پیوسته تشدید شده و کارگران بیش از پیش دریافته اند که پیش شرط تحقق هر مطالبه اساسی و جدی آنها سرنگونی جمهوری اسلامی است.

رشد و اعتلاء مبارزه توده ای در سراسر ایران، گسترش روزافزون ناراضیاتی و اعتراض، وقوع قیامهای محلی و تظاهرات قهرآمیز در تعدادی از شهرهای ایران، مبارزه ملیتهای تحت ستم، اعتراض و ناراضیاتی روشنفکران، همگی نویدبخش سرنگونی جمهوری اسلامی است.

این واقعیتی است مسلم و انکارناپذیر که بدون سرنگونی جمهوری اسلامی هیچ بهبودی جدی در وضعیت کارگران و زحمتکشان و تحقق مطالبات اقتصادی و سیاسی آنها صورت نخواهد گرفت.
ما با تاکید بر همبستگی بین المللی، روز اول ماه مه را به کارگران تبریک می گوئیم.

حزب دمکرات کردستان ایران

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

اردیبهشت ماه ۱۳۷۴